

زندگی بدون ایدئولوژی ممکن است؟
سوگ نامه ای برای زن هزاره سوم!!
فوتبال افیون توده ها
اپیدمی غفلت در عصر سرگرمی

شماره دهم- فروردین ۹۲
سال اول - قیمت ۵۰۰ تومان



زنده



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ



با تشكر از: محمد حسين غفوری، محمد شمس الدینی،
ابوالفضل مرشدی

mohajer.sharif@chmail.ir
.۹۳۸-۳۴۸۰۹۳۱: شماره ارسال پامک: MohajerSharif.blogfa.Com

سبک زندگی

زندگی بدون ایدنلوزی ممکن است؟
همدی عمر برای رسیدن به موفقیت صد ثانیاهی!
به نام آزادی، به کام تمنای پست مردانه!
روایت فرو رفتن در باقالق زندگی مجازی
ایقاظ فراخست کمال غایی زندگی بدون خدا در پیش زمینی
فوتبال افیون توده ها!!

نهان

تحلیلی بر کتاب مقایع الحیات نوشته آیت الله جوادی آملی
چالش بیوتن علم با بی «وقن» دین
زندگی به سبک آنها!
حجاب به مثابه حق النّاس:
زندگی خوابگاهی

بازتاب

وقتی از دانشگاه اسلامی صحبت می کنیم،
از چه چیزی صحبت می کنیم؟!
تکنولوژی، جهان موازی و زندگی دوم
صنعت و فناوت پس از ۲۶ سال
طنز

ضییمه

هدر رفتن یک فرصت استثنایی
یک سری بدیهیات مخاطب پسند!
عقب نشینی مفتضحانه!!

ماهنه فرهنگی، انتقادی دانشگاه شریف
سال اول اشاره دهم | اردیبهشت ۱۳۹۲
مدیر مسئول: محمدرضا علی عسگری
دبیر تحریریه: نیستا عزیزی
هیئت تحریریه: محمد حسین بادامچی، جواد درویش،
محمد قائم خانی، نیمازیانی،
همکاران این شماره: یحیی مهدیانی،
محمد شادر، حسین کامکار، وحید پسر غامی
طراح و صفحه آرا: اشنی نظری

وَ كَتَبُ اللَّهُ يَسِينَ أَظْهَرُكُمْ، أَمْوَرُهُ ظَاهِرَةُ، وَ أَحْكَامُهُ رَاهِرَةُ، وَ
أَعْلَامُهُ بَاهِرَةُ، وَ زَوَاجِرُهُ لَائِحَةُ، وَ أَوْأَمْرُهُ وَاضِحَّةُ، وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ
وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ

در حالی که کتاب خدا رویاروی شمامت، امورش
روشن، و احکامش درخشان، و علائم هدایتش
ظاهر، و محرماتش هویدا، و اوامرش واضح است،
ولی آن را پشت سر انداختید

بخشی از خطبه فدکیه حضرت زهرا (س)

زندگی کیدون؟

ایدئولوژی ممکن است؟

{یادداشت سردبیر}



زندگی بدون ایدئولوژی ممکن است؟

اما شریعتی فرزند زمانه خویش بود و جمود و خمود فرهنگی را در فرهنگ دینی سنتی جماعت متاور می دید و تبع تیز انتقاد خویش را به مرداب را کد فرهنگ دینی معطوف می کرد و از ایدئولوژی احیاگر دینی سخن می گفت. شریعتی اما امروز بود تا بیند که این تنها دین «نیست که چون قلب شود، افیون می گردد و مردمان را از آزادگی و حریت آرمانگرایی به زیر می کشد، بلکه «مدربنیه» و «تجدد» نیز چنین است و بسی مقدورتر از دین، لحافی از فرهنگ روزمرگی و مرگ ایدئولوژی را بر سر مردمان کشیده است که هر گز حتی به یاد نیاورند که جز در هم ریختن خاکروبه ها و گشتن به دنبال چیزی برای زنده ماندن، ارزشها و اهداف بزرگتری هم بودند که روز گاری انسانها وجود خویش را نثار آنان می کردند.

ما امروز بدون ایدئولوژی زندگی می کنیم و بدان خرسندیم. ما امروز نیازی به ایدئولوژی حس نمی کنیم چون زندگی معمول، روزمره و عرفی جهانیان تمام بنیانها و پیشفرضهای لازم برای زندگی کردن، انتخاب کردن و شیوه زیست را فراهم کرده است. مدرنیته امروز اینانی از پاسخهای آماده برای انسانهای آسوده خواه هزاره سوم است که دلدادهی لذتها و تفریحات عالم جدیدند و برای ارضای خود وقتی برای فکر گردن ندارند. زندگی ما امروز مثل زندگی همه مردم جهان است و زندگی همه مردم جهان مثل ما: «درس می خوانیم که کاری پیدا کنیم که پولی داشته باشیم که زنده بمانیم و در اوقات فراغتمان خوش بگذرانیم» جامعه ای کامل مشکل از دانشگاهها، بنگاههای اقتصادی و مجتمع های بزرگ خرید و تفریحات (مال) و البته اینترنت!

مدرنیته، امروز افیون ملنهاست. افیونی پر قدر تر از «دین اموی» که نه تنها خود ایدئولوژی بلکه راه فکر کردن به ایدئولوژی را هم مسدود کرده است. اینجا در شرق اما هنوز درهای گوشهای از آسمان باز است...

اما ایدئولوژی چیست که زندگی امروزین ما در دانشگاه، در شهر، در محل کار، در خانواده و در هرجای دیگر، هیچ نیازی به آن احساس نمی کند؟ نکه دقیقاً همینجاست که نیاز به ایدئولوژی مثل گرمنگی و شنگی و خواب و شهوت نیست که خودش سراغ آدم بیاید. ایدئولوژی ذاتا در جایی قرار گرفته که ما باید آنرا انتخاب کنیم و به سمتش برویم. بالاتر از این اینست که ایدئولوژی اساساً تمامی طلب است و نمی تواند گوشاهی از زندگی باشد. ایدئولوژی با کل زندگی من و تو کار دارد!

ایدئولوژی آن نظام جامع ادراک و عمل است که جهان را برای ما معنا می کند و ما را به حرکت درمی آورد. ایدئولوژی آن افق دلربای آرمانها و ارزشهایی است که اراده و آگاهی انسانها را در خود مستر کز می کند و هوشهای بزرگی برای رهیدن از حصار عرف و عادت پیش پای او می گذارد. ایدئولوژی آن خورشید تابان زندگی هر کسی است که ظلمت پوچی و روزمرگی را از تاریخ پیدا کرده و «زنده گی» را به «زنده گی» بازمی گرداند. ایدئولوژی لحظات زندگی می شکافد و «زنده گی» را به «زنده گی» بازمی گرداند. ایدئولوژی آن آن اندیشه بلندی است که تکه تکه های اعمال ما را در زندگی به وحدتی جهتدار مبدل می کند. ایدئولوژی منطق پیشیان و انگیزه مطمئن هر انتخاب و تصمیمی در زندگی ماست. ایدئولوژی کلید فعال کردن قدرت حارق العاده «اراده ای آگاه انسانی» است. بدون ایدئولوژی ما همه مردگانی متخرکیم. ماشینهای کوکی زاده زندگی هم از این بابت راضی هستیم!

زندگی بدون ایدئولوژی ممکن است! آری ممکن است! کردیم... شد! این پاسخی است که جوانهای نسل ما خیلی راحت، بدون اینکه حتی خیلی زحمت بیشتر فکر کردن به این کلمه‌ی ظاهر از تاریخ گذشته یعنی ایدئولوژی را به خود بدنهند، با صدای بلند اعلام می کنند: ما بدون ایدئولوژی زندگی می کنیم و خیلی هم از این بابت راضی هستیم!

زندگی چیزی است متعلق به نسل جوانهای انقلابی دهه های چهل و پنجاه. نسل ممتازات ایدئولوژیک بر سر حقیقت، بر سر انسانیت، بر سر جامعه ایده آل و بر سر راه مبارز، نسل دکتر علی شریعتی... نسل ما چه جنگ را در کودکی حس کرده باشد و چه نه، مبدأ زندگیش دوره ای است که ایدئولوژی را با پنهانی سازندگی و اصلاحات سر بریدند و تن بی جانش را به ناکجا آباد به ظاهر تغییلی اش تبعید کردند. با اینحال نسل ما اگر ایدئولوژی را خوب نمی شناسد، زندگی بدون ایدئولوژی را آنقدر خوب می شناسد که جواب سوال بالا را در سوت ثانیه «مثبت» اعلام کند!

یک خطای محاسباتی مهلك

به نظر می‌رسد روندی که ذکر شد با تقریب خوبی روندی است که امروز برای پاسخ به سؤال "زندگی موفق چیست؟" و "روش رسیدن به آن کدام است؟" طی و عمل می‌شود، حال باید این روند را کمی دقیق تر بررسی کنیم، آیا اشکالی در این مسیر دیده نمی‌شود؟ شاید در نگاه نخست این اشکال به ذهن رسد که ممکن است جوابهایی که به سؤالات مذکور داده می‌شود درست نباشد و این نیاز به دقت و بررسی بیشتری دارد و باید به این سادگی این جوابها را قبول کرد، درست است، این اشکال واردی است؛ چه بسا برخی از عواملی که به عنوان پارامترهای موقوفت گفته می‌شوند واقعاً درست نباشد و نیاز به دقت و بررسی بیشتری داشته باشند، اما این اشکال خیلی مهمی نیست و نیاز به کمی دقت بیشتر دارد، اما اشکال اساسی تری وجود دارد که مورد غفلت واقع شده است. برای توضیح این اشکال جالب است یک ایده ریاضی را ملاحظه کنیم:

همه‌ی مانی که کمی با ریاضی آشنا هستیم – لا اقل در حد ریاضی – ۱- میداییم که از روش‌های مهم و بسیار کاربردی حل یک معادله و یافتن یک مقدار مجهول استفاده از سری یا بسط هایی است که از مجموع جملاتی با مرتب مختلف تشکیل شده اند که فرم کلی این نوع بسطها را می‌توان به این صورت نشان داد:

$$f(x) = a_0 + a_1 x + a_2 x^2 + a_3 x^3 + \dots$$

که در این معادله $(x > 0)$ و این قید این نکته را می‌رساند که اهمیت جملات این بسط با افزایش توان، کاهش می‌یابد در عین حال دقت محاسبه‌ی ما برای رسیدن به مقدار واقعی افزایش می‌یابد و هدف از ادامه دادن محاسبه‌ی جملات این معادله افزایش دقت و کاهش خطای مقدار بدست آمدۀ با مقدار واقعی است. روش استفاده از بسط یا سری ویژگی مهم و کاربردی ای دارد که آن را از روش‌های حل مستقیم متغیر می‌سازد و آن ایست که در این روش به یکباره قرار نیست جواب آخر و مقدار حقیقی را محاسبه کنیم، بلکه در حقیقت، مسئله را به تعدادی (بیشمار) مسئله‌ی ساده به ترتیب اهمیت تقسیم و تبدیل می‌کنیم و شروع به حل آن مسائل ساده‌تر می‌کنیم تا مجموع جوابهای آن مسائل ساده‌تر که از مرتبه‌های مختلف هستند ما را به پاسخ و مقدار حقیقی رهمنوں سازد.

در پاسخ به این دست سؤالات نیز اتفاقی که رخ می‌دهد آنست که پاسخ‌هایی که در جواب سؤال فردی از موقوفت داده شد را می‌توان با ملاک‌های جمعی و یا کلان مطرح کرد، مثلاً فرض کنید عوامل موقوفت یک جامعه عبارت می‌شوند از میزان تولید ثروت، نرخ صادرات و اشتغال در زمینه‌ی اقتصادی، میزان مقالات ارائه شده و اختصاصات و میزان افراد تحصیل کرده و درصد آشنایان با کامپیوتر و اینترنت در زمینه‌ی علمی، میزان تولیدات کتاب و فیلم و تئاتر و ... در زمینه‌ی فرهنگی و نرخ مریضی‌ها و بیماری‌های مختلف و سلامت افراد در زمینه‌ی بهداشت و سلامت و ... بی‌شک جوابهای داده شده، لااقل در بسیاری حوزه‌ها پاسخ‌هایی درست و شایسته هستند، باهر نوع نگاه و اعتقادی که بنگریم؛ اموری همچون سلامت، دانایی، آسایش و زندگی مناسب، نظم و نظافت و ... اموری هستند که قطعاً از ملاک‌های موقوفت و ویژگی‌های فرد و یا جامعه‌ی موقوف هستند. اگرچه در مورد برخی از این شاخص‌ها می‌توان انقلت هم داشت اما لااقل در پسیاری از حوزه‌ها به نظر می‌رسد جواب‌ها کاملاً منطقی و شایسته هستند و به این ترتیب سؤال بعدی در رابطه با موقوفت و زندگی آرمانی این خواهد بود که حال روش رسیدن به این عوامل و شاخص‌ها کدام است؟ اینگونه می‌شود که ما خود را با سیل عظیمی از آگهی‌ها و تبلیغات، کتاب‌ها و کلاس‌ها و فیلم‌ها و برنامه‌ها می‌بینیم که موضوع آنها روش رسیدن و ملاک‌های جزئی تری برای دست یافتن به عوامل موقوفت است، مثلاً فرض بفرمایید دانستیم که تحصیلات شاخص موقوفت است، حال دیگر سؤال اینست که چگونه باید در گذشتگی شد و یا اینکه چگونه باید شرایط پذیرفته شدن در یک دانشگاه معتبر را کسب کرد، و یا اینکه حال که دانستیم جذابیت و اثرگذاری از پارامترهای موقوفت است، چگونه باید بر جذابیت خود بیافزاییم و چه کار کنیم که بر محیط خود و افراد دیگر اثرگذار باشیم و برای مثال در زمینه‌ی سلامت چون سلامتی و بهداشت از شاخص‌های زندگی مطلوب و موقوفاند باید روش‌های ایجاد سلامتی و رعایت بهداشت همچون اینکه دقیقاً کدامیک از غذاها چه فواید و چه مضراتی دارند و اینکه در روز باید چه مقدار کالری مصرف کرد و از چه موادی برای تهییهٔ مواد شوینده برای رعایت بهداشت کامل استفاده کرد یا در سطحی کلان‌تر اگر شاخص رفاه و تفريح پارامتر موقوفت است دیگر باید شروع به ایجاد لوازم آن از قبیل بازار و تفريج گاه و شهر رؤیایی پدیده و ... کرد و در زمینه‌ی فرهنگی نیز مقدمات و لوازم افزودن تولیدات نمایشی همچون فیلم و تئاتر و موسیقی و ... را بالا برد.

همه‌ی عمر را رسیدن به موقوفت ضد شانیه‌ای!

اشتباهی بزرگ در حل معادله‌ی زندگی موفق به شیوه امروز

اگر درباره‌ی زندگی آرمانی (مطلوب) (ایده‌آل (nice (...))) از ما پرسند چه می‌گوییم؟ احتمالاً این سؤال مهمترین سؤالی است که پیش روی ماست و تمام عمر خود را صرف رسیدن به جوابی که به این سؤال می‌دهیم، می‌کنیم. اگرچه، ممکن است وقت زیادی را صرف پاسخ دادن به این سؤال نکنیم اما بی‌شک، تمام عمر خود را صرف دست یافتن به آن مطلوبی می‌کنیم که در نظر داریم. شاید جوابهایی که توسط ما معمولاً به این سؤال آگاهانه و یا ناخودآگاه داده می‌شود، شامل مواردی از قبیل: رفاه مالی، آسایش و آرامش، سطح فرهنگی بالا، سطح تحصیلات بالا، شهرت و اعتبار بالا، تشکیل خانواده موفق و ... باشد.

سؤال بالا را می‌توان با کمی تغییر اینگونه پرسید که موقوفت چیست؟ زندگی موفق کدام است؟ فرد موقوف کیست؟ سؤالی که امروز سیاری به دنبال جواب آن هستند، و سیاری هم در جواب آن قلم می‌فرسایند، چنانکه کتابهایی که بیانگر عوامل موقوفت و راه رسیدن بدانها هستند اگر نگاهی اجمالی به این تعیین و سپس راه‌های میانبری را برای رسیدن بدانها معرفی می‌کنند، اگر نگاهی به این دست کتاب‌ها و یا سخنرانی که در این زمینه سخن می‌گویند بیندازیم به ما خواهد گفت که برای رسیدن به موقوفت، باید اعتماد به نفس را در خود تقویت کنیم و برای این کار فرضاً هر روز به خود بگوییم که من می‌توانم! یا برای اینکه فرد موقوفی در زندگی باشیم باید چگونگی ارتباط موقوف و مؤثر با دیگران را بیاموزم دیگر اینکه از عوامل موقوفت و ویژگی‌های فرد موقوف جذابیت و اثرگذاری بالاست توان کنترل ذهن و استفاده‌ی درست و مناسب از آن نیز عامل سیار مهم دیگری است که امروزه توجه سیاری را به خود معطوف کرده است. البته عوامل زیاد دیگری نیز هستند که روش‌های دست یافتن به آنها نیز توسط کارشناسان بیان و مورد استفاده‌ی جمع کنیری از ما قرار می‌گیرد و کلاسها و کتابها و فیلم‌های بسیاری برای آموزش عوامل موقوفت و راه‌های رسیدن بدانها همه‌روزه برای جویندگان راه موقوفت عرضه می‌گردد.

در مطلعی کلان‌تر می‌توان سؤال از موقوفت و یا زندگی آرمانی را در رابطه با جامعه پرسید؛ اینکه جامعه‌ی موقوف کدام است؟ عوامل موقوفت یک جامعه چیست؟

مقاله

نیما نریمانی /
دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه علم اورودی علم مهندسی مواد
nariman.nima@gmail.com

آنچه در این روش ریاضی اهمیت پالایی دارد و هر کس از این روش استفاده می‌کند، این نکته را بدهشت متوجه است، اینست که حل این سری را باید از ابتدای آن شروع کرد و در صورتیکه جمله‌ی اول بدست آمد می‌توان سراغ جمله‌ی بعد رفت تا دقت محاسبه و میزان خطا کمتر شود، اما اینکه کسی بدون محاسبه‌ی چند جمله‌ی اول مثلاً از جمله‌ی چهارم محاسبه را آغاز کند نشان می‌دهد او بالکل در این زمینه استعداد ندارد و یا اینکه دچار اشتباه مهلهکی شده است.

مکل طریقی که در پاسخ به سوالاتی که در ابتدای مطرح شده، طی می‌شود مثل کسی است که بدون محاسبه جملات ابتدایی سری از جمله‌ی چندم آن محاسبه را آغاز می‌کند و مدام جلوتر رفته و دقت محاسبه‌ی خود را افزون می‌کند تا جواب خود به مقدار حقیقی را نزدیک کند اما غافل از آنکه کار از پای‌بست ویران است، چراکه اهمیت جملات ابتدایی بسیار بیشتر از جملات بعدی است برای مثال فرض کید اگر جمله‌ی ابتدایی از مرتبه ۱۰۰ باشد دویی از مرتبه ۱۰ و سومی از مرتبه ۱، بعد از آن در اعشار عدد وارد می‌شوند، بنابراین کسی که بدون محاسبه سه جمله‌ی نخست، شروع به محاسبه‌ی جمله ی چهارم به بعد می‌کند در حال تطبیق اعشار مقدار عدد خود با مقدار واقعی است در حالیکه سه رقم نخست را فراموش کرده است و این در حقیقت یک فاجعه است برای محاسبه مقدار حقیقی.

در پاسخ به سوال "زندگی موفق یا آرمانی چیست؟" اگر ایده استفاده از سری را به کار ببریم، قطعاً جملات نخست سوالات مبنای و اساسی خواهد بود و پس از آن سراغ جملات و سوالات بعدی با اهمیت کمتر خواهیم رفت، اما این سوالات اساسی و مبنای هرگز روش رویارویی با مشکلات و یا روش کنترل ذهن و یا ارتباط با دیگران و یا تحصیلات بالا و یا حتی سلامت و بهداشت نیستند بلکه سوالاتی از جنس اینکه آیا اساساً حقیقی وجود دارد؟ آیا هدفی برای زندگی انسان وجود دارد؟ آیا انسان بر اساس طرحی بوجود آمده و یا اینکه تصادف در این عالم سرگردان است؟ حقیقت وجود انسان چیست آیا او همین جسم است و یا ابعاد دیگری دارد؟ آیا انسان جاودانه است یا پس از مرگ نابود می‌شود؟ آیا انسان در گرو اعمال خویش است؟ آیا ارزش‌های اخلاقی حقیقت دارند؟ آیا خدا ما را آفریده و پس از مرگ باید در ارتباط با زندگی خود به او پاسخ‌گو باشیم؟... هستند.

به نظر می‌رسد پاسخ سوالات مطرح شده در بالا نسبت به عوامل دیگری که ذکر شد و می‌شناسیم اهمیت بسیار بیشتری دارند و نسبت آنها همچون مرتبه‌ی صدگان در مقایسه با اعشار است و بدون پاسخ بدانها پاسخ گفتن به سوالات دیگر کارپی نامعقول و بیهوده است. اما یک سوال مهم اینست که پس چرا ماما عموماً در رابطه با موقفيت و زندگی آدمانی به این سوالات فکر نمی‌کنیم و از آنها عبور می‌کنیم؟

آنچه به ذهن حیران می‌رسد اینست که دو عامل نقش پررنگی در این غفلت مهلهک دارند. اگرچه ممکن است برخی بگویند ما ابتدا این سوالات را پاسخ داده و پس به سراغ باقی سوالات رفهایم که ما می‌گوییم خوش باحالان اما حداقل آنچه ما در جامعه می‌بینیم اینست که بسیاری بدون پاسخ به این سوالات سراغ سوالات بعدی رفته‌اند. یکی از فضای وحشتناک رسانه‌ها در پاک کردن این سوالات و مطرح کردن سوالات از مرتبه‌ی پایین تر و صبح و شب نقد و بررسی و گزارش و فیلم و نگاه از زوایای مختلف و جزوی به آنها، که باعث غفلت و بی‌توجهی و نهایتاً حذف سوالات مبنای و اساسی در رابطه با زندگی است. زندگی امروز ما آنچنان در فضای رسانه‌ها اسیر و محاط شده است که جایی برای تفکر به اموری غیر از آنچه رسانه‌ها می‌گویند برای ما باقی نمی‌گذارد و گویی رسانه‌ها همگی دست در دست هم داده‌اند تا حواس ما از این سوالات جدی و مبنای زندگی پرت و جلب به امور دیگری کنند که هم برای ایشان نان داشته باشد و هم برای مالذت و سرگرمی. ما امروز آنچنان در زندگی تحت سلطه‌ی رسانه هستیم، که به نظر ارادی ما تحت جبر رسانه‌ها و اراده‌ی ایشان تعیین می‌شود و بی‌شك آنها نیز به دنبال برنامه‌های سرگرم کننده و جذاب و کاربردی هستند که این جایی برای مطالعه مطرح کردن سوالاتی مبنای و مهم را باقی نمی‌گذارد.

حال که عبور غافلانه‌ی ما از سوالات اساسی روش شد، بد عامل دوم) نیاز به فکر و تعمق و زمان قابل توجه برای پاسخ دادن به سوالات مبنای باعث می‌شود که مایبی که به زندگی پرساخت و سطحی امروز عادت کرده‌ایم از قید این سوالات بگذریم و سراغ مسائلی برویم که می‌توانیم آنها را پاسخ دهیم، لاقل با فکر و زمان کمتر. چراکه ما تعامل گذاشتن وقت و فکر زیاد بر روی مسائلی که در آخر هم معلوم نیست به این سادگی‌ها حل شوند را نداریم. البته این بحث مختص جامعه‌ی ما نیست، به نظر جامعه‌ی انسانی اینچیز شده است و هرچه در جامعه‌ای رسانه سلطه‌ی بیشتری دارد، عمق نگاهها و فکرها نیز کمتر شده و توان پرداختن به مسائل بینایی و اهم از دست رفته است. حتی این مسئله مربوط

مختلف فکری کنند و عدمای نیز سعی می‌کنند تا نشان دهند شاخص هایی که امروز بشر موفق به یافتن آنها برای زندگی مطلوب شده است تفاوتی با شاخص‌های دینی کنند و در نتیجه زندگی مطلوب دینی تفاوت بسیار کمی با زندگی مطلوبی که امروزه انسان در تلاش برای رسیدن به آنست دارد؛ برای مثال اگر آرامش و آسایش ملاک است، دین نیز به این مسئله توجه کرده است، اگر اقتصاد ملاک است، دین نیز بدان پرداخته و حتی قواعدی برای آن وضع کرده است، اگر نظام و انتظام و نظافت عوامل مهمی هستند، دین نیز آنها را بیان کرده است و حتی گفته "النظافة من الايمان" و اگر رعایت حقوق انسان‌ها و حیوانات و محیط زیست شاخص‌های زندگی مطلوب‌ند دین به نحوی اتم و اکمل آنها را بیان کرده است و قس على هدا، بنابراین به راحتی دیده می‌شود که میان مثلاً زندگی مطلوب دینی و زندگی مطلوبی که بر اساس قواعد شناخته شده امروزی بیان می‌شود، تطابق بسیار زیادی وجود دارد. اما این سخن دچار همین اشتباه مهلهک شده است، چراکه درست است که شاخص‌ها و عوامل زیادی وجود دارند که با نگاه خدامحور و دیگر نگاه‌ها یکسان‌اند اما باید دید این شاخص‌ها جمله‌ی چندم سری معادله‌ی زندگی آرمانی و مطلوب هستند. نکند که این دو نگاه در صدگان و دهگان با یکدیگر فرق داشته باشند ولی ما از تطابق و شباخت میان اعشار ایندو نتیجه بگیریم که جواب این معادله در هر دو نگاه یکسان و مطابق است و این عاملی شود تا بگوییم زندگی مطلوب دینی همانند زندگی مطلوب بشر با شاخص‌های امروزی است....

به مردم عوام هم نیست بلکه مردم عادی و تحصیل‌کرده و دانشمند ممکن‌گی دچار این مشکل بزرگ گشته‌اند. آنچنانکه بورن فیزیکدان بزرگ در رابطه با این مسئله اینگونه می‌گوید: "اللهای دراز غفلت، تاثیر عمیقی را که کوشش‌های دراز مدت، برای یافتن جواب به ضروری ترین سوالات عقل انسانی، در جوانی روی من گذاشتند از ذهن من محظوظ نکرده‌اند. سوالاتی دریاره‌ی معنای غایی وجود، درباره‌ی جهان بزرگ و نقش ما در آن، درباره‌ی زندگی و مرگ، حقیقت و خطاب، خوب و بد، خدا و ابدیت. ولی همان‌قدر که اهمیت این سوالات روی من اثر گذاشتند، خاطره‌ی بیحاصلی کوشش‌ها نیز مؤثر بود. به نظر می‌رسد که پیشرفت پیوسته‌ای که در علوم خاص می‌بینم در آن حوزه نباشد، لذا من مثل بسیاری دیگر به فلسفه پشتی کردم و رضایت را در رشته‌ای محدود، که در آن مسائل عملاً قابل حل به نظر می‌رسید، یافتم".

حال که عبور غافلانه‌ی ما از سوالات اساسی روش شد، بد نیست نگاهی به موضوع کسانی که سعی در مطلق نشان دادن شاخص‌های زندگی مطلوب دارند نیز بیندازیم. آنچه در پاسخ به سوال زندگی موفق در ابتدای این نوشته بیان شد، وجه اشتراک بسیاری (شاید همه) از دیدگاه‌هایست، یعنی می‌توان گفت اموری که ذکر آنها رفت با مبانی مختلفی یکسان هستند، برای مثال اینکه از ویژگی‌های زندگی موفق آسایش و آرامش و سلامت و توانایی فکری و جسمی و... است مسائلی است که تقریباً سعی در مطلق نشان دادن زندگی موفق در چهارچوب‌های



در چنین چارچوبی، آنچه موضوع این مقاله است نه بحثی فلسفی-سیاسی درباره اصل آزادی و مسائل مربوط به آنست و نه بحثی ارزشی-ایدئولوژیک درباره چیستی زندگی خوب و به تبع آن نوع پوشش برتر. پرسش اساسی این نوشتار اینست که اگر گزاره‌ی آزادی نسبت به نوع پوشش بی‌طرف و خنثاست و برای اصل آزادی پوشش که در کل جهان تبلیغ و تا حدی اجرا می‌شود هیچ تفاوتی نمی‌کند که شهر و ندان آزادانه عربانی را انتخاب کنند یا حجاب کامل مخصوص ادبیان را، چرا عملاً نحوه لباس پوشیدن مردان و زنان تمام دنیا به سمت نوع پوشش خاصی گرایش دارد و واقعیت جهان روز به روز از جیث معيارهای گوناگون انتخاب وضع ظاهری و پوشش، وحدت بیشتری می‌یابد؟ آیا آزادی همگانی مردمان جهان در انتخاب پوشش به تکثر و ظهر انواع و اقسام فرهنگها و قواعد در حدود و نوع پوشش انجامیده یا زندگی بشری در این برره خاص تاریخی از الگوی جهانی واحدی در پوشش یا بهتر بکوییم «بینش درباره پوشش» تبعیت می‌کنیم؟

اگر پوشش در ایران کاملاً آزاد باشد چه پوششی را انتخاب می‌کنیم؟ در واقع بحث «آزادی پوشش» در کشور ما بحثی فرعی است که دیوار بلندی حول مسائل اساسی تر «الگوی پوشش» و «انتخاب پوشش» کشیده است. این دیوار بلند ممان لایه محافظتی جامعه مدنی مدرن است که حوزه خصوصی افراد را به تاریک‌خانه اسرار آمیزی تبدیل کرده که تا بحثی به درون آن کشیده شد، دیگر امکان پرسش از آن متنفی می‌گردد. در همین کشور خودمان اگر از پسر یا دختری پرسیده شود که چرا این نوع پوشش را انتخاب کرده‌اید، پاسخ معمول اینست که «به کسی ربطی ندارد و هر کسی در انتخاب نوع پوشش خود مختار و آزاد است». در حالیکه بوضوح این جمله، پاسخ آن سوال - که پرسش از دلیل و انگیزه بود - به شمار نمی‌روند، بلکه صرفاً اشاره‌ای به همان دیوار محافظت است که منطق انتخاب و بحث درباره الگوی پوشش را از دسترس می‌بندد و پوشش خارج می‌کند.

پرسشی که حواشی و گرد و غبار زاید حول مسئله پوشش و حجاب را در ایران کنار می‌زند با عبور از مسئله‌ی آزادی حاصل می‌شود: شرایطی را تصور کنید که محدودیتهای عمومی حجاب برداشته شود، شما چه پوششی را انتخاب می‌کنید؟ نکته بسیار مهم اینجاست که این سؤال چندان هم تخیلی نیست و همه‌ی ما هر روز، بسته به شرایط محيطی که در آن زندگی می‌کنیم، در جات مختلفی از آزادی را برای دادن پاسخ عملی به این سؤال تجربه می‌کنیم: در محیط عمومی ایرانی آزادی کاملی برای انتخاب حجاب کامل موی سر و بی‌حجایی وجود دارد.

به فَمَّا مَرِدَنَهُ!

به کامِ تمنای نیست مردَنَهُ!

سوگَّنامه‌ای برای زنِ هزاده سوم

نمی‌دانم چرا ولی در جامعه ما وقتی سخن از «آزادی» به میان می‌آید، اول چیزی که به ذهن می‌رسد «آزادی پوشش» است. مشابه آزادی، «عدالت» هم سرنوشت مشابهی در فروکاسته شدن دارد و به محض به زبان آمدن «محاکمه‌ی دانه در شهای اقتصادی» را جلوی چشم می‌آورد. با اینحال آزادی مانند عدالت، مفهومی ریشه‌دار و کهن در فرهنگ اسلامی-ایرانی مانیست و سابقه‌ی آن به همین تاریخ معاصر ما و اولین مواجهه‌ها با فرهنگ و فلسفه غرب بازمی‌گردد. در این میان نقش گفتمان اصلاحات در سالهای دوم خرداد را نیز در تمرکز مفهوم آزادی در موضوع «پوشش» نمی‌توان نادیده گرفت.

آزادی پوشش به معنای حق انتخاب آزاد شهر و ندان در انتخاب نوع لباس و نحوه حضور در جامعه است. آزادی پوشش یعنی اینکه من هرچه را بخواهم می‌توانم بپوشم و در ملاع حضور یابم. یعنی اینکه کسی حق ندارد به من بگوید ظاهرم چگونه باید باشد یا محدودیتی برای انتخاب لباس ایجاد کند. یعنی چیزی مانند گشت ارشاد به هیچ وجه اعتبار ندارد و کسی اجازه تعارض یا حتی اعتراض به وضع ظاهر مرا ندارد. بالاتر از همه اینکه آزادی پوشش یعنی اینکه قانونی عمومی مانند حجاب اسلامی یا هر نوع قانون محدود کننده‌ی دیگری که در برخی کشورها و در برخی امکان خاص در جاهای مختلف دنیا برای کنترل نحوه حضور عمومی افراد اجرا می‌شود، مشروعيت ندارد و باید به نفع حق اساسی «آزادی پوشش» کنار گذاشته شود.

با صرف نظر از این بحث که چنین آزادی مطلقی تقریباً در هیچ جای جهان امروز وجود ندارد و همواره بر سر خود آزادی پوشش و نسبت آن با مصالح اشخاص و منافع عمومی بعثتی‌ای فلسفی و اجتماعی بی‌بایان وجود دارد، نکته بسیار مهمی در این نگاه وجود دارد و آن بیطرف بودن اصل «آزادی پوشش» نسبت به «نوع پوشش» است. در واقع گزاره لیرالیستی آزادی پوشش به هیچ وجه قصد طرفداری از شیوه خاصی از پوشش را ندارد و همه‌ی انواع پوششها در برابر آزادی علی السویه‌اند. ایده‌ی مدرن «آزادی» نه تنها نسبت به «نوع پوشش بهتر و برتر» هیچ نظری ندارد، بلکه بالاتر از آن نسبت به هر نوع طرح ارزشی و ایدئولوژیکی درباره زندگی خوب و سعادتمند خنثاست: «این یکی از مشخصه‌های اصلی لیرالیسم است که نهادهای جامعه لیرالی و بنابراین اصول اساسی لیرالیسم که این نهادها مظہر آن هستند، در برابر دیدگاه‌های رقب راجع به کمال شخصی بیطرف هستند. فردی لیرال ممکن است عملاً پاییند در ک و برداشت خاصی از زندگی خوب باشد، و کاملاً ممکن است فکر کند که جامعه لیرالی [آزاد] مساعدترین جامعه برای رسیدن به این زندگی خوب و گسترش و ارتقای آن است؛ اما چنین فردی به این فکر نخواهد کرد که اصول و نهادهای جامعه لیرالی به قیمت فدا کردن در کها و مفاهیم دیگر از زندگی خوب، در خدمت گسترش و ارتقای در ک و برداشت خود او از زندگی خوب قرار گیرد.»^۱

محمد حسین بادامچی /
دانشجویی دکترای جامعه‌شناسی /
ورودی ۴۵۰۷۳۶۰۰۰۰
mh.badamchi@yahoo.com



معیار انتخاب زنان در بسیاری از مشاغل همچون منشی‌گری، مهمنانداری هنرها و هنرمندان، هتل‌ها و رستورانها، هنرپیشگی و فروشنده‌گی آشکارا و علناً جذابت جنسی زنان برای مردان است و اینطور تبلیغ می‌شود که زنان هرچه مدرنتر باشند به پذیرش چنین مشاغلی راغتر و مشتاقترند! بی‌شک «زن بودن» در جهان ما به معنی «مترسک شهوانی مردان بودن» است و این تمام آن جیزی است که اکثریت زنان جهان ناگاهانه پیشرفت و کمال فردی و اجتماعی خویش را در گرو آن می‌بینند.

زن، مظلومترین قربانی جامعه آزاد مدرن
تحقیر و اهانتی که در جهان جدید نسبت به زنان اعمال می‌شود بزرگترین است و عکس العمل زنان نسبت به این تحقیر عظیم کوچکترین. امروز تمام مردمان جهان به اینکه زنی برخene شود تا کالایی به فروش برسد عادت کرده‌اند. در واقع زنان آنچنان به جزو ثابت تبلیغات در فرهنگ مدرن غریب تبدیل شده‌اند که گاهی این سوال پیش می‌آید که مگر زنان خریداران این محصولات نیستند که می‌چگاه اینزار تبلیغات در جهت تمییز آنان نیست؟ جامعه سرمایه‌داری مدرن به شدت مردسالار است و استفاده اینباری از زن برای تحریک مرد به خرید را متدھاست که مفروض گرفته است. در مسابقات بین‌المللی ورزشی مانند المپیک، هنری مانند اسکار و حتی گرددھمانی‌های بزرگ سیاسی این زناند که چند تا چندتا آراسته و مردپسند می‌گردند و برای اسکورت قهرمانان و ستاره‌ها و سایتمداران و زیباتر شدن زمینه تصویری به کار گرفته می‌شوند. در فیلم‌های هالیوودی به صراحت از قرار دادن زنان در کیک تولد به عنوان هدیه به مردان و از پذیرایی با ناها، مشروط و زن در جلسات مردانه مهم سخن گفته می‌شود. اهانتهای فجیع و بس عظیم علیه کرامت انسانی زن که حتی اگر علیه حیوانات یا دیوانگان انجام می‌شد فریاد آزادگان جهان را بلند می‌کرد اما امروز اینچنین در میان رضایت‌توأم مردان و زنان به عرف و قاعده روزمره مبدل گشته است. در جامعه آزاد مدرن، مردان ملاک ارزیابی زناند، زنی که از جذب و تحریک جنسی مردان ناتوان باشد هیچ است و زنی که در این امر توانا باشد همه چیز. آرزوی مردپسند شدن - لاغر، بررنزه، خوش‌اندام و پرداد بودن - تمام زندگی زنان را بر می‌کند و حال آنکه مردان در گیر بیزینس و دنیای اقتصاد و سیاست خویشند. جوهر انسانی زن، اراده و آگاهی و ایمان و توانایی و جرات و معرفت زن همه تحت شعاع جلوه جنسی اوست و بدون آن در دنیای مردان راهی نخواهد داشت. در جامعه آزاد امروز جهان، زن همه چیز خود را از دست داده است و مرد هرچه ملتمنسانه در طول تاریخ از زن مطالبه می‌کرده، بدست آورده است: مرد همواره تنوع در شهوت‌طلبی می‌خواسته و زن پایندی و پایداری مرد را در عشق یگانه‌اش. «ازدواج» نهادی باستانی و قدسی بود که در طول تاریخ شهوت افسار‌گسیخته و اگرای مردانه را به عشقی و فدارانه و همگرا مبدل

«زن هوس برانگیز گشاده‌دست»، الگوی کلان زن بودن در فرهنگ جهانی

به نظر شما علت آنکه الگوی لباس رسمی و مهمنانی زنان در جهان، لباسی با سر و شانه و سینه برخene و پاهای عربان و آرایش زیاد روی مو، صورت، دست و پا و پوست است و در عوض الگوی پوشش مردان لباسی کاملاً پوشیده تا گردن و دستها و پاهای و سر و صورتی با حداقل آرایش است، دلالتی صرف‌آرایی شناختی «دارد؟ آیا پیشرفت دانی بشر در تشخیص «زیبایی» او را بر آن داشته تا زیباترین لباسها را در اوج پیشرفت پسر اینچنین تصویر کند یا در پس ظاهر این آراستگی، جوهر دیگری فریاد می‌زند؟

اکثریت مردمان جهان الگوی عرفی کنونی پوشش و رفتار زنان را نوعی عرضه «زیبایی» می‌دانند اما پرسش اساسی اینجاست که چگونه می‌توان مرز میان «زیبا بودن» و «شهوانی بودن» را دریافت؟ در واقع این مسأله به بخشی بینایden در مشاً زیبایی راه خواهد یافت که کدام ذائقه و خصلت انسانی معیار و تمیزده‌نه «چیز زیبای است؟ سیاری از فلاسفه و انسان‌شناسان از بعدی متعالی در وجود انسان سخن می‌گویند که وجه تمایز انسان با حیوان است و نیازهای عالی او را همچون زیبایی و معنویت در برابر نیازهای دانی و حیواناتی انسان چون تمایز شهوت و قدرت، پدید می‌آورد. حال پرسش اساسی اینجاست که آنچه امروز در الگوی پوشش متعارف زنان از سوی غرب به عنوان «زیبایی» مطرح است، ریشه در فطرت آسمانی پسر دارد یا چیزی برخاسته از هوس و تمایز شهوانی دون انسانی است؟

تشخیص این تفاوت بسویه برای مردان - چندان مشکل نیست. یادم می‌آید چندی پیش نوشتۀ از دختری امریکایی در سایت بازیهای کامپیوتروی گیم اسپات^۱ دیدم که به وضع ظاهر و لباس شخصیت زن «قام رایدر» در آخرین نسخه بازی آن اعتراض کرده بود. او با اشاره به وضعیت جسمی و پوشش تام رایدر طراحی آنرا صرف‌آرای تحریک و لذت مردان دانسته و محافظه کارانه تها اعتراض کرده بود که مگر زنان هم مخاطب کهپانی آیدوس نیستند که تنها مردان را ملاک طراحی قرار داده‌اند. با اینحال او به شدت مورد اهانت طرفداران عمده‌تر مرد بازی قرار گرفته بود!

تردیدی وجود ندارد که جوهر و مایه اصلی الگوی کلان فرهنگی «زن بودن» در غرب، شهوانی بودن برای مردان است. مهمترین عصر طراحی لباسها و مدلهای آرایش و محصولات مختلف زنانه هوس برانگیزی بیشتر آن برای مردان است. جهتگیری مدهای اصلی در کفش، کیف، جوراب، لباس، مانتو، زیورآلات و بالاتر از آن الگوهای نظیر وزن، قد، صورت و اندام ایده‌آل زنانه همگی در جهت جذابت و لذت جنسی برای مردان است.^۲

همینطور آزادی کامل برای انتخاب میزان آرایش دست و صورت، انتخاب نوع کفش، مانتو، شلوار، زینگ لباس، مدل مو و غرمه در تقریباً همه جای ایران وجود دارد. محدودیتهای کمتر برای پوشش را اکثريت افراد در خانه‌ها و در مهمانی‌های خانگی و تالارها تجربه می‌کنند و بالاتر از آن فضای مجازی و فیس بوک محظی کاملاً آزاد را برای انتخابهای همه ما پدید آورده است. بعلاوه هر یک از ما ممکن است سفری به خارج از کشور داشته باشد که تا حد زیادی آزادی در انتخاب هر نوع پوشش را عرضه می‌کند. وقتی عرصه برای ما آزاد می‌شود، الگوی پوشش ما به چه سمتی سوق می‌یابد؟

واقعاً «ما» پوشش خود را «انتخاب» می‌کنیم؟
پیش از آنکه سراغ پاسخ برویم لازم است که صورت آنرا از عنوان بخشن قبل تا آخرین جمله، کمی تصحیح کنیم: ما پوششمان را انتخاب می‌کنیم یا پوشش ما به سمت خاصی سوق می‌یابد؟ در واقع مشاهه بخشی که در شماره پنجم مهاجر درباره «انتخاب رشته» انجام دادیم، این بحث بصورت جدی وجود دارد که نقش خود افراد در انتخاب نوع پوشش‌شان چقدر است؟ بعنوان مثال همین چکمه‌های زمستانی را که چندسالیست خانم‌ها در اکثر شهرهای بزرگ و کوچک استفاده می‌کنند در نظر بگیرید. خانمی که از سرمایه مالی کافی در زندگی خود برخوردار است، کاملاً مشابه دانش آموزی که رتبه بالای کنکور سرمایه بالایی برای او به بار آورده، دوست دارد که سرمایه خود را با خرید چیزی نشان دهد که کاملاً ثروت و منزلت او را آشکار کند. در مثال انتخاب رشته پرسیدیم که چه کسی تعین می‌کند که کدام رشته ارزشمندتر است و پاسخ دادیم که هیچکس! دست نامرئی بازار! و به عبارت بهتر الگوهای کلان فرهنگی که هیچیک از ما درباره نحوه شکل گیری و ماهیت آنها چیزی نمی‌دانیم. خانم پولدار مثال ما هم ترجیح می‌دهد سراغ چکمه‌های گران‌مد روز برود تا قادر و منزلت بالای خویش را به بهترین شکل ارائه دهد.

در واقع خوش‌بینانه اگر بنگریم بخش عده‌ای از زنان جامعه ما به «معنای فرهنگی» پوشش خود اشراف ندارند و به چکمه‌ی پاشنه بلند روشنواری با طراحی خاص آن همان نگاهی را دارند که ۵۰ سال پیش زنهای جامعه ما به النگوی طلایی چندتایی جرینگ جرینگی داشتند! مشابه بحث انتخاب رشته، فهم معنای فرهنگی بسیاری از رفتارهای ما نیاز به دیدگاهی کلان دارد که اصولاً از دسترس آگاهی عمله مردمی که بازیگران در صحنه‌ی جامعه‌اند خارج است. برای درک معنای فرهنگی پوشش زنان باید نگاهی به الگوی کلان «زن بودن» در فضای جامعه جهانی داشته باشیم.



روایت

نحوه داشتن در پاتالاق

زندگه مجازی



حیات مجازی، رهاورد مدرنیسم

داده؛ حجاب «صفر» یک های دیجیتال «میان روابط انسانی حاکم شده و روابط مجازی جایگزین روابط سنتی گشته است. نه تنها روابط انسانی تخریب گشته بلکه روابط انسان با طبیعت نیز دچار دگرگونی شده است. انسان امروز، تشنۀ طبیعت بکر و دست نخورده است، چیزی که دیگر شاید اثری از آن نباشد. کودکان و نوجوانان عصر ما، طبیعت را از خلال مستند های راز بقا شناخته اند، بر خلاف کودکان دیروز که طبیعت متن زندگی و اسباب سرگرمی و بازیشان بود.

امواع این تحولات معرفت شناختی که در غرب به وقوع پیوست، امروز به سراسر دنیا از جمله جهان اسلام، رسیده و سبک زندگی مارا دست خوش تغیرات اساسی نموده، به طوری که حتی رابطه با خدا و معنویت نیز در این وافساحت تأثیر قرار گرفته است. امروزه می توان بدون شرکت در مراسمات مذهبی، دعا و عزاداری از رهگذر تلویزیون و رایانه، این خلا را پر نمود. این امکانات علی رغم برگاتی که داشته اثر حضور فیزیکی و عینی را کم رنگتر نموده و فیض زیارت و عزاداری را به حداقل رسانده است. حضور در مراسمات و در میان سایر برادران دینی طبق تعالیم اسلامی، اثراتی دارد که هیچ چیز دیگری نمی تواند جای آن را پر کند. اثر مذاхی، مرثیه سرایی و هنر عاشورایی به صورت زنده کجا و شنیدن آنها از رهگذر تکنولوژی های چند رسانه ای کجا؟ حتی بعضًا این شنیدن ها اثر ممکوس می گذارد و به جای طراوت قلب، قساوت قلب به همراه دارد، زیرا همه اجزای پیچیده این هنر که به متابه یک کل پیوسته است، تقلیل پیدا کرده به یک سری امواج صوتی که بر روی حافظه های دیجیتالی ضبط گردیده و دوباره بازخوانی می شود. فناوری های ارتباطی نوین به هیچ وجه نمی توانند اثر حضور را منتقل کنند.

سینا عزیزی/دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه علم
دانشگاه شریف / ورودی ۸۶ هوا فضا



نیاز جنسی که با تلاشهای ستر گک ادیان با نیاز عاطفی و نیاز به کمال اخلاقی تنبیه شده بود و نزدیانی برای انسان شدن در کانون خانواده پدید آورده بود، با انقطاع از روح انسانی و تجاری شدن، امروز چیزی پیش بالافتاده، دم دستی، غریزی، بی معنا، پوچ و ملال آور است که هر گز آرامشی برای جان خسته و عطش جانگذار انسان سخن شده هزاره سوم به ارمغان نخواهد آورد جز آنکه با تلقیق با خشونت، مواد مخدّر و موسیقی یا تبدیل به همجنس گرایی زخمی عمیقتر و شدیدتر برای فراموشی دردهای عمیق روحی انسان سرگشته امروز باشد.

مسئله آزادی نیست... مسئله آزادگی است!

وقتی از جان استوارت میل، فیلسوف فرن نوزدهمی انگلیس و از بزرگترین مدافعان آزادی در جهان می پرسند که «آیا انسانی می تواند از آزادی خود استفاده کند و خود را به برگی بفروشد؟» پاسخ می دهد: «آزادی نمی تواند مانع آزادی انسان گردد». حکمتی عجیب در این جمله نهفته است. در واقع اگر بخواهیم جمله او را به فارسی سلیس ترجمه کنیم باید بگوییم «آزادی نمی تواند مانع آزادگی انسان گردد». گزاره آزادی اگرچه آنطور که گفتیم برای این پرسش «که چگونه باید زندگی کنم تا سعادتمند شوم؟» پاسخی ندارد، اما عملای در دنیای امروز به نوعی از زندگی منجر شده که آزادگی انسانی را در زیستن از بین برده و مرد و زن را به دو موجود دائمًا هوسناک و هوشیار مسؤولیت دیگری را از گرده آسوده خواه مدرن پرسودای مدرن بردارد. ساختار نظام اجتماعی غرب، نه از دیدگاهی دینی که از منظری صرفاً انسان گرایانه، ساختاری به شدت ظالمانه و یکسویه علیه زنان است.

یکی از مشخصه های اساسی مکاتب بزرگی که بنیان جوامع قرار می گیرند برخورد آنها با «انرژی جنسی» طبیعی در میان انسانهاست. جورج اورول در رمان مشهور ۱۹۸۴ نقدی اساسی بر جوامع کمونیستی و ازد می کند که با کنترل شدید انرژی جنسی و سرکوب آن سعی در افزایش انرژی سیاسی شهر و ندان دارند. اورول انرژی جنسی را فطری و طبیعی و زنده نماند تا فجیع ترین سوءاستفاده‌ای تمدنی تاریخ از انرژی جنسی انسانها را بیند.

غرب انرژی جنسی انسانها را از حریمهای خصوصی و میان حجاجهای ضعیم تاریخ بشری به میان کوچه و خیابان کشیده و آنرا موتور محرك گردش اقتصادی و صنعتی خود قرار داده است. غرب مدرن، زن یا بهتر بگوییم عروسک زن را اینباره بدلیل رونق صنایع سرگرمی، توریسم، تبلیغات، عطر، پوشاش و دارو کرده است و اینچنین از این رسانی توسعه مادی و اقتصادی خود به کار بسته است.



پی نوشت:
۱. فلسفه سیاسی استوارت میل، جان گری، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۹، صص ۲۶ و ۲۵.

۲. gamespot
۳. بدیخانه اینکه بعضًا همین جهتگیری در طراحی الگوی حجاب ملی هم دنیا می شود...
۴. J. S. Mill, Utilitarianism, On Liberty and Considerations on Representative Government, London, Dent, ۱۹۷۲, pp ۱۵۷-۱۵۸
دوم ۱۳۸۹، ص ۱۷۳



محمد قامران خانی
دانشجوی کارشناسی ارشد مکاتب اورودی ۸۲ مکاتب
ssumqkh@gmail.com

تپه مصالح

برگشت و حاجی را دید. لبخند ملیح و آغوش باز و صدای آرامش برای هر مشتری و رفیق و حتی رهگذری خوشبیند بود. سلام و علیک و دست دادن و دیده بوسی و گرم گرفتن و خوش بش، حالش را جا آورد. حاج کریم همیشه این طوری بود. هر که پیشش می‌رفت، سر حال می‌آمد. راهنمایی حاجی، از در کوچک انتهای مغازه، وارد مغازه حاج کریم شدند. حاج کریم برای رفیق صندلی آورد. آن طرف تر نزدیک قفسه‌های سمت راست مغازه گذاشت.

مرد استکان را که دست حاجی دید گفت: «نه. نه. دست درد نکن. تازه...»

ـ تا قبل این ماجرا، هر وقت می‌اومندی، ممکن نبود با گلوی خشک بیرون بری. یعنی تا حالانمک گیر نشدی؟

ـ همه چی رو سیاسی می‌بینی‌ها! میل ندارم. چه ربیطی...
ـ نخور. زور کی که نیست. ولی تو این هواز سرد، یه...

ـ دمنوش گرم واسم خوبه. تا کی می‌خوای با این چیزی سر پا وایسی؟
اینایی که می‌بینی دور تو گرفن، دور روز دیگه ول می‌کنن.

ـ حاجی رفت و مشغول ریختن شد. مرد به ساعتش نگاهی کرد و زیر لب گفت: «اگه دکتر کارشو درست انجام بد، این آخرین چایاییه که می‌ریزه؟»

ـ حاجی با یک سینی و دو استکان آمد. یک استکان را بلند کرد. مرد گفت: احرافو به کرسی نشونی، حاج کریم نیستی؟ چی می‌شه یه کم به حرف بقیه گوش بدی؟

ـ حاجی چای را روی پیشخوان گذاشت و گفت: «بازم عجله داری؟
کاسب باید حوصله داشه باشه.»

ـ بعد برگشت و به سمت در ماین مغازه‌ها رفت. مرد به ساعتش نگاه

به آن طرف خیابان چشم دوخت. دو دقیقه‌ای می‌شد که هیچ کسی به مغازه سر نزد نه بود. تازه اول بعد از ظهر بود. عجید بود مشتری با به مغازه بگذارد. تا سر خیابان رفت و سر را از شیشه‌ی پایین ماشین داخل کرد و گفت: «حوالت هست؟ دقیقاً هموν جایی واایسا که ایستاده بودم.»
ـ باشه. برو دیگه. هی می‌ری، برمی‌گردی؛ منو می‌بینن.
ـ خب بابا، انگار می‌خواهد جی کار بکنه.
ـ پنج دقیقه دیگه میام.
ـ باشه، تا اون موقع پختمش.

ـ به خاطر سفارش دکتر نوروزی اطمینان داشت که موفق می‌شود. از عرض خیابان رد شد و تادم مغازه آمد. حاج کریم دیدش. داخل نشد. آن طرف تر رفت و داخل مغازه کناری شد. برگشت و نگاه آخر را به ماشین دکتر انداخت. مطمئن تر داخل مغازه رفت. قدمزنان و سر به بالا، دیوارها را نگاه کرد. کارگر برگشت تا مرد تازهوارد را بینند. دست از کار کشید و رو به مرد برگشت اما چیزی نگفت. مرد بی صدا

ـ دوری زد و از کارگر پرسید: «تا کی آماده می‌شه؟»
ـ کارگر چیزی نگفت. مرد مستقیم در چشمان کارگر زل زد. کارگر جمله‌ای گفت و رو به دیوار برگشت: «کسی نیست. فدا بیان!»

ـ صدای مالش دوباره از دیوار برخاست. این صدا را دوست داشت. ولی این بار مورمور شد. همیشه این صدا نشانه‌ی تمام شدن کار بود، نشانه‌ی پول و سود. این صدایها که تمام می‌شد، نوبت نقاش می‌رسید و تمام. ولی این بار خوش نیامد. شاید اگر چند دقیقه‌ی بعد موفق می‌شد، از همین صدای هم خوش می‌آمد. داشت لکه‌های جایه جا روی دیوار را می‌دید که صدای حاج کریم را از پشت سر شنید:
ـ «عنی اینقدر سود داره که نتونستی تو مغازه بیای؟»

آماده کردن مطلب، عکس و... برای به اشتراک گذاری در فیسبوک انجام می‌شود.

یکی دیگر از آقت‌های فیسبوک استحاله شخصیتی افراد می‌باشد. فضای شبکه‌های اجتماعی طوری طراحی شده که کاربران را به سمت «همزینگ چماعت شدن» سوق می‌دهد، زیرا ملاک ارزیابی افراد، تعداد «لایک» هایی است که دریافت می‌کنند. کاربران نلاش دارند با به اشتراک گذاشتن مطالبی که پیش از همه مورد پست بقیه فرار می‌گیرد، لایک های پیشتری دریافت کنند و همین فرایند به تدریج، مقدمات استحاله اعتقادی و شخصیتی ایشان را فراهم می‌کند.

حجم بالای داده‌ها، سرعت افزایش پست‌ها و پراکندگی مطالب نه تنها مناسب با نیاز مخاطبان نیست، بلکه این پراکندگی، قادر تعریف را نیز از ایشان می‌گیرد. کاربران فیسبوک با حجم زیادی از مطالب سطحی و پی ربط مواجه هستند که بعضاً همچ گونه فایده و جذابیتی نیز برایشان ندارد؛ صرفاً ذهنیت را در گیر مطالب غیر ضروری می‌کند و به تحلیل رفتن توان ذهنیت ایشان نیست. ضمن اینکه خود گرفن به مطالب سطحی، عمق تحلیل مخاطبان را کاهش می‌دهد. هویت انسان‌ها در فیسبوک به پروفایلشان تقلیل پیدا می‌کند و تصور افراد از یکدیگر تنها مبتنی بر چند داده محدود، از صفحات شخصیت‌انشان است. دوستی‌های شکل گرفته عمدتاً کم عمق و گذراست و با آنچه مطلوب است، زمین نا آسان فاصله دارد.

پیکی از دلایل پنهان آوردن انسان‌های عصر ما به فضاهای مجازی، پر کردن خلاصه‌ای اجتماعی خوش است که به علت سنتی پیوندهای اجتماعی و رشد فردگرایی، با ناکامی مواجه شده است. فضاهای مصنوعی مثل دستیگر، پارک، کارناوال و... برای این ایداع گردیده‌اند تا این نیازها را در بستری مصنوعی و در قالب اجتماعات ماختگی بر طرف تمايزند، اما از آن جا که این فضاهای مصنوعی نیز نواته‌اند یا ماختگی بیانیه انسان پاشند، جهان مدون به سنت فضاهای مجازی تعابی پیدا

کرده است.

فضای مجازی ضمن اینکه فرصت‌های بسیاری را پیش پای بشر قرار داده، آقت‌های جیزان ناپذیری را نیز پیش روی او گذاشته است. در جهان امروز غالباً به وجوده مثبت و فواید، تفاوری‌های نوین ارتقاپی برداخته می‌شود و کسی از این قبیل آفت‌هایی نیز نمی‌آورد. یکی از رسالت های مل، آگاهی بخشی نسبت به وجود تاریک علم و تکنولوژی مدون است؛ و جوهری که معمولاً به دلیل استغراق ما در دریای فناوری، تادیده گرفته می‌شود.

امروزه می‌توان از طریق اینترنت به زیارت مجازی عتبات عالیات رفت و یا مثلاً با استفاده از موبایل از فاصله‌ای دور به امام رضا (ع) سلام داد. شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ای به صورت زنده، مکان‌های زیارتی را پوشش می‌دهند. اما وقتی در احوال گذشتگان مطالعه می‌کنیم و مشفت و تلاش ایشان را در باب زیارت خانه خدا و زیارت قبور مطهر انسه (ع) مشاهده می‌نماییم، نازه متوجه وجوده متعددی می‌شوند که جایش نیز به زیارت مجازی گردید. آن زیارت‌های برق سوز و گذار که صدرالمتألهن را هفت سفر بایای پیاده به کعبه می‌کشانند، کجا و زیارت‌های امروزه ما کجا؟

خلاصه اینکه مدرنسیم به فاصله بین جهان عینی و جهان ذهنی انسان‌ها دامن زده، میان او و عالم واقع هزار و یک حجاب مجازی برآ نموده و ایشان را هر چه بیشتر در بحر دنیای مجازی مستغرق ساخته است. گستره شبکه‌های اجتماعی در سال‌های اخیر، تغییرات شگرفی در سیک زندگی انسان‌ها ایجاد کرده است. فیسبوک، توتیر، گوگل پلاس و... هر کدام با سبک و ساق خود، محیطی جلساب و خبره کشندگانه برای افراد فراهم نموده و بعضی زیادی از ساعات شبانه روز ایشان را هر چه بیشتر اختصاص داده است. حجم بالای شیوه‌ها و افزایش روز افزون آنها سایرین را نیز ترغیب می‌کند تا به این شبکه‌ها بپیونددند. همین گستره کاربران باعث نشاط عالم پراکنده هستند و سال‌ها از آن‌ها خبر نداشتند، رو به رو گردند. امکان کسب خیر از دوستان، اشتراک گذاشتن افکار و احساسات در قالب متن، تصویر، صدا... به جذابیت‌های خیره کشندگانه این شبکه‌ها افزوده است.

شبکه‌های اجتماعی به ویژه فیسبوک علی رغم، فایده‌کاری که داشته‌اند، آقت‌های قابل توجهی برای کاربران به همراه دارند. امثال یافتن فضای مجازی، اعتماد اینترنتی، استحاله شخصیتی، میان مایگی، رشد فردگرایی و دوستی‌های کم عمق از جمله این آفت‌هایی است که در ادامه به آن‌ها می‌پردازم. طبق آمارهایی که منتشر شده، پس از گذشت مدتی حضور در محیط فیسبوک، رفاقت‌های اعتمادگوئه در افراد بروز پیدا می‌کند، به طور مثال، نیمی از کاربران فعال، هر روزه به فیسبوک سر می‌زنند. ۴۸ درصد از افراد بین ۱۸ تا ۳۶ ساله، صفحه فیسبوک خود را درست زمانی که از عواب پیدار می‌شوند، چک می‌کنند. حدود ۲۸ درصد فیسبوک خود را با موبایل و قل از خارج شدن از رخخواب چک می‌کنند. به طور کلی مجموع فعالیت‌های کاربران فعال فیسبوک بیش از کاری است که در دنیای واقعی انجام می‌دهند. به همین دلیل به تدریج فیسبوک از کاربران جنبه اصلی پیدا می‌کند، به طوری که حتی بخشی از فعالیت‌های فیزیکی و روزانه افراد به منظور

کرد و در غیاب حاجی، یک تک زنگ به دکتر زد. دکتر اهل فن و حلال خوری بود. خودش هم سرزیون کافی داشت تا زورشان به حاجی برسد. وقتی بود که بیاید و فضای مغازه را عوض کند و کار تمام شود. تا حاجی کریم برگردید، نگاهی به مغازه انداخت. مرتب و خوش منظره بود. با دم و دستگاه حاجی، عطر خوبی هم پیدا کرد بود. ولی او هیچ وقت از این مغازه خوشش نمی آمد. دو سال پیش می خواست مغازه را از او اجاره کند و چیزی باید راه بیندازد. یک بوتیک مدرن راه می انداخت و با سود مغازه و قیافه و رنگش حال می کرد. حاجی کریم برگشت و مرد را از فکر بیرون آورد. حاجی لبخندزنان روی صندلی نشست و خطاب به مغازه گفت: «الحمد لله فعلاً قلبت می زنه». بعد رو به رفیق کرد و گفت: «خب، چطوری؟ کاسبی خوبی؟»

-خوبی؟ مگه تو می ذاری؟
بنده‌ی خدا! من چی کار کاسیت دارم؟ دست رو جنس بقیه می ذاری، عاقبت همینه.
اصلاً بذر این جوری تا کنیم. آخرش چند؟ به خود من بده. من برمی دارم.
می خوای باهاش چی کار کنی؟
تو چی کار داری؟
من چی کار دارم؟ می خوام ازت اجراه بگیرم مسلمون.
ترس، به خدا قسم ما هم عین خودت حلال خوریم.
بر منکرش لغت.
پس گیر کار کجاست؟

با سلام حاج کریم، مرد سمت زنی که داخل مغازه شده بود برگشت. حاج کریم سر به زیر شروع به صحبت بازن کرد. مرد موبایل رادر آورد و مشغول نوشن پیامک شد. زیر لب غرغر کنان گفت: «پس چرا نمیاد؟»
تاجی خم شد تا از کشوی پایین چیزی بردارد. هنوز حاجی بالا نیامده بود که دکتر دم در ورودی ظاهر شد. از فرط خوشحالی زبانش بند آمد و نوانست سلام کند. دکتر سردم سلام کرد. چند بار امتحانش کرده بود. مطمئن بود که می تواند از پس این کار برآید. منتظر بود که حاج کریم از سر جایش بلند شود و دکتر سر حرف را باز کند و... مرد بعد چند ثانیه جواب سلام دکتر را داد. دکتر با انزوی جلو رفت. حاجی بالا آمد و رو به مشتری استاد. دکتر سر جایش میخوب شد. وقتی حاجی با روی خوش سلام بلند و بالایی کرد، تازه بیخ دکتر آب شد و جواب گرمی داد. مرد، بهت زده به دکتر نگاه می کرد. دودل بود که خوشحال باشد یا ناراحت. هم خوشحال شد که دکتر کارش را بلد است و هم ناراحت، که «چرا چند ثانیه خشکش زد؟» دکتر و حاج کریم را می دید که در آغوش هم رفته اند. مرد، خوش و بش و خنده‌ی هردو را می دید و خوشحالی و ناراحتی اش، توaman زیاد می شد.

خانم گفت: «خب هر عسلی به یه دردی می خوره.» تمام افکار مرد پیش دکتر بود. حال نداشت جواب زن را بدهد. منتظر شد. تاخانم پول را بدهد برود. خانم عسل را برداشت و خدا حافظی کرد و بیرون رفت. مرد رو به حاج کریم گفت: «دلت به اینا خوش؟ قول شرف، نون حلال بهت می دم.» حاجی لبخندی زد و گفت: «باید پاکم باشه. پول اون دواها، حلال هست، ولی برا من پاک نیست.» مرد برآشت و گفت: «یعنی پول این همه دکتر...» حاج کریم سریع انگشت روی بینی گذاشت و «هیس» ی گفت و ادامه داد: «حرفشم نزن. بار تهمت کمرشکنکه.»

-پس حرف حسابت چیه؟
-یادته دو سال پیش چی می گفتی؟ یادته چه مشورتی می دادی؟
مرد دست دراز کرد و سه خرما برداشت و جواب داد: «اون موقع فرق داشت.»
دو خرما در دهانش گذاشت و به سمت در برگشت. سرش را بیرون کرد تا اطراف را پیدا. ماشین نبود. داشت ناراحت می شد. با چهارهای آشکارا دماغ برگشت و خرمای سوم را هم در دهان گذاشت. حاجی بلندتر گفت تا مرد بشنود: «امی گفتی کسی علف ملطف نمی خر. دو تا مغازه بغل از سود همین جا خریدم. نکنه باورت نشده؟»

مرد نگاهی به ساعت دیواری انداخت و گفت: «قول، ولی این طرفت نمی گیره. همینی هم که داری از دست می دی.»
حاجی که مشغول منگنه زدن بسته های صد گرمی زنجبل بود گفت: «پول اون دارو خونه ها مشکلی نداره، ولی از تو شیروس در نمیاد.»
مرد می خواست بگوید که «حال دری به تخته خورده و سیروس...» که حاجی خم شد تا از کشوی پایین چیزی بردارد. هنوز حاجی بالا نیامده بود که دکتر دم در ورودی ظاهر شد. از فرط خوشحالی زبانش بند آمد و نوانست سلام کند. دکتر سردم سلام کرد. چند بار امتحانش کرده بود. مطمئن بود که می تواند از پس این کار برآید. منتظر بود که حاج کریم از سر جایش بلند شود و دکتر سر حرف را باز کند و... مرد بعد چند ثانیه جواب سلام دکتر را داد. دکتر با انزوی جلو رفت. حاجی بالا آمد و رو به مشتری استاد. دکتر سر جایش میخوب شد. وقتی حاجی با روی خوش سلام بلند و بالایی کرد، تازه بیخ دکتر آب شد و جواب گرمی داد. مرد، بهت زده به دکتر نگاه می کرد. دودل بود که خوشحال باشد یا ناراحت. هم خوشحال شد که دکتر کارش را بلد است و هم ناراحت، که «چرا چند ثانیه خشکش زد؟» دکتر و حاج کریم را می دید که در آغوش هم رفته اند. مرد، خوش و بش و خنده‌ی هردو را می دید و خوشحالی و ناراحتی اش، توaman زیاد می شد.

از هم جدا شدند. حاج کریم به دکتر گفت: «از این طرف؟ خرما؟ گل گاو زبون؟»
-چای به، بالاخره خونه‌ی آبچی هم فتح شد!
-فتح شد؟
حاجی به سمت عقب برگشت و بسته‌ی چای به را برداشت. مرد فرست را مناسب دید و چشمکی به دکتر زد و با در هم کردن اعضای صورت به دکتر فهماند که در کارش عجله کند. حاجی برگشت و چای را روی پیشخوان گذاشت. دکتر نگاهی به قیمتش کرد و گفت: «بالاخره خواهرم راضی شد.»
حاجی که به سمت گوشه‌ی مغازه می رفت پرسید: «چطوری؟»
دکتر جواب داد: «خیلی چیز میز بهش دادم، ولی هیچ جوره راضی نمی شد یه لب کوچیک به هیچ کدو شون بزنه. تا اینکه این دفعه که رفیم خونه، تو کیفم چای به داشتم، یواشکی برایش دم کردم.»
حاج کریم همان طور که خم شده بود پرسید: «صباون زینون؟»
دکتر اول پاسخ کوتاهی داد که «آره، دو تاییار.» و بعد ادامه داد: «رنگشو که دید، فکر کرد همون چای خارجی خودشونه. نفهمید، خورد... نبودی حاجی، چه ابه و چه چه‌ای می کرد! فکر می کرد چایی معطره. وقتی بهش گفتم چایی نیست، باور نکرد. فعلایک بسته بهده، تایینم چقدر حال می کنه.»
دکتر پول را که داد، امیدهای مرد بر باد رفت. بدون پنهان کاری، چشمکی به دکتر زد و چشم غره رفت. حاج کریم به دکتر گفت: «چیز دیگه نمی خواهی؟ حال ابی چطوره؟»
مرد مجبور شد خودش وارد شود و به حاج کریم بگوید: «جلوی اون در یه پارچه‌ای چیزی بکش. خاک نمیاد؟»
حاجی جواب داد: «هنوز چشمت دنبال اون دو باب مغازه است؟»
مرد گفت: «حاجی خب حرف حساب بزن. یعنی چی که دارو خونه پاک نیست.»
مرد متنظر بود دکتر وارد شود، ولی واکنش ندید. حاجی گفت: «از تو شیروس در نمیاد؟»
مرد که از کنار قفسه‌ها بیرون آمده بود، رو به روی حاجی فرار گرفت و گفت: «هدایت کار خداست. چرا الکی پول و کاسپی و دارو و علفو قاطلش می کنی؟»
دکتر وسط پرید و گفت: «موضوع چیه؟»
مرد خوشحال شد و فرست را غنیمت شمرد و پرانژری تراز قبیل گفت: «هیچی! من می گم مردم اینجا دارو خونه می خوانان یا نه؟ ثواب داره ما به یه دکتر جا باید رو نداره؟ حالا این پسره سیروس، شاگردش، سر از مسجد در آورده، همه‌چی رو به هم می دوزه که نمی دونم... تیغ بازی راه بندازه.»

اوقاتِ راغت‌کمال غایی زندگی بدون خدا

اپیدمی غفلت در عصر سرگرمی

جایگاه تفریح و سرگرمی در زندگی ما کجاست؟ نسبت ما با تفریح و سرگرمی در زندگی ما کجاست؟ پاسخ دادن به این سوالات و سوالاتی مشابه از سرگرمی هم دست در مورد نسبت زندگی دینی و ملمنانه با تفریح و سرگرمی در بادی امر واضح به نظر می‌رسد و شاید بادیدی ساده‌اندیشانه و بر مبنای مشهورات زمانه به امور بتوان حکم کرد که این پرسش‌ها اساساً بوجه هستند و مسلم است که نظر اسلام درین تغیریط کاره‌گیری و احتراز از دنیا و افراط طرف در دنیا شدن و یکسره زندگی را به بازی هیبری کردن پیروی از خط اعتدال و میانبروی است. علاوه بر حفظ اعتدال و پرهیز از افراط و تغیریط که علی‌الظاهر حکم عقل عملی همه اینها پسر است تهی‌جهشی که در این بین برای دینی یا مانند، رعایت احکام و حدود الهی در تفریح و سرگرمی است، این نحوه تلقی را می‌توان به ظاهر آیات و روایات هم مستند کرد و مثلاً با توصل به روایاتی که اشاره به تقسیم کردن زندگی روزانه به سه بخش و اختصاص بخشی از آن به تفریح و سرگرمی در کتاب اسناد طاهری مذکور آید گردد، برای پاسخ بر مبنای مشهورات خود به سؤال طاهری بوجه مطرح شده، حجت شرعی هم اقامه کرد و از اعضاي شارع مقدس در پای این پاسخ هم دل‌خوش شد.

اشکالی که بر پاسخ فوق به سوالات مطرح شده در اینجا متن و به طور مشابه پاسخ‌هایی از این دست به سوالاتی که از نسبت ما و زندگی دینی با علم و آزادی و حقوق پسر و وزرش و کار و اموری از این دست وارد است، در عدم توجه به اهمیت حیثیت‌های زمانی و تاریخی و متدنی این امور است. به عنوان مثال ما وقتی می‌خواهیم در مورد حقوق پسر که به صورت انسانی در اخلاقیه جهانی حقوق پسر ظاهر شده است و نسبت آن با دین حکم کیم، در بهترین صورت اگر صریحاً و بر طریق منور‌الفکران اسلام را به مسلح مدرنیته نمایم اسیر تفکری انتزاعی در مورد مفهوم حق و پسر می‌شویم و بر مبنای تلقی‌شی فرقاً تاریخی و فرقاً متدنی؛ و یاری‌جوع ظاهرگرایانه به آیات و روایات و بدون توجه به محکم و مشابه و شان‌زروں و قرآن حالیه و مقالیه و معنی دقیق مقاهمی در کتاب خدا و در لسان معصوم، احسان می‌کنیم نسبت دین را با حقوق پسر مشخص کرده‌ایم و به راحتی و با طیب خاطر حکم می‌کیم که اسلام با حقوق پسر موافق و یا مخالف است.

در عهد جدید، وقت به زمان مکانیکی و یا حداکثر ارگانیکی که با ساعت اندازه‌گیری می‌شود تحويل شده است و بی‌جهت نیست ساعت در

دینی متجدد به این میزان بسط و اهمیت پیدا کرده است و کسانی که این اهمیت را ناشی از نظم و دقت می‌دانند چون از نعمت تفکر بی‌بهزاد و

نظم و دقت را هم در چهارچوب تمدن جدید ادراک می‌کنند باز هم بر مبنای مشهورات حکم کرده‌اند و در دینی اندیشه نظرشان جدی تلقی نمی‌شود. مفهوم فراغت هم در تمدن جدید متناسب با مفهوم کار معنی جدید شده است. وقتی غایت انسان تمتع حداکثری از دنیا و ساختن بهشتی زمینی در جهت ارضی غرایز پست نفسانی اش شد کار هم همان طور که اقتصاددانان می‌گویند چیزی جز یک شر واجب نیست که جهت و نهایت آن ساختن این بهشت شداد است و انسان به ازای فدا کردن آسایش خود در انجام کار دست دزدی می‌گیرد که به واسطه آن می‌تواند تا ناخشه شدن سوط عذاب رب در مرصاد به فراغت در این بهشت شداد پردازد و این با همه تلحی بهترین وضعیت انسان در این تمدن فاوستی است و آن‌چه در واقع حاصل شده است شکل‌گیری نظامی است. هم‌چنین در فهم پدیده‌ها و امور مورد نظر هم نباید آن را به صورت انتزاعی و مستقل از تاریخ و تمدن فهم کرد بلکه باید پدیده مورد نظر را در نسبت با سایر پدیده‌ها و کل مدرنیته و مبادی و غایبات آن فهم کرد و تنها در این صورت است که امکان در ک جایگاه آن امر در جامعه دینی و نسبت آن با عهد و عصر اظهار دین حق بر کل امور فراهم می‌شود. در این صورت است که دیگر به راحتی اجازه نمی‌دهیم در نزدیکی مهم‌ترین مرکز توجه قلوب به خدا و غفلت‌زدایی و خرق حجب دینی مادی در سرزمینمان پدیده‌ای برای دنیا پرستی و بندگی طاغوت و غفلت از حق و عهد نخستین، علم شود هر چند که با توجه به تعییر و وعده الهی در مصحف شریف همه این جریان‌ظلمت با تاریکی‌های بر روی تاریکی‌هایش در مقابل جریان نور الهی و ولایت حقه تحلیلات اعظمش چون افواهی بیش نمی‌مانند که عاقبت این «ازدای رایای» بنا بر وعده حتمیه الهیه تابودی است.

پی‌نوشت:

۱. انسان تکیکی در واقع صورت میخشد و مستضعف انسان اصلی فطری است که دقیقاً به عکس انسان اصلی فطری که از قید همه تعلقات و خصوصاً نفس اماره خود آزاد است و فقط بنده خداست اسیر همه تعلقات و خصوصاً نفس اماره خود است و فقط بنده خدا نیست و البته در این استضعف خود مستوجب عقوبت هم هست.

با این حال این بحث اصلاً به معنی احتراز از همه آداب و مناسک و نهادهای متناسب با آن‌ها در دینی ایجاد نیست زیرا اولاً این احتراز ممکن نیست و ثانیاً نسبت ما با این امور نسبت جبری نیست بلکه این امور، عالم مخصوص به خود با امکانات خاص خود را دارند ولی اگر ما بدون توجه به مبنای و غایت آن‌ها قصد استخدامشان را در جهت آرمان‌های خود و تسخیر آن‌ها در جهت غایات خود را داشته باشیم به بدترین شکل ممکن اسیر آن‌ها می‌شویم و راه استخدام و تسخیر آن‌ها از دل مجاهدتی عظیم می‌گذرد که مشابه آن را در ماجراهای پر فراز و نشیب اسلامی شدن فلسفه‌ای که از یونان و به دست بدخواهان وارد دینی اسلام شده بود می‌توان دید.

در آخر و به عنوان جمع‌بندی بحث نکته‌ای که باید در مواجهه با همه امور از این سخن در شرایط تاریخی ما به آن توجه کرد این است که وقتی قصد فهم نسبت این امور بادین و جایگاه آن‌ها را تمدن دینی داریم نباید از اسلام به صرف ظاهر احکام بسته کیم بلکه باید اهداف و غایبات و جهات دینی را هم در نظر بگیریم که حتی گاهی در اقامه دین اگر به طور موقت بین این غایبات و احکام تعارضی پیش بیاید نظر بزرگان از فقها به توجه به غایبات دین است. هم‌چنین در فهم پدیده‌ها و امور مورد نظر هم نباید آن را به صورت انتزاعی و مستقل از تاریخ و تمدن فهم کرد بلکه باید پدیده مورد نظر را در نسبت با سایر پدیده‌ها و کل مدرنیته و مبادی و غایبات آن فهم کرد و تنها در این صورت است که امکان در ک جایگاه آن امر در جامعه دینی و نسبت آن با عهد و عصر اظهار دین حق بر کل امور فراهم می‌شود. در این صورت است که دیگر به راحتی اجازه نمی‌دهیم در نزدیکی مهم‌ترین مرکز توجه قلوب به خدا و غفلت‌زدایی و خرق حجب دینی مادی در سرزمینمان پدیده‌ای برای دنیا پرستی و بندگی طاغوت و غفلت از حق و عهد نخستین، علم شود هر چند که با توجه به تعییر و وعده الهی در مصحف شریف همه این جریان‌ظلمت با تاریکی‌های بر روی تاریکی‌هایش در مقابل جریان نور الهی و ولایت حقه تحلیلات اعظمش چون افواهی بیش نمی‌مانند که عاقبت این «ازدای رایای» بنا بر وعده حتمیه الهیه تابودی است.



مقدمه: غرب شناسی

غرب به لحاظ تمدنی حاصل کار نظری سه دسته اندیشمند و فلسفه است: دسته اول کسانی هستند که مبانی معرفت شناسی و هستی شناسی سنتی را زیر سؤال میبرند و بنای جدید فلسفی را پایه گذاری می کنند. فلاسفه ای مانند دکارت، لاپیتنس، کانت و هگل در این دسته قابل ملاحظه اند. ویژگی اصلی این دسته از فلاسفه تأمل صرف نظری در کلیات است. دسته دوم کسانی هستند که کار فلسفی دسته اول را تا حدودی امتداد داده، فلسفه های مضاف را پایه ریزی میکنند. افرادی مانند روسو، ماکس ویر، جان لاک و کارل مارکس را میتوان در این دسته جای داد. کار اینها بیشتر در حوزه فلسفه سیاسی، فلسفه علوم اجتماعی، اقتصاد و... است. بعد از این افراد، گروهی هستند که از فلاسفه های مضاف، نظام های اقتصادی، ساختارهای جامعه مدرن، نظریات علمی و... را استخراج کرده اند. نیوتن در فیزیک، آدام اسمیت در اقتصاد و فروید و یونگ در روانشناسی، هریک به نحوی چنین خدمتی به تمدن غرب نموده اند. این سلسه منجر به ظهور علم، فرهنگ، هنر و تکنولوژی در غرب شده است که در مجموع آن را تمدن حائز صفات و ویژگی هایی ذاتی است که رد هر کدام از این صفات را میتوان در نظریات فلاسفه غرب و دانشمندان غربی جستجو کرد. سود محوری و سرمایه سالاری، مقابله با مفاهیم ارزشی و اخلاقی، غفلت گرایی و لذت طلبی و... همگی جزو صفات ذاتی غرب هستند که یک سر رشته هر کدام از این صفات در نظریات فلسفی و علمی غرب است و سر دیگر آن در نظام ها و ساختارهای عینی ایجاد شده برای محقق کردن آن صفات.

برای مثال اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد بازار آزاد در غرب، از نگاه «پیرو مینی» که در کتاب «فلسفه و اقتصاد» به نقد این مکتب اقتصادی به عنوان جریان اصلی اقتصاد غربی پرداخته، هم وامدار مطلق گرایی برآمده از اندیشه دکارت است و هم برآمده از تأملات اقتصاددانان از اسمیت تا کینز. حالا برای تعین بخشی به همین نظریه، انواع مؤسسات اقتصادی، بانک ها، مارکت ها... در غرب ایجاد شده که نوع و سخن فعالیت آنها، انطباق کامل با نظریه دارد.

در مورد مقابله با مفاهیم ارزشی و اخلاقی باز میتوان همین رشته را که یک سر آن در نظریات ضد تأثیریکی هیوم و ویتگشتین وجود دارد و سر دیگر آن در دیسکو ها و کاباره ها، نشان داد.

فوتbal افیون توده ها!

به نظر میرسد فوتbal یک ورزش پرتحرک است. طبق آماری که بعد از بازی های یورو ۲۰۰۸ منتشر شد، تقریباً هر بازیکن فوتbal به طور میانگین ۱۰ کیلومتر، طی ۹۰ دقیقه می دود.

از طرفی به نظر میرسد فوتbal یک تفریح بسیار پر طرفدار است. به گفته مقامات فیفا حدود ۷۰۰ میلیون نفر بازی فینال جام جهانی ۲۰۱۰ را تماشا کرده اند.

همچنین فوتbal یک تجارت پرسود است. زین الدین زیدان در سال ۲۰۰۱ با رقم ۷۴ میلیون یورو از یونتونس به رئال مادرید منتقل شد که این رقم تا آن زمان و تا چند سال بعد از آن، بی سابقه بود. ولی باشگاه رئال فقط با فروش پیراهن های خود به نام زیدان این پول را یکساله به خزانه باشگاه برگرداند. همین باشگاه در سال ۲۰۱۲ فقط برای یک بازی دوستانه با کویت، ۳ میلیون یورو دریافت کرد.

حالا این سؤال پیش روی ماست که فوتbal حقیقتاً چیست؟ کدام یکی از این سه مورد که گفته شد، ذات فوتbal است؟ به نظر میرسد فوتbal همه اینها هست و هیچکدام نیست. فوتbal یک واقعیت از تمدن غرب است که از خاستگاه تمدنی خود جدایی ناپذیر است. به تعبیر یکی از فلاسفه اگر درمورد گل یک فرش صحبت میکنیم باید بدایم که این گل از زمینه خود جدا نمیشود. کسی نمیتوان گل یک فرش را جدا کند و با خود ببرد. این گل وابسته به زمینه خود یعنی همان فرش است. لذا برای شناخت فوتbal ناگزیریم مروری بر مؤلفه های اصلی تمدن غرب داشته باشیم.

جواد درویش/
کارشناسی ارشد فلسفه علم/
ورودی ۸۳ مهندسی شیمی/
javad.darvish@gmail.com



اما فوتیال...

فوتبال به شکل امروزی آن، یکی از همین ساختارهای ایجاد شده در غرب مدرن است که برای عینیت دادن به یکی از همان صفات، به وجود آمده است. صفتی که قرار است فوتیال به آن تعین بیخشد و در جامعه نهادنی کند، «ایجاد تفنن برای غفلت» است.

هر چند هر ساختار غربی مستجمع جمیع صفات تعدد غرب است، ولی هر کدام پیک کار کرد اصلی که تجلی بخش یک صفت هست، هم دارد. مثلاً کار کرد اصلی یک فروشگاه مدرن مثل هایپر استار، دعوت مردم به مصرف پیشتر و درنتیجه سود پیشتر برای کمپانی هاست. اما در عین حال با ایجاد فضایی نشاط آور و کاملاً مدرن، نوعی غفلت و تفنن را هم برای انسان ایجاد میکند.

فوتبال همانطور که در ابتداء گفته شد، هم نوعی ورزش است، هم نوعی تجارت و هم نوعی تفنن. ولی این جنبه سوم کار کرد اصلی فوتیال است. فوتیال امروز جزو ورزش های بر مصدمویت است و حتی از ورزش های رزمی آمار متوسط مصدمویت در آن بالاتر است. لذا نمی توان آن را صرفاً یک ورزش برای افزایش سلامتی دانست. فوتیال از یک فعالیت صرف هیجانی تبدیل شده و به همین دلیل است که پرمخاطب ترین و پر حاشیه ترین ورزش دنیاست. اکثراً حاشیه های فوتیال که شامل زندگی خصوصی ورزشکاران، حوشی مسابقات و صحبت های قبل و بعد از بازی های میشود، از خود مسابقات پر مخاطب تر است. لذا صحبته سر زین الدین زیدان به سینه مدافع ایتالیا در فینال جام جهانی ۲۰۰۶، از خود این فینال پیشتر دیده میشود و پیشتر محل بحث روزنامه ها و برنامه های ورزشی قرار میگیرد. و همچنین برنامه ۹۰ در کشور ما، پرسابقه ترین و یکی از پرمخاطب ترین برنامه های سینما میشود؛ که راز موفقیت آن هم بین تمام برنامه های ورزشی، اختصاص یافتن تقریباً تمام مدت برنامه به حاشیه های فوتیال است.

انسان غربی با اتوماسیونی شدن صنایع و ارتباطات الکترونیک، اوغات فراتخت زیادی پیدا کرده است. اگر در این اوقات به کارهای مهم و جدی مثل مطالعه تاریخ، دین، فلسفه و... پردازد، ممکن است تکرش و بینش او نسبت به کار اصلی اش و نقش اصلی اش و رفتار مدل شده اصلی اش، منحرف شود. لذا باید با تفریحات اغوا کننده و غفلت زا، تمام وقت او را در ساعت های غیر کاری پر کرد. تفریحاتی که تمام ظرفیت ذهن او را اشغال کند و اجازه فکر کردن به چیز دیگری را به او ندهد.

لذا مهمترین ویژگی فوتیال و مهمترین دلیل رشد آن در دنیای مدرن و مهمترین دلیل جذابیت و پ्रطریف دار بودن آن، تفنن ناشی از هیجانات فوتیال است، نه ورزش بودن آن و نه حتی تجاری بودن آن. اگر غیر از این بود فوتیال در کشوری مثل ایران این همه مورد توجه قرار نمی گرفت و این همه برای آن سرمایه گذاری نمی شد، چرا که در اینجا برخلاف اروپا، اکثر فریب به اتفاق باشگاه ها دولتی هستند و هزینه ای که دولت برای آنها میکند، اکثر بازگشت ناپذیر است. سرمایه گذاری دولت در فوتیال مثل عرصه فرهنگ در ایران سود آور نیست. اما مثلاً بودجه یک واحد فرهنگی مثل معاونت فرهنگی دانشگاه شریف را مقایسه کنید با بودجه یک تیم فوتیال. بودجه سالانه معاونت فرهنگی دانشگاه شریف در سال ۹۱ حدود ۴۰۰ میلیون بود و فقط هزینه مربوط پرتابل تیم پرسپولیس در این سال حدود ۱۰ میلیارد. یعنی ۲۵ برابر بودجه فرهنگی شریف!!

غیر از این سرمایه گذاری های دولتی روى تیم های داخلی، صداوسیمای ملی کشور ما هم خود را موظف می داند که امتیاز پخش تلویزیونی تمام مسابقات لیگ های مطرح دنیا را هم که هزینه منگشتی دارد، خریداری کرده، در پخش مستقیم آنها برای هیچ عاملی حتی پخش اذان هم اولویت قائل نشود! لذا با اطمینان می توان گفت که فوتیال از جهت تجاری و از جهت ورزشی چندان مورد اهمیت نیست؛ و آن چیزی که فوتیال را در دنیای امروز و در سبک زندگی انسان مدرن مهم جلوه میدهد، صرافی هیجانی بودن و تفننی بودن است.

دوری از هویت شخصی خود، و پرهیز از تعقل در مسائل پیرامونی سوق میدهد. فلاسفه غرب در تعریف جدید خود از انسان، موجودی را درنظر گرفته اند که برای تحلیل او با دشواری های زیادی مواجه نباشد. این نگاه در نظریات اقتصاددانان تحت عنوان «اسان اقتصادی» و در نظریات روانشناسان تحت عنوان «نظریه بازتاب های شرطی» قابل ملاحظه است.

در این نظریات انسان ها از لحاظ رفتارهای اقتصادی و پاسخگویی به حرکت های بیرونی، پاسخ های یکسان می دهند و باید بدنه. لذا باید رفتارهای متفاوت انسانها را کنترل و حذف کرد. برای این کار تمدن غرب راه های متفاوتی را درنظر گرفته است. قهرمان سازی و الگوسازی یکی از این راه هاست و راه دیگر ایجاد غفلت ناشی از برخی تفریحات است.

اما اسلام براساس نگاه خاص انسان شناختی خود، در این نقطه مقابل نظریات غربی است. در اسلام، سعادت انسان در گرو عمل اختیاری اوست و هر چیزی که موجب غفلت و سلب اختیار و تعقل در انسان شود، مذموم است. در سوره مومنون خداوند در ایندا سوره ویژگی های میمنان را بر میشمارد و به عنوان دومن ویژگی می فرماید: «الذین هُمْ عَنِ الْغُوَّةِ مُعْرَضُون» انسان غربی با اتوماسیونی شدن صنایع و ارتباطات الکترونیک، اوغات فراتخت زیادی پیدا کرده است. اگر در این اوقات به کارهای مهم و جدی مثل مطالعه تاریخ، دین، فلسفه و... پردازد، ممکن است نگرش و بینش او نسبت به کار اصلی اش و نقش اصلی اش و رفتار مدل شده اصلی اش، منحرف شود. لذا باید با تفریحات اغوا کننده و غفلت زا، تمام وقت او را در ساعت های غیر کاری پر کرد. تفریحاتی که تمام ظرفیت ذهن او را اشغال کند و اجازه فکر کردن به چیز دیگری را به او ندهد.

فوتبال مدرن با توضیحی که پیش از این آمد یکی از همین تفریحات در غرب مدرن است. فوتیال امروزی از حالت یک ورزش بیرون آمده و به یک تفریح صرف هیجانی و غفلت زا تبدیل شده است.

بعد از این مهمترین سوال پیش روی ما این است که آیا این تفریح مورد پذیرش دین است؟ آیا اسلام و ادیان توحیدی به این گونه تفریح توصیه کرده اند یا از آن نهی کرده اند؟ مسلمان نه همه دستاوردها و صفات و ویژگی های غرب بد است و نه حتی آنها بی که بد است در یک سطح قرار دارند. فوتیال اگرچه به یک تفریح هیجانی تبدیل شده، ولی همین تفریح نسبت به خیلی از ابزارهای تفریحی و تفننی غرب، بهتر و قابل قبول تر است. اما بحث ما در اینجا خوب بودن یاد بودن چیزی نیست، بلکه کشف ماهیت آن چیز و انتظام یا عدم انتظام آن با مبانی دینی است.

دین اسلام با اصل تفریح و نشاط نه تنها مشکلی نداورد، بلکه به آن توصیه کرده است. مرحوم شهید بهشتی میرمامتند: «صولاً تفریح بکی از نیازهای طبیعی پسر است و یک نظام اجتماعی و مکتب زندگی باید برای ارضی این خواسته طبیعی فکری کند. چه کسی می تواند درباره اسلام بگویید اسلام دین غم و اندوه و گریه و زاری و بی شاطئی است در حالی که قرآن با صراحت می گوید: «قل من حرم زینه الله التي اخرج لعياده و الطليبات من الرزق، قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا خالصه يوم القيمة»

اسنای غربی با اتوماسیونی شدن صنایع و ارتباطات الکترونیک، اوغات فراتخت زیادی پیدا کرده است. اگر در این اوقات به کارهای مهم و جدی مثل مطالعه تاریخ، دین، فلسفه و... پردازد، ممکن است نگرش و بینش او نسبت به اصلی اش و نقش اصلی اش و رفتار مدل شده اصلی اش، منحرف شود. لذا باید با تفریحات اغوا کننده و غفلت زا، تمام وقت او را در ساعت های غیر کاری پر کرد. تفریحاتی که تمام ظرفیت ذهن او را اشغال کند و اجازه فکر کردن به چیز دیگری را به او ندهد.

فوتبال مدرن با توضیحی که پیش از این آمد یکی از همین تفریحات در

غرب مدرن است. فوتیال امروزی از حالت یک ورزش بیرون آمده و به یک

تفریح صرف هیجانی و غفلت زا تبدیل شده است.

میهمان

تحلیلی بر کتاب مفاتیح الحیات نوشته آیت الله جوادی آملی

چالش بیوتِ علم با بی «وتن» دین

زندگی به سبک آنها!

حجاب به مثابه حق الناس؟

زندگی خوابگاهی



تحلیل بر کتاب مفاتیح الحیات نوشته آیت‌الله جوادی آملی

تکامل زندگی بر مدار دین: از رساله عملیه تا مفاتیح الجنان

محمدحسین بادامچی

از مفاتیح الجنان تا مفاتیح الحیات



آشوب سبکهای زندگی پر هرج و مرج مردمان شرق و غرب، لنگرگاهی از زیستن سعادتمدانه را پیشنهاد می‌کند تا گامی پاشد برای پاسخ تدریجی به مسئله بنیادین «چیستی و چگونگی زندگی دینی» برای شیعیان، مسلمین، موحдан و تمامی بشر.

xxx

بزرگی می‌گفت: «شیعه به فرهنگ مبدل نشده است». فی المثل ما می‌دانیم که چگونه پوشیم، اما نمی‌دانیم که چگونه پوشیم. مفاتیح الحیات گرچه گامی است به سوی پر کردن حفره‌ی فرهنگی زندگی اسلامی اما اولین گام است. فرهنگ جز بعد خرد که زندگی فردی آدمیان و تعاملات آنان است و مورد توجه مفاتیح الحیات واقع شده، بعدی کلان دارد که ساختارها و نهادهای اجتماعی است که منزو از منظر دینی-نقلي مطالعه نشده‌اند. بعلاوه قلمروهای زندگی امروز تکثر بیشتری از حیات قدیم یافته که فاصله میان این دو باید با استبطاط و اجتهاد پر شود. مسائلی مهمتر اما اینست که مفاتیح الحیات امروز امکان تحقق ندارد چون ظرف زندگی مردمان با شیوه‌ی زندگی غربیان پر شده است و جایی برای شیوه‌ی دیگری از زیستن ندارد. پژوهه حضور حداکثری اسلام در زندگانی زمانی است که آن مخصوصاً این گره گشای این مفصل اخیر و مکمل پرمایه‌ی رساله عملیه و مفاتیح الجنان شیعی است. مفاتیح الحیات به تغیر نگارنده‌ی نگارگر آن در مقده، حلقه‌ی آخر سه سیر انسانی سالک است که در سیر چهارم از اسفار اربعه در میان خلق، با حق به سوی خلق می‌رود و اینبار تحفه‌ی زیست بر مرام و آداب موردن ستد حق تعالی را به ارمغان می‌آورد. مفاتیح الحیات حلقه‌ای نواز تکامل زندگی بر مدار دین است که در وانسای تلاطم

به نظر می‌رسد همانظور که درباره بازیها، هر بازی‌ای که در آن قوانین فوتیال رعایت شود (مثلاً توب با دست گرفته نشود و با پا گرفته شود) فوتیال است، اما برای فوتیال بازی کردن تنها دانستن قوانین کافی نیست؛ درباره زندگی دینی نیز باید گفت که هر نوعی از زندگی کردن که قوانین دینی (احکام عملی توضیح المسائل) بر آن حاکم باشد دینی خوانده می‌شود، اما برای دینی زندگی کردن تنها دانستن و رعایت خطوط قرمز دینی کافی نیست و دستورالعملهای لازم است که رنگ دینی را به درون زندگی بکشاند.

مفاتیح الجنان اما محصل دومی است که گویی به نوعی در صدد جبران همین نقیصه است. زندگی دینی تنها در جارچوب بودن نیست بلکه جوهری دارد که «ارتباط با خدا» است. زندگی در عرض دینها با ارتباط طولی با موفق دنیاست که رنگ قدسی می‌گیرد و این اتصال زمین به آسمان است که حیات دینی را معنا می‌بخشد. مفاتیح الجنان برای ارتباط با خدا حد و مرز نمی‌شناسد و برای هر موقعی از آغاز و پایان و میانه شب و روز، هر متزلی از گرددش ماه و زمین، هر شرایطی از مقدرات طبیعی از باد و باران و زلزله، هر موقعی از مناطق قدسی زمین مساجد و حرم‌ها و اماکن مقدسه و برای هر حالتی از وضع انسانی از اندوه و شادی، مرض و سلامت، بیداری و خواب، زبانی از دعا و نیایش با حق تعالی در اختیار می‌گذارد تا انسان راهی‌چگاه در خلوت زمینی خود تنها نگذارد و یاد آفریدگار را هر لحظه به او گوشزد کند.

«قلمرو دعا و ذکر و زیارت» نه همچون «فقه» بر عینیت زندگی، که بر خصوصی ترین اوقات و درونی ترین روابط سایه می‌گسترد و آنچنان به درونی ترین لایه‌های حیات انسانی می‌خزد که به سختی از قلمرو قلب به زبان فرامی‌آید یا در کرنش و سجدوی در گوشاهی تنها خلوتی از شب به ظهور می‌رسد. ذکر خدا در مفاتیح الجنان حتی اگر بسطی عرفانی یافته و به پیش‌نیست بلکه تنها موازین و قواعدی است که باید صورت اعمال از چارچوب آنها تخطی نکند.

برای درک بهتر «قلمرو احکام فقهی در زندگی» تشبیه احکام رساله عملیه به قواعد فوتیال تا حدودی روشنگر خواهد بود. همه مای دانیم که برای فوتیال بازی کردن گرچه دانستن قوانین بازی شرط بسیار مهم و لازم است، اما به هیچ وجه شرط کافی نیست. قوانین فوتیال تنها «حدود» و «موازنی» برای بازی فوتیال هستند و به هیچ وجه اطلاعاتی درباره اینکه چگونه باید فوتیال بازی کرد در اختیار مانعی گذارند. اینکه اساساً هدف در این بازی چیست؟ تیم بودن یعنی چه؟ چگونه باید هماهنگ بود؟ چطور باید توب را کنترل کرد؟ نحوه درست شوت زدن چیست؟ شیوه بهتر برای پیروز شدن چیست؟ چه آمادگی‌هایی قبل از بازی لازم است؟ و هزاران پرسش دیگر که تعیین کننده «چگونگی فوتیال بازی کردن» است. میچ یک ارتباطی با قوانین آن ندارد. در واقع قوانین فوتیال از جنس «چارچوب» است و نه از جنس «دستورالعمل»، راهکار یا برنامه عمل. وظیفه قانون، کشیدن خطوط قرمز است و به اینکه داخل خطوط قرمز چه می‌گذرد کاری ندارد. هزاران نوع و سبک بازی فوتیال در دنیا بر رعایت همین چند قاعده ساده بازی در حال اجراست و به همه آنها هم فوتیال گفته می‌شود.

در میان این سه، از همه باسابقه‌تر، پررونقتر و مؤثرتر در شکل دهنی زندگی دینی شیعیان «رساله عملیه» یا «توضیح المسائل» است. رساله عملیه محصل نهایی علم فقه برای زندگی مردمان است و جز پاره‌ای تغیرات جزئی همواره با سبک و سیاقی مشخص از سوی مراجع تقليد منتشر شده و در اختیار مقلدین قرار می‌گرفته است. رساله عملیه مجموعه‌ای از احکام واجب و حرام است که آنرا حد کفایت دینداری و سعادتمندی معروفی کرده مسلمین را به ملاحظه دائمی و رعایت همیشگی آن فرامی‌خواند. با اینحال رساله توضیح المسائل متعارف فقهی، جز برخی واجبات عبادی نظیر نماز و روزه و حج و مباحث مرتبط با این سه، در باقی موضوعات از قبیل امور اقتصادی (معاملات، دارایی‌ها، قراردادها و...)، امور خانوادگی (نکاح، طلاق، ارت و...)، امور قضایی (مجازات، دیات و...) و برخی امور اجتماعی (موسیقی، پوشش و...) تعیین کننده نوعی از رفار یا شیوه خاص زندگی کردن نیست بلکه تنها موازین و قواعدی است که باید صورت اعمال از پرسشهایی نظیر «اهمیت صنعت در جامعه چست؟» از اساتید رشته های مهندسی بسیار دور از انتظار و نسبت به دانش کلیشه‌ای آنان بسیار غریب است.

کدام بخش از علوم دینی متفکل پاسخ به این پرسش حیاتی است؟ کدام حوزه از عارف اسلامی درباره این موضوع گفتوگو می‌کند که زندگی دینی چگونه حیاتی است؟ چنین به نظر می‌رسد که در طرح سنتی معارف دینی این پرسش مستقل مطرح نگشته و هریک از بخش‌های مختلف علوم دینی مانند فقه، کلام، فلسفة و عرفان به اقتضای ویژگیهای خود برداشتی از عینی «زندگی دینی» را مفروض دانسته و تجویز کرده‌اند. با اینحال مستقل از این بحث که بصورت تخصصی علوم دینی موجود ماجه پاسخی به این پرسش داده است، با توجه به نیاز عمومی مسلمانان به پاسخ، حوزه علمیه شیعی در طول دینداری به عموم مردم ارائه کرده است که هریک حاوی پاسخی دینی است: رساله عملیه معنی دینداری یا چیستی زندگی دینی است:

رساله عملیه، مفاتیح الجنان و محصل اخیر مفاتیح الحیات.



نمی تواند این صفت کشی را توضیح دهد. این که چرا آرمیتا (که آن همه ارمیا را دوست داشت) با ارمیا در یک صفت قرار نگرفت، فقط با همین منطق قابل تحلیل است. در یک طرف سربازان متوجه اقتصاد و علم فرار دارند و در سمت دیگر، جمع کوچک مخالفان آن. خشی نماینده اقتصاد است. همه چیز برای او، فقط و فقط با اقتصاد معنی پیدا می کند حتی عشق! از راه همین اقتصاد هم هست که به همه چیز می رسد. علم برای او تکلیف همه چیز را تعیین می کند. اسلام دارد و نماز هم می خواند (!) ولی همه اینها چیزی فراتر از سلیمانی شخصی نیست. بیل نماینده اعلم محض است. او رئیس شرکت و یک مسیحی است. انطباق شخصیت او با خشی نشان می دهد که مرز اسلام و مسیحیت فقط تفاوت در الفاظ است. غیر اقتصاد و علم، بقیه بی معنی هستند و باید از آنها معنی بگیرند. این دو شخصیت رهبران مخالفان ارمیا (دین) هستند اما این صفت، پادشاهی نیز دارد که علی رغم تمام اختلافات، در ایستاندن پشت سر شرکت تحقیقات مذهبی نیوجرسی توافق دارند. شخصیت های دیگری هم وجود دارند که ذیل پرچم اقتصاد گرد آمده اند. لذت گرایی کنار آمده با اقتصاد نماینده خود را دارد؛ میاندار. علم با عالم اسلام هم هست و اتفاقاً بسیار فربینده هم هست. آرمیتا علمی است که گرایشات اسلامی دارد و نمی داند که باید کدام طرف قرار بگیرد. ارمیا را دوست دارد ولی عقلش با خشی و بیل است و چون عقل مادی گرا و علم زده ای او بر قلب نحیش غلبه دارد، کنار ارمیا نمی ایستد.

مذهبی بی بدیل که به همه جای رمان کار دارد. از ماجراهای اول یعنی آشایی ارمیا و آرمیتا در تهران، که به خاطر پروژه تحقیقاتی این مرکز برای گلزار شهدای تهران است، تا انتها یعنی دادگاه محاکمه ای ارمیا، که سروکلهی بیل (مسئول ارشد تحقیقات اسلامی همان مرکز) پیدا می شود، همه به علم مربوط است. هم ترین حرف نویسنده در رمان درباره سبک زندگی آمریکایی این است که «تکلیف همه چیز را علم معلوم می کند و تکلیف علم را «اقتصاد»، رمان به خوبی موفق می شود حلقه مفقوده تحلیل سبک زندگی آمریکایی را به وضوح به مخاطب نشان دهد. به همین دلیل هم هست که ارمیا در همه می ساخت با علم و اقتصاد امریکا در یکی شود. او می خواهد همه تصمیمات را دین برایش بگیرد، ولی آمریکا علم و اقتصاد را پیش می اندازد و خواسته ای خود را بر آن تحمل می کند. با کمی تساهل و تسامح می توان ادعا کرد که رمان بیوتون، صحنه ای تقابل دین با علم و اقتصاد است. نه اقتصاد (و به تبع آن علم) حاضر است متوجه دیگری را در قلمرو امریکا تحمل کند و نه دین می پذیرد که یک مسلمان مؤمن، از مرجعی به غیر او، از چیز دیگری حرف شنود داشته باشد. چالش علم و دین از آغاز رمان بر همه چیز سایه می اندازد و تا آخر همه چیز را به دنبال خود می کشد. در انتها ابعاد این چالش بیشتر می گردد تا آن که به نابودی ارمیا منجر شود.

در زندگی واقعی نیز همین طور است. آن چه که تکلیف سبک زندگی را تعیین می کند، چیزی خارج از اینها نیست. هر چیزی که محور زندگی واقع شود، همان هم سبک زندگی مخصوص به خود را می سازد. چه سبک زندگی آمریکایی امروز که اقتصاد محور است و چه سبک زندگی اروپایی دیروز که علم محور است، هیچ کدام نمی تواند دین را در محوریت زندگی تحمل کنند و سعی در نابودی آن می کنند. این چالش در نیز برای هیچ جز خدا جایگاه محوری قائل نیست و سیاست هیچ چیزی را نمی پذیرد. دین پر از مباحث اصلی سبک زندگی است و خود را تها مر جمع لایق تصمیم گیری درباره آن می داند. اگر شریعت را به عنوان بخش مهمی از اسلام بفهمید (که رمان هم همین طور به مخاطب ارائه داده است)، متوجه خواهید شد که «چرانی شود شریعت اسلام با دنیای جدید (و به خصوص علم) کار نیاید؟» اقتصاد و علم تمامیت خواه هستند و جز به شرط مرگ و یا حداقل استحاله شریعت، حاضر به پذیرش آن حتی در کوچکترین سطح (زندگی فردی) اجتماع نیستند.

اگر این چالش را در رمان ببینیم، می توانیم صفت بنده آخر داستان را در دادگاه درک کنیم. یک سمت دیگر چالش اقتصاد و علم قرار دارند و سمت دیگر، دین. فقط با این تحلیل است که می توان چنان شکافی را را فهمید. هیچ چیز دیگری مانند اختلاف ادیان و مذاهب یا اختلاف ملت ها

یحیی مهدی‌یانی /
دانشجوی کارشناسی ارشد/مکائیک/
دانشگاه شریف

چالش بیو تن علم با بی «و تن» دین

قول مشهور درستی هست که می گوید: «هیچ رمانی نیست که مشتمل سبک زندگی نباشد». حتی این مسئله آنقدر مهم است که برخی وجه تمایز اصلی میان رمان و دیگر اشکال داستان را همین «سبک زندگی» می دانند. روایت وقایع و شرح خود را در رمان در پست «سبک زندگی» انجام می شود که عمل ترویج آن هم محسوب می شود. به اعتقد اغلب نویسنده‌گان، رمان همان زندگی و یا حداقل روایت زندگی است، پس چگونه ممکن است که سبک زندگی در آن تجلی نداشته باشد؟ هرچه رمان جذاب‌تر باشد، سبک زندگی در آن پررنگ‌تر می شود و این، خود ترویج سبک زندگی است. بنابراین شاید بشود گفت که اصلا «سبک زندگی از رمان جدا نیست و هر رمانی، به یک یا چند نوع سبک زندگی گراپیش و تعلق بیشتری دارد».

سبک زندگی در رمان، دو نمود اصلی دارد؛ یکی شخصیت پردازی و دیگری فضاسازی. تجмаً نوعی سبک زندگی خاص در فضاسازی ها و شخصیت پردازی های یک رمان پررنگ می شود. رفتارها، عادات، منش اجتماعی، سلوک فردی و تیپ تصریم گیری شخصیت های اصلی که ایزارهای نویسنده برای شخصیت پردازی هستند، چیزی جز سبک زندگی آن شخصیت نیست. معماری فضاهای تعامل افراد با دیگران و محیط، نحوه و شیوه ای ارزشگذاری جمعی، قوانین و قواعد رسمی و غیررسمی حاکم بر روابط انسانها، ویژگی های زبانی و اخلاق اجتماعی رایج میان آدمها از دیگر بخش های سبک زندگی هستند که برای فضاسازی به کمک نویسنده می آیند. اما باید دانست که رمان با شخصیت-پردازی و فضاسازی شکل نمی گیرد. آن چه که ترکیب این همه شخصیت و موقعیت را به رمان تبدیل می کند، مسئله رمان است. مسئله رمان که معمولاً همان مسئله شخصیت اصلی داستان است، همان نخ تسبیحی است که این همه دانه ای مجزا را گرد هم می آورد و شکلی خاص و متوازن به آن می دهد. همه رمان ها یک ایده و تفکر برتر دارند که حاکم بر فضاسازی و شخصیت پردازی است. همین تفکر حاکم است که سبک زندگی بی روح رمان را از پرآکنده کی خارج می سازد و جانی می بخشد که یک زندگی یک ریخت کامل را ایجاد می کند. این مسئله و تفکر برتر دارند که می تواند باشد؛ از جزئی ترین مسائل تا مسائل اساسی انسان. همه چیز به نویسنده بستگی دارد که با محور قرار دادن چه چیزی، کدام سبک زندگی داستانی را شکل دهد و پرورد.

زندگ به سبک آنها!

تأمله بر تأثیر مدرنیته بر سبک زندگ اسلامی

در این نوشتار ابتدا توضیحی مجمل در مورد سبک زندگی و مدرنیته بیان خواهد شد و بعد از آن از تأثیر مدرنیته بر سبک زندگی اسلامی سخن خواهد رفت، در پایان هم به بیان راهکارهایی برای مقابله با سبک زندگی مدرن و حرکت به سمت سبک زندگی اسلامی پرداخته می شود.

سبک زندگ اسلامی

شاید بتوان سبک زندگی را نظامی جامع و منسجم از عملکردهای روزمره یک فرد دانست که نه تنها نیازهای جاری او را برآورده می سازد، بلکه هویتی مشخص از وی در برابر دیگران مجسم می کند. پس هویت روی سبک زندگی تأثیرگذار است و به دنبال آن تلقی ها، ارزش ها و باورهای فرد در شیوه ی زندگی او را رقم می زند، تأثیرگذارند. این نظام، هندسه ای کلی رفتار های بیرونی و جوارحی انسان را نشان می دهد. در اسلام مباحث فقهی و آدابی نقش بسزایی در تنظیم ظاهر زندگی و لایه بیرونی آن دارند. اما این بدان معنا نیست که تمام باورهای انسان مسلمان منحصر در مباحث فقهی و آدابی باشد. پس قسمت مهمی از مباحث مربوط به سبک زندگی اسلامی مربوط به حوزه ی فقه و آداب اسلامی می باشد.

سبک زندگی با تعریف فوق شامل مؤلفه های گوناگونی است، از جمله: تغذیه، خود آرایی، مسکن، حمل و نقل، اوقات فراغت، افکار، احساسات، بازی، ورزش، نحوه سخن گفتن، هنر، روابط خانوادگی، تربیت فرزند، شغل، رفتار مذهبی، رفتار سیاسی، مطالعه، علم آموزی و تحصیلات، نوع استفاده از رسانه ها و... سبک زندگی در بسیاری از مؤلفه های اختیاری است و انسان خود توان انتخاب آگاهانه دارد، ولی اگر خودش سبک زندگی را آگاهانه انتخاب نکند، ممکن است در قالبی بیفتند که مناسبت با وضعیت مطلوب او نداشته باشد. احساس می شود که این نوع سبک زندگی امروزه رواج بسیار یافته است.

مدرنیته

توضیح اجمالی در مورد مدرنیته این است که مبنای آن اوپرایستی است. یعنی اصالت دادن به بشر در مقابل اصالت دادن به خالق بشر. تنها توجه این فرهنگ به ساحت مادی انسان است. انسان مدرن به خود اجازه می دهد (چون اصالت با اوست) که برای رسیدن به منفعت خود (آن هم از نوع مادی) دست به هر کار بزند و در طبیعت به میزانی که بخواهد تصرف کند. باید توجه داشت که مدرنیته لبرالیسم، دموکراسی یا تکنولوژی نیست. گرچه ممکن است این سه از دستاوردهای آن باشد. تکنولوژی به عنوان دستاوردي از مدرنیته انحرافی در دل دارد و آن تقابل در برابر تعبد است، یعنی عقلاتیتی در آن وجود دارد که بر مبنای دوری از تعبد می باشد. حال آن که هر فرهنگ و تمدنی که در مبنای تمدنی خود، عالم را یگانه نییند و معتقد به کثرت مبادی قدرت باشد و نتواند همه این مظاہر متکثر را به حقیقت واحد متعالی مربوط کند، در توهم به سر می برد.

پرپراه نیست که کسی بیوتن را رمان علم و دین بنامد، چراکه تمام کشمکش های رمان بر سر تنازع علم تجربی و دین است. از طرف دیگر، باز هم پرپراه نیست که کسی بیوتن را رمان زندگی و سبک زندگی بنامد چراکه تمام فضاسازی و شخصیت پردازی رمان بر اساس پارامترهای اصلی تشکیل یک زندگی دینی در جامعه است. بیوتن کشمکش مهم و سرنوشت ساز علم و دین را تا سبک زندگی پایین آورده و آن را جلوی چشم همه قرار داده است. لاقل بعد از انتشار بیوتن، دیگر نمی توان به همین راحتی از سازگاری علم و دین یا شایست سبک زندگی دینی با سبک زندگی مدرن صحبت کرد؛ البته اگر کسی چشم خود را بیند و خورشید را در آسمان بینند. 

یک اسلام مظاہر اریجینال هم وجود دارد که اتفاقاً کاملاً علمی است. نماینده این اسلام عرب پولداری است که همه جوهره با آمریکا و مدرنیته کنار آمد است؛ جیس یا همان جاسم. او که (در ظاهر) از همه بیشتر به اسلام نزدیک است، بیش ترین دشمنی را با ارمیا دارد. جالب تر از مخالفان، موافقان و همراهان ارمیا بند. اولین کسی که به ارمیا جذب می شود و از اقتصاد محور مدرنیته آمریکایی (تویه می کند، سوزی است. او که یک رفاقتی تمام عیار و نماینده هنر کاملاً غرب زده است، به خاطر مواجهه با ارمیا از صفات اقتصاد بیرون می آید و تویه می کند و رقص هایش (هنرشن) را صرف ارزش آن و برای مردم ارائه می کند. دومین نفر جانی است که عاشق سوزی شده است. نماینده سیاهان آمریکا که از همه لحاظ تحت استضعاف غرب بوده اند. از نظر اقتصادی هیچ ندارد. از نظر فرهنگی هم کاملاً بی هویت و لذت گرفتار و جزء طبقه ای پایین محسوب می شود. عاشق سوزی است و به خاطر او، با همه سیستم درمی افتد و از ارمیا در برابر اقتصاد قرار می گیرد. مهم ترین همراه ارمیا، یک رانده تراک و به قول رمان از طایفه بني هندل و از زمرة جوانمردان است. او که ابتدا با ارمیا در خدمت خشی در گیر می شود، در دادگاه مهم ترین پشتیبان او می گردد. تا جایی که با گفتن یک دروغ مصلحتی، برنامه صفت مقابل را به هم می زند. هر سه موافق ارمیا، هیچ نسبتی با دین او ندارند، ولی به خاطر «فترت پاک» خود، با او در یک جیهه قرار می گیرند و به او نزدیک می شوند. فطرتی که با اقتصاد و علم به لجن کشیده نشده و می تواند حقایقی را که دین با حضور خود در جامعه (و نه لزوماً با تبلیغ) عرضه می کند، دریافت کند و پذیرد. این پذیرش تا جایی است که حتی حاضرند برای این دین، با سیستم مسلط جهانی دریافتند.

تأثیر مدرنیته بر سبک زندگی اسلامی

حال با توجه به دو مقوله سبک زندگی و مدرنیته به تبیین تأثیر مدرنیته بر سبک زندگی اسلامی می پردازیم. مدرنیته بر روی فکر، اندیشه، آگاهی، احساسات، اراده، عمل و رفتار انسان تأثیر می گذارد و خوشایندها و ناخوشایندهای ما را تغییر می دهد و کم کم به تغییر رفتار و عمل منجر می شود. در واقع مدرنیته می خواهد همه چیز را مطابق میل انسان تربیت کند که این یعنی تغییر در سبک زندگی. البته باید توقع داشت که کسی می خواهد یک سبک زندگی اسلامی را مدرن کند به صورت آشکارا همه اعتقادات مدرنش را صاف و ساده بیان کند لذا شاهد آن هستیم که در دانشگاه ها در ابعاد کوچک ولی عمیق مبانی مدرن در دروس و شخصیت استاید نهفته است و در رسانه ها به صورت گسترده (و شاید نه به آن عمق) سایه افکنده است. مصرف گرایی، لذت طلبی، پوشش های نامناسب و ... از مؤلفه های سبک زندگی مدرن می باشد. در این نوشتار مجال سخن گفتن تفصیلی نیست، اما در چند مورد تأثیر گرفتن سبک زندگی اسلامی از مدرنیته را نشان می دهد.



راهکارهای حرکت به سمت سبک زندگی اسلامی

برای عبور از مدرنیته و حرکت به سمت سبک زندگی اسلامی هر یک از افراد جامعه لازم است از اهداف غرب آگاه شوند و در گام دیگر به دین رجوع کنند و باطن آن آشنا شوند. نقش اندیشنمندان در این حوزه این است که باید در حوزه های مختلف با استفاده از مبنای دینی به نظریه پردازند و آن بخش از مدرنیته را که تطبیق با حقیقت هستی و کمال ندارد را جدا کند و به کمک رسانه ها به گفتمان سازی و تبیین و ترویج سبک زندگی اسلامی پردازد. در این بین مشخصاً حکومت جایگاه ویژه ای دارد، چرا که سبک زندگی اسلامی یکی از توصیه های دیگر که برای آگاهی از آنها خوانده می تواند به کتاب مفاتیح الحیات اثر عالم ارزشمند آیت... جوادی آملی رجوع کند.

در اسلام یکی از عوامل شادابی گفتوگو با دوستان است. با توجه به مسلمان باید خواب باشد، با آنکه در ادارات ماسعنتی برای خواب قیلوه در نظر گرفته نمی شود و نیز ساعت شروع کار مراکز آموزشی و ادارات دولتی در تابستان که طلوع خورشید زودتر از زمستان است، هچ تفاوتی با غیر تابستان ندارد. نمونه ای جالی که برای نگارنده پیش آمده آن است که دقیقاً روی وقت نماز ظهر در دانشگاه مملکت اسلامی امتحان تفسیر قرآن برگزار شده است! شاید دستیابی به برخی از نمونه های بیان شده در ذهن مخاطبان این متن، بسیار دور از ذهن باشد، دلیل آن است که بسیار با سبک زندگی اسلامی فاصله گرفته ایم و اگر از ابتدا طبق آن عمل می کردیم، دیگر این قبیل مثال ها متوجهانه به نظر نمی رسید.

در زمینه پوشش، پوشیدن لباس سفید و راحت به طوری که پوشش بدن کامل باشد، توصیه دین است. با توجه به تفاوت های جنسی مرد و زن و زیبایی های متفاوت آن ها اسلام برای هر کدام پوشش متفاوتی در نظر گرفته است. در فرهنگ مدرن به لحاظ حجم لباس تفاوتی بین مرد و زن شاهد نیستیم (بلکه در زن ها شاید کمتر هم باشد!). البته در مورد پوشش در اسلام توصیه بسیار است. مثلاً پوشیدن کفش باریک و نوک تیز به فرعون نسبت داده می شود و توصیه نشده است و بسیاری از توصیه های دیگر که برای آگاهی از آنها خوانده می تواند به کتاب مفاتیح الحیات اثر عالم ارزشمند آیت... جوادی آملی رجوع کند.

در اسلام یکی از عوامل شادابی گفتوگو با دوستان است. با توجه به فردی را تامین کند و ضمن آن هویت فکری و اعتقادی و به طور کلی آسایش و آرامش فرد را محفوظ دارد. همچنین باید حریم زن و مرد نامحرم در خانه حفظ شود و اختلاط به حداقل برسد. در خانه های امروزی علاوه بر این که خانه ها به صورت آپارتمانی و بی حیاط ساخته می شود، آشپزخانه های باز (اپن) هم نمونه دیگر این تضاد با فرهنگ اسلامی است.

در حوزه محیط زیست مسلمان باید محیط زیست را امانت الهی بداند و بنابر عدم تخریب آن داشته باشد. اما دستاوردهای فرهنگ مدرنیته که تکنولوژی می باشد دست به تخریب لایه اوزون زده و بسیاری از آلودگی های زیست محیطی حاصل از رویکردهای غلط صنعتی عصر مدرن است. همچنین در اسلام گناه کردن در تخریب محیط زیست موثر است که امروزه کسی به این حرف ها اعتنای ندارد.

-خانواده: هویت زن و مرد مسلمان در عرصه دین و اجتماع نقطه استراتژیک تهاجم غرب در عرصه جنگ نرم به شمار می رود که متأسفانه با تمام تجهیزات مدرن خود از جمله ماهواره، اینترنت، کتاب و ... آن را نشانه گرفته است. در غرب روابط برآسی فرد گرایی شکل می گیرد ولی در اسلام در جهت حفظ و استحکام هر چه بیشتر نهاد خانواده. قرآن اشاره دارد که بعد از ازدواج زن و مرد مایه آرامش یکدیگرند (سوره روم، آیه ۲۱). این مخالف دیدگاهی است که در بخشی از جامعه به وجود آمده و آرامش را مربوط به قبل از ازدواج می داند و ازدواج را آغاز مشکلات و گرفتاری ما به شمار می آورد و مشکلات اقتصادی را نیز بعنوان عاملی برای فرار از ازدواج بیان می کند. اما سیاست شدن نهاد خانواده فقط از این طریق نیست. روحیه سودجویی که منجر به مهربه های سنگین می شود یکی دیگر از عوامل است. همچنین بسیاری از ازدواج های به سبک مدرن که شروع آنها با دوستی های خبایانی و اینترنتی و سر کلاس درس و ... همراه می باشد، سیار سست هستند و منجر به طلاق می شوند. آمار بالای طلاق نشانگر این است که قیچ این منفور ترین حال خدا شکسته شده است. در ابعاد دیگر آنقدر برای خانم ها برخی چیزهایی که در اسلام مهم شمرده می شود، سخیف جلوه داده شده است که رغبت به انجام آنها ندارند. مثلاً تربیت فرزند که بسیار مهم است. اگر زنی مشغول به بجه داری (وقبل از آن بارداری) باشد ممکن است مدتی نتواند بیرون کار کند (که اولویت کمتری نسبت به فرزندداری دارد). به غیر از آن بزرگ کردن فرزند در دسرهایی هم دارد. اما برخلاف از کارها اولویت دارد. پس کاهش رشد جمعیت در ایران در سالهای اخیر یکی دیگر از پیامدهای سبک زندگی مدرن است.

-در زمینه مسکن در اسلام توصیه به وسعت آن شده است. خوب است که خانه حیاط دار باشد. بنا باید آزادی فردی را تامین کند و ضمن آن هویت فکری و اعتقادی و به طور کلی آسایش و آرامش فرد را محفوظ دارد. همچنین باید حریم زن و مرد نامحرم در خانه حفظ شود و اختلاط به حداقل برسد. در خانه های امروزی علاوه بر این که خانه ها به صورت آپارتمانی و بی حیاط ساخته می شود، آشپزخانه های باز (اپن) هم نمونه دیگر این تضاد با فرهنگ اسلامی است.

-در حوزه محیط زیست مسلمان باید محیط زیست را امانت الهی بداند و بنابر عدم تخریب آن داشته باشد. اما دستاوردهای فرهنگ مدرنیته که تکنولوژی می باشد دست به تخریب لایه اوزون زده و بسیاری از آلودگی های زیست محیطی حاصل از رویکردهای غلط صنعتی عصر مدرن است. همچنین در اسلام گناه کردن در تخریب محیط زیست موثر است که امروزه کسی به این حرف ها اعتنای ندارد.

ما ها معمولاً خیلی اخلاق را انفرادی نگاه می کنیم؛ در حالی که اخلاق مؤمنانه، اخلاقی که پیامبران تعلیم می دادند و در معارف قرآن کریم و اهل بیت ع می بینیم، خیلی به ابعاد اجتماعی نظر دارد. بستر حل بسیاری از رذائل فردی، جمع مؤمنانه است. اگر بتونیم یک مقدار اجتماعی تر نگاه کنیم، خواهیم دید که برخی از گناه‌ها، «گناه اجتماعی» هستند.

گناه اجتماعی، گناهی است که ناشی از تجمع گناه‌های کوچک و بی‌اخلاقی های خرد است که فاجعه‌ای اخلاقی را در اجتماع رقم می‌زند. کوتاهی هر فرد، اگر کوتاهی دیگران بود، خیلی بد نبود. اما هنگامی که همه باهم کوتاهی می کنند خیلی بد می شود. هنگامی که شیخ فضل الله نوری را به دار می‌آوردند، مردم تهران ایستادند و تماساً کردند. منظره به این زشتی و قباحت، از تجمع کوتاهی‌های تک افراد شکل می‌گیرد. لذا خداوند در جهان دیگر، علاوه بر افراد، از «امت‌ها» نیز سوال خواهد کرد...

جامعه، برای اینکه واقعاً بشود به آن گفت اسلامی، دست کم باید بستر زیست مناسبی برای اهل ایمان باشد. حریم عمومی جامعه اسلامی، نباید جایی باشد که ذکر خدا را از قلب‌ها بزداید و فضایی گناه‌آلود برای شخص ایجاد کند. اگر کسی در خانه‌اش بی‌اخلاقی کند گناهش بین او و خداست؛ اما کسی که در خیابان، در حریم عمومی جامعه، در صحن علی‌جامعه بی‌اخلاقی می‌کند، حق مؤمنین را هم زیر پا گذارده است؛ دقیقاً به همان دلیل که کسی که سیگار می‌کشد حق مؤمنین را پای مال کرده است. این حق‌الناس، هنگامی که از سوی افراد زیادی پای مال شود، می‌تواند تبدیل به یک «گناه اجتماعی» شود. یعنی چهره یک شهر، در تصویری هوایی و از بالا، چنان امتنی است که از ذکر خدا به دور است. بدحجابی در تهران امروز ما چنین حالی پیدا کرده است. تو گویی بحق امام و شهدا کار نداشته باشیم، به حق خدا و پیامبر هم کار نداشته باشیم، کسی که بدحجاب به خیابان‌های تهران پای می‌نهاد، در یک گناه اجتماعی بزرگ شرکت کرده است و حق ساکنان آن شهر را زیر پا نهاده است. حق تمامی ساکنان آن شهر را. تمامی ساکنان، زیر و قتی صحن عمومی جامعه از ذکر الله تهی شد، دروغ و رشوه و تخلف نیز در جامعه بسط پیدا خواهد کرد. من اگر آثار اجتماعی گناه کردن خودم و امثال خودم را تصور کنم، شاید به این فرهنگ جمعی دست یابم که بی‌اخلاقی کوچک و خرد من است که دارد تک‌سلول‌های یک غده سلطانی را در جامعه شکل می‌دهد. اگر من تک‌سلول خودم را اصلاح نمایم، من دیگر در آن گناه اجتماعی سهیم نخواهم بود. اگر امثال من نیز، هر کدام فقط به اندازه یک اپسیلون، تصمیم بگیرند در این گناه مشارکت ننمایند، چهره شهرمان دوباره چهره‌ای مؤمنانه خواهد گشت... إن شاء الله...

آن اکسیری که حقیقتاً می‌تواند یک جامعه را به اخلاق مؤمنانه حقیقی و اصیل بیاراید، «بسط ذکر پروردگار در صحن عمومی جامعه» است. پس سعی کنیم ما در گناه اجتماعی ذکر زدایی سهیم نباشیم.



حسین کامکار/ طلبه حوزه علمیه مشکات /
دانشجوی سابق برق دانشگاه شریف

حجاب

به مثابه حق‌الناس؛

پیش یکی از عارفان تهران - که به تازگی در گذشتند - رفته بودم؛ سال ۸۵ بود یا ۸۶؟ گفتم: آقاجون! اگه میشه یک حمد شفا برای شفای قلب من نداریم؛ بلکه به نظرمون خیلی هم پیام خوبی داره. چقدر خوبه که افراد در بخونی. مرحوم آقای خوش وقت، دست‌شون رو روی قلم گذاشتند و حمد خوندند. بعد من خودم رو تو بغل ایشون انداشتم؛ گریه‌ام گرفت. از مسجد که راه افتادم یام خونه، پیاده رو خیابون شریعتی رو پایین می‌اودم؛ انگار اصلاً توی این دنیا نبودم؛ نشاط و بهجه معنوی و سرشار در قلبم بود که نظیرش رو تجربه نکرده بودم. تقریباً داشتم جست‌زنان خیابون رو پایین می‌رفتم که ... در کمتر از نیم ثانیه، ناخودآگاه، چشم به یکی از بی‌حجاب‌های خیابان افتاد. تو گویی از عرض با مغز روی آسفالت خیابان کوییده شدم. طبیعتاً نگاهی که ناخودآگاه باشد گناهی ندارد ولی اثر وضعی که سر جایش هست. گفت: اگه قلبت از ذکر الله سرشار بشے، تاب کم ترین کدورت و گناهی رو نخواهد داشت... کدورتی تمام قلبم رو فرا گرفت...

زندگی خوابگاهی

حوزه‌هایی چون نجاست و ... چیزهایی هستند که بر دانشجویان خوابگاهی پوشیده نیستند. آن چیزی که خیلی آزار دهنده است این است که اگر کسی بخش زیادی از این هنجارها را رعایت نکند مسخره می‌شود و تبدیل به سوژه اذیت و خنده سایرین می‌شود که این از همه بدتر است.

تا اینجا هنوز حرفی زده نشده است اما باور خود همین نکات سخت است اما چه کنیم که هست، هر چند که توصیفات باور نکردنی سانسور گردید اما امید است که کلیتی از پدیده مدل زندگی خوابگاهی به مخاطب ازانه شده باشد. قصد سیاه نمایی ندارم اما اگر کلان نگاه کنیم و تمامی افراد ساکن در خوابگاه را از هر تیره و تبار و هر فکر و فرهنگی در نظر بگیریم، باید گفت در شرایط موجود خوبی‌های خوابگاه، در مقابل مشکلات و بدی‌هایش گلی است در وسط بیان!

اینگونه هم نیست که بگوییم مسئولین دانشگاه‌ها بتوجهند، نه اینه دارند، اما دایره نظرات آنها تا یک حداقلی جواب می‌دهد، هر چقدر که کنترل‌ها زیاد و قوی گردند تا حدی می‌توان جلوی انحرافات در خوابگاه را گرفت و آن هم فقط انحرافاتی که خودشان را به عنوان شکل نشان می‌دهند که در این میان مشکلات پنهان و انگیزه‌های پنهانی خلاف و گناه از عهده مسئولین دانشگاه خارج است و نمی‌توان انگشت اتهام را به سمت شان دراز کرد هر چند که باید تمام تلاش خودشان را بکنند. برای حل یا کم کردن مشکلات خوابگاه باید گفت اولاً نظام آموزشی و منطق حاکم بر آن باید به گونه‌ای باشد که بچه‌های شهرستانی به هر قیمتی حاضر به ادامه تحصیل در یک شهر غریب نشوند و مبنای اعطای ارزش به افراد و نهادهای آموزشی تغییر کند و به صورت عادلانه شکل بگیرد، ثانياً انگیزه‌های گناه و فساد در خیلی از موقع از محیط‌های دیگر به خوابگاه منتقل می‌شوند که در این زمینه متولیان جامعه و دانشگاه مسئولند که مسمومیت‌های محیط اعم از دانشگاه و شهر را به حداقل برسانند تا شاهد هم افزایی فساد دانشجویان در محیط‌های خوابگاهی نباشیم. (امیدوارم هنگام خواندن «مسمومیت‌های محیط» فقط مسئله بی‌حجابی یا حجاب به قصد ایجاد تنوع تصویری در ظاهر، در ذهن مخاطب خودنمایی نکرده باشد) ثالثاً فرنگی بد تلقی شدن در خوابگاه نیازهای طبیعی جوانان با والدینشان، اصلاح گردد تا جوانان در برده شور و تاب و تاب جوانی با پشتوانی خانواده خود، نیازهای خاص این دوره را به درستی مدیریت نمایند. نکته پایانی نیز، در خصوص خود دانشجویان خوابگاهی است که باید گفت، سرمایه‌های دینی ما به قدری عظیم و بیمه کننده است که تنها راه نجات ما در بازگشت به باورهای دینی و اصول اسلامی است که بدون آن با کمال تأسف باید گفت زندگی از کفت آدمی می‌رود و خسارت‌های جبران نایابری را وارد می‌کند که مسیر تعالی و حرکت کمالی انسان را در تمام عمر تحت الشاعع قرار می‌دهد. لازم است درختی تنومند در این بیان بی آب و علف بود و در جستجوی آب تا اعماق پیشتری ریشه دواند تا به آب گوارا رسید و اینچنین است که انسان‌های سخنی و بزرگ پرورش می‌یابند لذا می‌توان گفت با پیش‌فرض داشتن شخصیت دینی و معنوی، زندگی خوابگاهی فرست بی‌نظیری است که آنچنان ریشه را مستحکم می‌کند که انسان را برای امتحانات سخت‌تر آینده آماده می‌سازد.

حافظ شیراز گوید:

خوش بود گر محک تجریه آید به میان
تایسه روی شود هر که دروغش باشد
در این یادداشت قصدم این است که از زندگه بودن یا زندگی کردن در خوابگاه دانشجویی، دردهای ناآش از لایه‌های زیرین عالم و فرهنگ موجود در خوابگاه دانشجویی، در برای دیدگان مخاطب بنهم. در ایندی امر متمهد می‌شوم چیزی جز حقیقت نگویی، هر چند که گویند حقیقت تاخ است اما چه کنم که حقیقت و حقیقت جویی است که به زندگی معنی می‌دهد. البته قادر به در ک جمله «حقیقت تاخ است» هم نیست، چرا که حقیقت بسیار شیرین و گواراست البته برای اهلش.

روش‌های بر زرق و برق دانشگاهی جون دانشگاه شریف، با پدیده خوابگاه مواجه می‌شوند. اما مواجه شدن با خوابگاه تنها بخشی از ماجراست، مواجه شدن با خوابگاه را باید در کنار مواجه شدن با دانشگاه و محیط تهران در نظر گرفت. اغلب این دانشجویان در این محیط غربی، احساسات و تصوراتی پیدا می‌کنند. دوری از خانواره، مواجه شدن با محیط متأسفانه ناسالم دانشگاه و شهر تهران، این دانشجویان را در یک فضای محدود، با میزان زیادی از کمودهای احساسی و تحریکات زیاد، دور هم جمع می‌کند. در این فضای اغلب روابط بسیار صیمانه‌ای بین هم اتفاقی‌ها و برخی از هم‌شهرستانی‌ها و به مرور هم خوابگاهی‌های دیگر شکل می‌گیرد. برخی از فارغ التحصیلان خوابگاهی، همیشه حسرت این دوران خود را می‌خورند که چه دوره به یاد مادنی و با صفاتی بودا زندگی خوابگاهی برای عده‌ای واقعاً سازنده بوده و تأثیر زیادی روی شخصیت آنها داشته و باعث رشد آنها در ابعاد مختلف شخصیتی می‌شود که اغلب قشر مذهبی تر و پایین‌تر به مبانی دینی چون دسته‌اند. این سازنده‌گی یک روی‌ماجرای است هر چند که به این سبک زندگی به ظاهر سالم، نیز انتقاداتی وارد است ولی در این مجال به آن پرداخته نمی‌شود.

دفتر زندگی خوابگاهی برگ‌های زیادی دارد که در این یادداشت تنها برگی از آن به نمایش گذاشت می‌شود. بعد از شکل‌گیری روابط نزدیک میان دانشجویان خوابگاهی پر از نیاز که خود ارتباط نیز جزء آن نیازهایست، آنان به تدریج نیازهای خود را برای یکدیگر بازگو می‌کنند و از اینجاست که خط شروع می‌شود. پس از بازگو کردن نیاز و شکل‌گیری در دلالهای دو طرفه یا چند فره روابط نزدیک و نزدیکتر می‌شود. در این شرایط، گفتگو و دردله در مورد خلاف‌ها و هنجارشکنی‌های خود بین هم‌سالان به حراج گذاشته می‌شود. این فرزندان در خلا جدی نقش خانواده به کمک یکدیگر، با استعداد و طراوت جوانی که دارند به دنبال راه حل و برون رفت از حصار نیازهای خود می‌گردند و از اینجاست که قصه پر درد شروع می‌شود. لذا باید گفت خوابگاه بستری آماده برای انحراف است. اشاعه خلاف از پدیده‌های جالب دیگری است که در خوابگاه خیلی سریع به چشم می‌زند، چرا که اتفاقی که قابلیت بالایی داشته و افرادش جسورتر هستند، دوستان خود را بینز به دور خود جمع می‌کنند و کم کم تقاضای مشارکت از سوی سایرین نیز شکل می‌گیرد (از نوشتن خلاف‌ها و مشکلات خوابگاه به دلیل خطر آموزی معدوم) و اگر گندش در نیاید، رفته و رفه پدیده شکل هنجار به خود می‌گیرد، از هر فرد خوابگاهی پرسید این هنجارها را بدله است، هنجارهای حاکم بر پوشش و روند توسعه برنهنگ، هنجارهای حاکم بر خواب و گذراندن اوقات غیردرستی، هنجارهای درس خواندن، هنجار سیگار، جدیداً افزایش آرایش و لوازم آرایشی در خوابگاه پسران، پدیده‌های دیگری چون دین گریزی و بعض‌ا دین سبزی و برخی خود هنجارهای بهداشتی و پدیده‌های عجیب و نادر در

باند

وقتی از دانشگاه اسلامی صحبت می کنیم ، از چه چیزی صحبت می کنیم؟!

تکنولوژی، جهان موازی و زندگی دوم

صنعت و قناعت پس از ۲۶ سال

طنفسز

سید محمدحسین غفوری / فارغ التحصیل MBA

وقتی از دانشگاه‌اسلامی صحبت کنیم!

ثالثاً با همهٔ این حرف‌ها هم باز این بحث‌ها را رد نمی‌کنم، بالاخره این را نمی‌شد انکار کرد که اوضاع دانشگاه چنان که باید و شاید دانشگاهی که ادعای می‌شد در آم القراءی جهان اسلام قرار دارد، باید باشد نیست. اما به نظرم دو ریشه‌ی اصلی برای این موضوع قابل طرح است، اول این که دانشگاه هم بخشی از جامعه است و عملاً مردم آن هم مردم جامعه‌اند، در واقع خیلی از چیزهایی که ما فکر می‌کنیم کاستی‌های دانشگاه است و باید در جهت حذف آن‌ها گام برداشت، نشأت گرفته از جامعه است. مگر نه این است که حاضران دانشگاه فرزندان همین جامعه‌ای هستند که داریم در آن زندگی می‌کنیم، بالاخره چطور می‌شود که یک جامعه‌ای همهٔ جور رفتار غیر اسلامی را در خود رواج داده باشد و بعد از دانشگاه و داشجوها یاش توقع داشته باشیم که مشتبی امازراهه باشند که از هر گونه خطای مبارا بد؟ دوم این که در دانشگاه عمل اصلی‌ای که انجام می‌شود درس خواندن است در حالی که بیشتر چیزهایی که در شماره‌ی قبل مطرح شده بود حواشی عمل اصلی دانشگاه است، حالاً چه مرکز معارف را بگوییم چه روابط آدمها و چه چیزهای دیگر که در واقع ممکنی حواشی هستند. اگر بخواهیم به اصل کار پردازیم اصل این است که علم دینی را به سراغش برویم و تعریف و تبیین کنیم، بلکه معلوم شود بالاخره این دانشکده‌های فلک‌زده دارند آب به آسایب جمهوری اسلامی می‌ریزند یا صهیونیسم جهانی. طبعاً در مورد جامعه‌هم که صحبت شد، قبل از دانشگاه باید جامعه‌ی اسلامی را تعریف کرده باشیم، آن وقت به نظرم درصد همه‌ی این مباحث دیگر موضوعیتی خواهد داشت.

اما بعد به خاطر همین بحث‌هایی که داشتم در باب علم دینی مطلبی آمده کرده بودم که دوستان گفتند فعلانی خواهند در این مورد صحبت کنند، حالاً بگذریم که چرا این همهٔ صحبت سیلی می‌شود یک جای ایجابی که باید به طور ویژه مد نظر باشد و اصلاً همهٔ دعاها از آن شروع شده رانمی خواهیم در دستور کار قرار دهیم. بالاخره مجله‌ی خودشان است و هر طور که بخواهند می‌توانند در موردش تصمیم بگیرند. این شد که بعد از اصابت تیر اول به سنج رفم کمی در باب دومی غور کنم، این که اصولاً جامعه‌ی اسلامی چه جور جامعه‌ای است که خیلی مردم از کلیسا دور شوید؟ در همین جامعه‌ی خودمان مگر نه این است که جوانها را می‌بینیم که اگر باهشان صحبت کنی، فلسفه‌ی خاصی برای رفتارشان پیدا نمی‌کنی! نه کتاب‌های کاتن را خوانه‌اند و نه نظریات سروش را! صرفاً فکر می‌کنند که جمهوری اسلامی حقوقی از آن‌ها را زایل کرده، پس سعی می‌کنند با رفتار غیر دینی یا ضد دینی تنفر خودشان را از حکومت نشان دهند.

خب، در باب جامعه‌ی اسلامی کلام بسیار است و اگرچه هنوز خیلی خلاّها قابل بحث است، اما خیلی چیزها هم هست که به نظرم در مورد

ثانیاً دنیا این قدر فلسفی نیست! قبول که نظرات فلسفی، تأثیرات انکارناپذیری بر جوامع دارند، اما بالاخره این دیدگاه خیلی جبرگرایانه است که بگوییم مسیر دنیا صرفاً با همین نظریات فلسفی تنظیم شده. بالاخره هر فردی مجزاتاً نقش خودش را دارد. مضاف بر این که خیلی جاها این فلسفه‌ها بنوادند که این قدر

مطالب این چند شماره‌ی مهاجر مرا برای بار چندم در طول چند سال گذشته به فکر فربود. این که بالاخره ریشه‌ی این همه مشکل در دانشگاه چیست؟ هر کسی از زاویه‌ای به این موضوع می‌پردازد و دانشگاه را به نحوی نقد می‌کند. مطالب مهاجر هم اکثراً از زوایای گوناگون و خصوصاً با دید فلسفی و مذهبی به نقد دانشگاه پرداخته‌اند و تقریباً از دانش و داشجو و استاد و دانشگاه... و کسی را سالم باقی نگذاشته‌اند. اما این نقدها به نظرم در شماره‌ی قبل بیشتر خودنمایی می‌کرد و وجه مشترک مطالب آن هم زیر سوال بودن دینی بودن دانشگاه، چه به لحاظ تاریخی، چه مذهبی، چه فلسفی و... بود. بعد از خواندن مطالب به نظرم چند نکه مهم آمد، که به نظرم آمد در میان گذاشتن ش باشیما خوب باشد:

اولاً واقعاً دانشگاه این قدرها هم بد نیست! حتی اگر تنها ابزاری است برای تربیت افرادی کاملاً عملگرای برای کار در سازمان‌ها و بدهنی دولت و بالاخره این هم نیازی است. خوب است که دیدگاه انتقادی وجود داشته باشد، اما بالاخره راه حل جایگزین چیست؟ بالاخره فردا روزی این مملکت کارخانه می‌خواهد یا نه؟ اگر شما روشی بدلید که مثل قومی موسی علیه السلام مائده‌ی آسمانی بر مردم نازل شود و گرسنه نمانند، خود من هم خیلی استقبال می‌کنم از غذای بهشتی خوردن، اما تا آنجا که می‌دانم متأسفانه این تکنولوژی بعد از تمزد قوم بنی اسراییل نزد خواصی چون حضرت مریم و ائمه (س) و بعضی عرفات به صورت انحصاری باقی ماند و امتیاز آن به سایر بندگان خدا و اگذار نشد. لذا ما برای سیر شدن کماکان به کارخانه احتیاج داریم و کارخانه هم اصولاً به مهندس و مدیر احتیاج دارد، بنابر این به نظرم قل از این که سیل انتقادات تان را روانه‌ی نهادی کنید که دارد تولیدگران عرصه‌ی خواراک و پوشاش را تربیت می‌کند، به راه حل جایگزین هم فکر کنید لطفاً!

تکنولوژی، جهان موازی و زندگی دوم

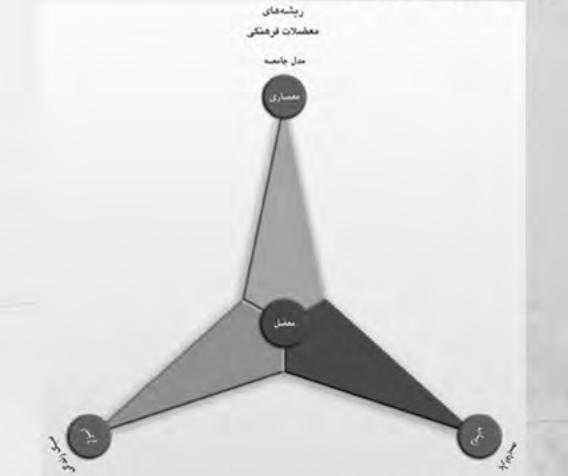
فوتبال، حوزه‌ی خشم و شهوت را به طور عمدۀ با سینما و به خصوص هالیوود، و حوزه‌ی حیرت را با تکنولوژی، تحریک و اراضه می‌کند. و این سه حوزه، بر بسترهای، تکثیر و انتشار می‌یابند.

در میان این دو تریلوژی، یک نقطه‌ی مشرک وجود دارد و هدف ما هم پرداخت به این حوزه است، یعنی حوزه‌ی تکنولوژی، و نهایتاً پرداخت به تعابات و عوارض تکنولوژی.

ریشه‌ی پدیده‌ی تکنولوژی را بایستی در اعماق تاریخ غرب و در سیر تطور نظری آن، ردیابی کرد چرا که همه‌ی پدیده‌های عالم مدرن، لابد رابطه‌ای قضایی و حتمی با شان فلسفی این تمدن دارند. در فلسفه، اساس تعریف انسان، بر حیوانات او قرار می‌گیرد و در نسبت با سایر وجوده بشری، حیوانات او، اصالت پیدا کرده و در ادامه‌ی این سیر، فلسفه‌دان برای رقم زدن بهترین نوع از حیات این حیوان ناطق، به دنبال تبیین نفایض و ضعیف موجود در ساخت نظری، می‌روند و با پرداخت به وجود مختلف جامعه‌ی موجود، نهایتاً یک چارچوب مطلوب و آمنانی ارائه می‌کنند که به زبان خودشان، به «یوتوبیا» شناخته می‌شود. اصالت یوتوبیا، از آغاز فلسفه، در اندیشه‌ی فلاسفه‌ی مختلف، وجود داشته است و اساساً اگر دستگاه فلسفی یک فلسفه، منتج به یوتوبیا نشود، آن دستگاه فلسفی و آن فلسفه، یاتای یوتوبیای شخص دیگری بوده است و یا اینکه، دستگاه فلسفی ناقص و عقیمی داشته است و در واقع، دارای دستگاه فلسفی نبوده است.

یوتوبیا، یک بهشت زمینی است که حالا باید خصوصیات آن، بررسی و تنظیم شود. در فیلم سینمایی «Upside Down»، وارونه، تم و روح حاکم بر فیلم همین است که آدم یا آدم، به بهشت (جهان بالا) نرفت، بلکه بهشت را زمینی کرد و با کمک ترفند شیطان (شخصیت باب در فیلم که پس از سال‌ها از کار اخراج می‌شد. این اخراج، سمبول اخراج شیطان از درگاه خدا است!)، ایدن را به زمین کشیده و چنانی که در سکانس نهایی فیلم و با حرکت زیبای دوربین نشان داده می‌شد، دقیقاً بهشت را روی زمین، بنا کرد.

در ریشه‌شناسی معضلات و مشکلات فرهنگی جامعه، به سه حوزه بینایی می‌رسیم: زبان، به عنوان بستر و زمینه‌ی شکل‌گیری پارادایم حاکم بر جامعه؛ معماری به عنوان زمینه و زیرساخت شکل‌گیری مدل جامعه، و ابزار و لوازم زندگی، به عنوان چارچوب و بستر شکل‌گیری سیک زندگی. در حقیقت، در سه حوزه‌ی کلی پارادایم، مدل جامعه و سک زندگی، تعیین کننده‌ترین مؤلفه‌ها، زبان، معماری و ابزار و وسائل زندگی هستند که البته می‌توان گزاره‌های دیگری را نیز برآورد، اما به این حد، تعیین کننده‌گی ندارند.



تکنولوژی و تمدن مدون

ابزار زندگی، در تمدن مدون حاکم بر پهنه‌ی هستی، محصولات و نتایج تکنولوژی هستند که یکی از سه پایه‌ی اساسی عالم مدون و تمدن مدون را شکل می‌دهند. در واقع، این تمدن، بر یک مثلث مهم، ساخت یافته است که شناخت آن‌ها، بسیار مهم است. تمدن مدون، بر سه حوزه‌ی هیجان، خشم و شهوت، و تعجب و حیرت انسان متکی شده است که برای تحریک هر یک از این سه حوزه، یک پاسخ بیرونی، طراحی و تنظیم کرده است: حوزه‌ی هیجان را به طور عمدۀ با اسپورت و به خصوص



آن در متن مصرح دین بیان انجام شده است و موضوع کاملاً قابل اجراست، به نظرم هم مراجعه به متابع دینی هم خیلی از آن‌ها را برای ما آشکار می‌کند. یکی از بهترین کتاب‌هایی که در این سال‌های در این باب نوشته شده است کتاب آیت‌الله جوادی آملی است که مفاتیح الحیات نام دارد. کتابی که در آن تلاش شده که تعامل انسان در ابعاد گوناگون بر اساس احادیث و روایات تشریح شود. این تعامل در ۵ بخش تنظیم شد که شامل تعامل با خود، با هم‌نوع، با نظام اسلامی، با محیط زیست و با حیوانات است. اگرچه به نظر می‌رسد که تعامل الهی با خود مقدمه‌ای است برای ایجاد جامعه‌ی اسلامی، اما به هر حال آن قدر دستورات در زمینه‌ی رابطه‌ی انسان‌ها با یکدیگر وجود دارد که فکر می‌کنم فقط عمل کردن به همان‌ها ما را به سرعت به سمت جامعه‌ی اسلامی شدن پیش خواهد برد. ممکن است بگویید که این مطالب کلی هستند یا جامع نیستند و باید جزیبات آن‌ها را هم مشخص کرد و درباره سایر حوزه‌ها هم که دستورات مصرح وجود ندارد فکر کرد. اشکالی ندارد، اما توجه داشته باشید که اولاً در خیلی موارد جزیبات دقیقی هم بیان شده است، ثانیاً در خیلی موارد نیازی به جزیبات نیست و عمل به همان کلیات باعث می‌شود که جزیبات هم خود به خود در راستای مدنظر دین قرار گیرند، ثالثاً که آن‌قدرها لزومی ندارد فعلاً در مورد حوزه‌هایی که جزیبات یا حتی کلیات آن مشخص نشده نگران باشیم، که مگر نفرموده‌اند که شما به آن‌جهه می‌دانید عمل کنید، خدا آنچه را نانی دانید به شما خواهد آموخت؟

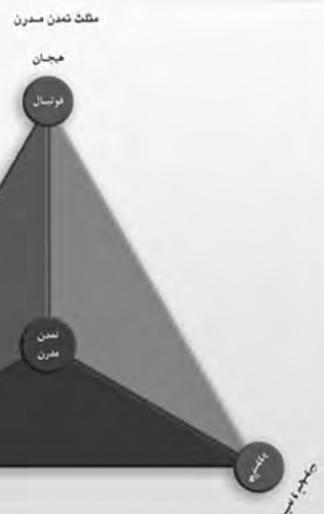
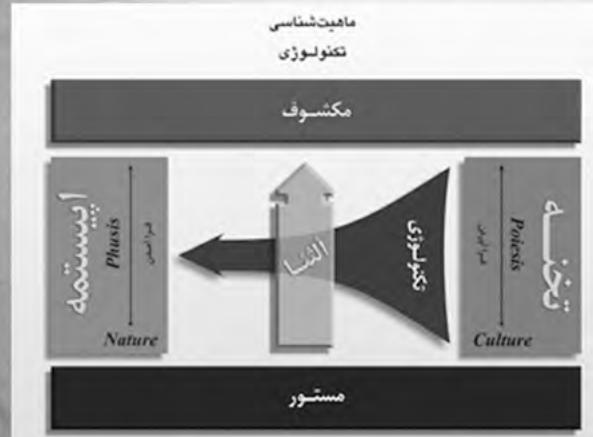
صفحه ۷۵۰: رسول خدا فرمود: در ترازوی عمل آدمی در روز قیامت، چیزی برتر از حسن خلق نهاده نمی‌شود. صفحه ۴۳۴: رسول خدا فرمود: هر کس رهبری قومی را به عهده داشته باشد، روز قیامت در حالی می‌آید که دو دستانش به گردنش بسته شده است، پس اگر در میان مردم به امر خدا رفتار کرده بود، خدای سبحان او را آزاد می‌کند و اگر ظالم باشد در آتش دوزخ افکنده می‌شود که تحولی بد و بازگشتی نیست است.

صفحه ۵۲۴: رسول خدا فرمود: شهرهایتان را به لحاظ مکان و نمای زیبا به گونه‌ای بسازید که چشم نواز بوده و چشم انداز داشته باشد. خیلی نگران این که چه کسی به این احادیث عمل خواهد کرد نباشد! از خودتان شروع کنید. بایان این احادیث می‌خواهم بگویم که ما آن‌قدر دستوراتی داریم که به آن‌ها عمل نمی‌کنیم که اصلاً خیلی جای این بحث نیست که چرا اوضاع عمان چنین است. فعلاً هم خیلی نیاز به بینان نهادن فلسفه‌های شگفت‌انگیز در برابر فلسفه‌دان غرب زمین نداریم، به کمی عمل احتیاج داریم، از این که مرحله که بگذریم می‌توانیم به فکر دیگران هم باشیم!

بشر مدرن، تکنولوژی را برای ارضاء نیازهایش، به وجود آورده است و گمان می کند که پیشرفت کرده است و این نگرش را که پیشرفت و تکنولوژی، مساوی و معادل یکدیگرند، بر اندیشه‌ی جهانیان حاکم کرده است. اما اشتاه می کند. تکنولوژی، همان پیشرفت نیست بلکه یکی از راههای ممکنی است که انسان، ذیل پارادایم مدرنیته، برای حرکت رو به جلوی خود در زمان، به ناگیر، انتخاب کرده است. یک-سان انگاشتن پیشرفت و تکنولوژی، فقط در ظل پارادایم مدرنیته و هیومانیسم، معنا پیدا می کند و به محض این که پارادایم شما تغییر کند، همه‌ی این تعاریف و غایبات اعتباری، در هم می شکند. تکنولوژی، به نیازهای کاذب و غیرحقیقی انسان، دامن می زند و در اثر موضوعات آن برای نیل به اتماسیون آرمائی، یک سیر نیازسازی کاذب ایجاد می شود که باسخ بر هر نیاز، خود خالق نیازهای جدید است. انسان مدرن، پیشرفت‌تر شده است بلکه در سایه‌ی تکنولوژی، «نیازمند» شده است. حتی این سیر نیازها و پاسخ‌ها و نیازمندترسازی انسان، برای حیات انسان، حدود گذاری جدیدی را صورت می دهد که در تاریخ کره‌ی زمین، سابقه نداشته است. حتی تکنولوژی، پا را از این هم فراتر می گذارد و خود را در جایگاه تنها منبع و مبنای تحدید حیات بشر می نشاند و با همه‌ی منابع تحدید دیگر، به مبارزه می پردازد. این مبارزه، یک مبارزه‌ی اقتصادی است و تا جایی پیش می رود که منتج به یک «شريعت جدید»، می شود: «شريعت تکنولوژیک». از این رو، نسبت‌شناسی این شريعت با شريعت وحیانی، ضروری می نماید.



برای ماهیت‌شناسی تکنولوژی، بایستی به دو مفهوم بنیادین در تلقی مدرن، پردازم. در تلقی تاریخی بشر مدرن، تمام عالم، مستور است و همه‌ی تلاشش، مصروف مکشوف شدن می شود. این اکشاف بر بستر «الثنا - theia» شکل می گیرد. الثنا، زمینه‌ی اکشاف عالم است و آن، عالم مستور، به دو حوزه‌ی کلی تقسیم می شود: حوزه‌ی Nature، یعنی آن بخشی از عالم که خود به خود، فرا آمده و کشف می شود؛ و حوزه‌ی Culture که با دخالت انسان، فرا آورده شده و کشف می شود. در تلقی غرب باستان، آن فرا آمدن، به «Phusis» تعبیر می شود و آن فرا آوردن، به «Poiesis» نام دارد، و شناخت ساز و کار حاکم بر فویسیس و مخصوص آن، «ایستممه» نام دارد، و فویسیس، بینان فیزیک و علوم مدرن را شکل می دهد و پویسیس، بینان هنر و صنعت مدرن را. تخته و ایستممه، هر کدام محدوده‌ی خاص خود را دارند و انحراف از این محدوده‌ی کالچر و تعرض به محدوده‌ی نیچر برای تسریع اکشاف است و ایستمولوژی، «تجاور ایستممه از محدوده‌ی نیچر و تعرض به محدوده‌ی کالچر برای تسریع اکشاف». به طور مثال و برای تقریب به فکر، با تکیه بر تکنولوژی، دوره‌ی رشد مرغ را از ۸ هفته به ۴ هفته کاهش می دهنده و در عوض، این مرغ که بایستی به صورت نیچرال، رشد کند، به سرعت و به صورت نامناسب، رشد می کند. و با تکیه بر ایستمولوژی، مثلاً دانش شناخت جوامع حیوانی مثل جامعه‌ی زنبورها یا مورچه‌ها را بررسی کرده و برای ساماندهی بخش‌های انسانی جامعه‌ی بشری، از آن استفاده کرده و ملاک و مناطق عیار علوم انسانی را با ایستمولوژی می سنجند.



درادامه‌ی این سیر تاریخی، بر پایه‌ی تلقی خطی بشر مدرن از مفهوم «زمان»، اصالت به «تطور» موضوعیت پیدا می کند و «داروینیسم»، همه‌ی وجود نظری و عملی حیات بشر را در سایه‌ی خود قرار می دهد. در این تلقی، «نیازهای حیوانی انسان»، اصالت پیدا می کند و همه‌ی هم‌شر، صرف ارضای بی حساب این نیازها می شود. این نیازها، فراتر از حد مفهومی «نیاز» می روند و در آراء کسانی مثل فروید و ادوارد برنازیز، مسئلله‌ی «خلق میل»، اصالت پیدا می کند. در نتیجه‌ی این صیرورت تاریخی، «غایات جدید» برای انسان و حیات او، تعریف می شود و یکی از بنیادی ترین و خطرناکترین این غایات و آorman‌های جدید که یکی از ویژگی‌های بنیادی یوتوبیای مدرن نیز می باشد، «کاهش میزان کار به کمترین حد ممکن و حتی به صفر رساندن کار» می باشد. کار در نگاه مدرن، یک «شر ضروری - Necessary Evil» است که انسان باید آن را از زندگی خود، حذف کنند تا به رفاه مطلق دست یافته و بهشت زمینی را رقم بزنند.

نتیجه‌ی اقتصادی چنین نگرشی به عالم و انسان، این است که انسان مدرن به این فکر بیند که یوتوبیای مطلوب طبع حیوانی اش، جهانی است که در آن، کارها «خود به خود» انجام شوند و نتیجه‌ی آن، ظهور مفهومی این پدیده در قالب مفهوم «اتوماسیون» است. اتماسیون برای عملیاتی شدن، نیاز به یک بستری دارد که این بستر، همان «تکنولوژی» است.



تکنولوژی و شریعت



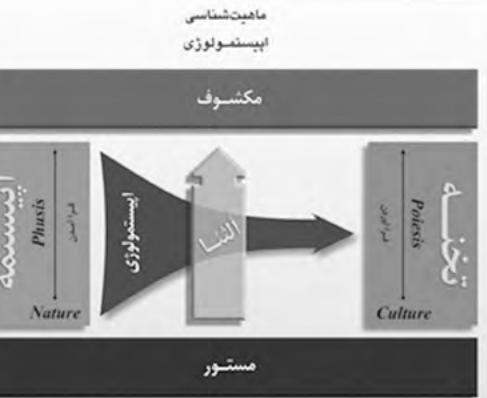
به این نرم افزار می دهد و شروع به صحبت تلفنی با او می کند. این نرم افزار، تمام زندگی آن زن می شود و در واقع، حذف رفتار او را تعیین می کند. در ادامه، آن نرم افزار، نسخه‌ی جدیدتری از خودش را معرفی می کند که با استفاده از آن، شخصیت مورد نظر، مبتنی بر Texture Mapping، عینت فیزیکی پیدا می کند با این تفاوت که واکنش‌های احساسی و عاطفی او، به دلیل کمبود اطلاعات این حوزه، ناقص است و همین سنتله، زن را آزار می دهد. نهایتاً به همین دلیل، زن از او خسته می شود و او را در یک آناتق خاص، زندانی می کند. کارگردان، خواسته یا ناخواسته، نشان داده است که اگر تکنولوژی از یک حدى پیش تر پردازد، باید آن را محدود کرد چرا که تجاوز از حد، هر جیز را تبدیل به ضد خودش می کند. یعنی تکنولوژی، نباید تحدید کند بلکه باید تحدید شود.



کند، باستی نسبتی حقیقی و مشروع با شریعت الهی پیدا کند. یعنی مثلاً عماری، تکنولوژی، علم، قوانین و هر چیز دیگری که محل تحدید حیات انسان می شود، باید مشروع باشد یعنی با شریعت و حیانی، نسبت حقیق و دقیقی داشته باشد. در تمدن مدرن امروزی، ریشه‌ی این تحدید در شریعت تکنولوژیک مدرن، پنهان گرفته است و حال آن که نه تنها هیچ نسبتی با شریعت الهی ندارد، بلکه حتی به ضد آن نیز تبدیل شده است. تکنولوژی نیز مانند سایر پدیده‌های مادی دخیل در حیات انسان، خود باید حد بخورد و حوزه‌ی فعالیت آن، تحدید شود؛ نه این که ولگارانه، حیات انسان را محدود کند. حتی انگلیسی‌ها نیز به این نکته رسیده‌اند و در ایزو ۹۰۰۱، نخست فصل دوم مینی سریال آینه‌ی سیاه Black Mirror، به این موضوع پرداخته‌اند. در این قسمت سریال، یک زن و شوهری وجود دارند که بعد از مدتی، شوهر می میرد و زن، تنها می شود. این تنهایی به شدت او را اذیت می کند و این در حالی است که به شدت، همسرش را دوست داشته و دارد. یکی از دوستانش، نرم افزاری را به او معرفی می کند که این نرم افزار، اسم فرد مورد نظر را می گیرد و در اینترنت، جستجو کرده و تمام اطلاعات موجود در شبکه‌ی مربوط به او را جمع آوری کرده و یک شخصیت مجازی مابه‌ازی او می سازد. حالا می توان با این کاراکتر مجازی، به عنوان خود آن فرد، چت کرد، و حتی با ارائه‌ی همه‌ی عکس‌ها، فیلم‌ها و فایل‌های مربوط به آن شخصیت شخصیت به این نرم افزار، با او مکالمه‌ی تلفنی، برقرار کرد. زن، وارد این نرم افزار می شود، همه مشخصات و فایل‌های شوهرش را



برای شناخت نسبت تکنولوژی و شریعت، باستی حتماً یک نگاه کل نگرانه داشت و به هیچ وجه، تکنولوژی را با محصولات تکنولوژی، و شریعت را با مناسک شریعت، خلط نکرد. بنده اصلاً مخالف تکنولوژی نیستم و هدف از طرح این مبحث، معرفت به ماهیت پدیده‌ها است در جهت تسخیر آن ماهیت و استفاده‌ی مفید و منطقی با حق هر پدیده. تکنولوژی به متابه یک «کل»، مخصوصاتی دارد و یک نسبتی با آن محصولات. به همان نسبت، شریعت الهی نیز یک «کل» است و مناسکی دارد که این مناسک و شعائر، نسبتی با آن کل دارند. رابطه‌ی بین تلویزیون، رادیو، دوربین، ساعت، مایکروویو، اتوموبیل، موبایل، کامپیوتر و ...، به عنوان محصولات تکنولوژی با مادر خود یعنی تکنولوژی، مانند رابطه‌ی بین نماز و روزه و زکات و خمس و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و تولی و تبری و حجج ...، به عنوان مناسک شریعت با منبع خود یعنی شریعت، است. هدف از تبیین این رابطه، این است که اولاً تکنولوژی را از محصولات آن، تمیز داده و نایاب شان تکنولوژی را که در واقع، شریعت و منبع حدود حیات و عالم مدرن است، بشناسیم. ما مخالف تکنولوژی نیستیم، مخالف این شان شریعت گونه‌ی تکنولوژی هستیم. این نسبت تکنولوژی و محصولات آن، منبع تعیین حدود و مبنای تحدید زندگی می شود و اساساً تکنولوژی در این شان، به «محاده‌ی با خدا» برخاسته است و این در حالی است که تنها منبع و مبنای تحدید حیات اخباری انسان، باستی شریعت و حیانی باشد و هر پدیده‌ی دیگری که می خواهد چه در ساحت سلیمانی و چه در ساحت ایجادی، برای انسان، حد تعیین



در تلقی مدرن، چنانی که گفته شد، کار، یک شرّ لازم برای معيشت شر است و باید حذف شود. اساسی ترین غایت پیر در این حوزه، حذف کار از طریق اتوماسیون است که منتج به تکنولوژی می شود. این اتوماسیون و تکنولوژی، بستر اساسی تحقق تأمّل و لایت تکنیک است، و در مقابل و در تلقی اسلام، کار، «عبادت» است و غایت انسان، «فنا فی الله از طریق عمل صالح» و نتجه‌ی این مسئله، «شریعت الهی». این شریعت سامان یافته بر عمل صالح، بستر و شاکله‌ی کلیدی تحقق تأمّل «لایت الله» می شود. لذا در اینجا، تحقق دو لایت است، که تعارض پیدا می کند.



بردازندۀ‌های آینده‌ی شبکه‌ی مجازی سایبورگ‌ها، نه از جنس این CPU‌های مرسوم، که در واقع مغز انسان‌های سایبورگ هستند. هارد و حافظه به این شکل اختصاصی، به کلی حذف خواهد شد و همه‌ی اطلاعات، به صورت عمومی، بر روی مجموعه‌ای از حافظه‌های بزرگ تحت شبک، ذخیره شده و به اشتراک همگانی در خواهند آمد. حاکمان آن سرزمین، صاحبان همین حافظه‌ها و مالکان اطلاعات خواهند بود!

یکی از شواهد انحراف چنین روی کردی به عالم، نکته‌ی دقیقی است که ریچارد واتسون به عنوان آینده‌شناس مشاور سیزده کمپانی بزرگ غرب، در کتاب Future Files اشاره می‌کند. او می‌گوید: «سؤال‌های اساسی فلسفی نظری «حقیقت چیست؟»، امروزه به جای الیت‌های نخبه، توسط انجمن‌های دموکراتیک (مجازی) پاسخ داده می‌شود. ... امروز، ویکی‌پدیا تعیین می‌کند که «حقیقت» چیست و حقیقت آن چیزی است که ویکی‌پدیا می‌گوید.» در این جهان، مرجع تعیین حقیقت و صحت، ویکی‌پدیایی است که به راحتی می‌توانند هر آن چه که می‌خواهند، در آن بنویسند!

همه‌ی این مسایل، آمده‌اند تا اصالت نفس اماره‌ی انسان را عمیق و عمیق‌تر کنند تا جایی که انسان مجازی، چه از حیث آواتار و چه از حیث سایبورگ، معیار و موضوع هستی می‌شود. اینجا است که Universe تبدیل به Youniverse می‌شود و Democracy تبدیل به Youmocracy.

در زندگی دوم، انسان قابلیت «طبی‌الارض» پیدا می‌کند، به این معنا که به محض این که بخواهد جایی باشد، می‌توانید آن‌جا باشید. در حقیقت، در زندگی دوم، هیچ مرزی برای خواسته‌های مادی بشر، متصور نیست. آن‌قدر بی‌مرز که خیال انسان بر هر آن جایی و هر آن چیزی که فکرش را بکشد و حتی چیزهایی که فکر کش را هم نمی‌کنید، سر می‌زند. در واقع، تمدن کفر، در زندگی نخست، «نفس انسان» را رها کرد و در زندگی دوم، به دنبال رهاسازی «خيال انسان» است. در زندگی دوم، دانشگاه‌های معروف دنیا مانند-Harvard، Stan-ford، Ohio، Houston، شعبه دارند و دانشجوی می‌گیرند. برخی از خطرناک است. شبکه‌ی بی‌بی‌سی، در سال گذشته، مستندی ساخته بود با عنوان «زنای محضنه‌ی مجازی و عشق فضای سایبر - Virtual Adul-tary And Cyberspace Love». این مستند در مورد زنی آمریکایی بود که در زندگی واقعی خود، همسر و دو فرزند داشت، اما زندگی‌اش دوم، می‌توان زمین را هم خرید و فروش کرد! در سال ۲۰۰۹، وب سایت خبری مصری اسلام آنلайн، مقداری زمین در فضای زندگی دوم، خریداری کرده و به طوف حج مسلمانان به صورت واقعیت مجازی، اختصاص داد.

در سایه‌ی تکنولوژی و در نسبت با آواتار، پدیده‌ی دیگری نیز مطرح می‌شود با نام «سایبورگ»، انسانی‌الحاقی که تکنولوژی‌های جدید، در او ایمپلنت شده‌اند و خود بین انسان، به عنوان یکی از نودها و گره‌های شبکه‌ی جهانی مجازی، به شبکه، Plug-In می‌شود. حیات انسان بر روی کره‌ی زمین، به نقاط بسیار عجیبی دست یافته است و این همان حیرتی است که تکنولوژی، وظیفه‌ی اشاع آن را بر عهده گرفته است. روزی نمی‌شود که از خواب، بیدار شویم و چیز جدیدی در دنیای تکنولوژی، دهانمان را به اعجاب، باز نکنی!

زندگی دوم از جایی شروع می‌شود که بعنوان یکی از مناسک شریعت تکنولوژیک، واجب می‌شود و تا کون، به ایجاد آواتار رسیده است و در ادامه، بسیار افق وحشت‌ناکی پیش رو دارد. سرعت تغییرات و شتاب تحولات فضای سایبر به عنوان اتمسفر زندگی دوم، به شدت افزایش یافته است و به طور مثال، اگر در سال‌های اخیر، داشتن اینترنت و بی‌بی‌سی و وب‌سایت، هنوز واجب واجب نشده بود، امروز دیگر ساختن آواتار، یکی از واجبات سبک زندگی مدرن است. زندگی دوم، بزرگ‌ترین معصل فرهنگی سال‌های آینده است و تبعات آن به شدت خطرناک است. شبکه‌ی بی‌بی‌سی، در سال گذشته، مستندی ساخته بود با عنوان «زنای محضنه‌ی مجازی و عشق فضای سایبر - Virtual Adul-tary And Cyberspace Love». این مستند در مورد زنی آمریکایی بود که در زندگی واقعی خود، روزانه بیش از ۱۴ ساعت از زندگی او، در زندگی دوم صرف می‌شد. این زن، در زندگی دوم، آواتار جوان و زیبا از خود ساخته بود و با آواتار یک مرد انگلیسی، وارد رابطه‌ی عاطفی شده بود و تمام وقتی، صرف عشق‌بازی آواتاری با آن آواتار شده بود. نهایتاً این زن، خانواده‌اش را رها کرد و از آمریکا به انگلیس سفر کرد تا با آن مرد، خوش‌گذرانی و عیاشی کند.

در زندگی دوم، می‌توان با فعالیت تجاری، مبالغ دریافتی خود را به حساب پانکی زندگی نخست واقعی، واریز کرد یا با استفاده از حسابی واقعی، هزینه‌های احتمالی حیات مجازی را تأمین کرد؛ چرا که چرخه‌ی زندگی روزمره‌ی نخست، در زندگی دوم نیز وجود دارد. در واقع می‌توان واحد پول آن‌جا را که نوعی از دلار است، با واحدهای پول واقعی، مبادله کرد.

حالا باید نسبت این مسئله، با سبک زندگی روش نشود؛ یعنی چنانی که در بیان ریشه‌های معضلات فرهنگی گفته شد، ابزار که در واقع، محصولات تکنولوژی هستند، بخش مهمی از سبک زندگی انسان را تعیین می‌کنند. البته، هم زبان و هم معماری نیز در سبک زندگی، اثر دارند اما اثر آن‌ها، اثر تبعی است یعنی از کanal پارادایم و مدل زندگی، این اثر را اعمال می‌کند.

سبک زندگی مدرن، یک گزاره‌ی اساسی و استراتژیک دارد به نام بارالیسم و موازی گرایی که اثر عملی این ایدئولوژی در زندگی، منجر به پذیرش وجود یک جهان دیگر و حتی بی‌نهایت جهان، با عنوان «جهان‌های موازی»، «ذهنی» و «امتنع» از این جهان می‌شود. یکی از این جهان‌ها که محصول تکنولوژی است، «جهان مجازی سایبر» است. انسان این جهان جدید، «هیومن» نیست بلکه «آواتار» است، یعنی یک انسان جدید. این انسان جدید، هویت جدایی دارد و علی‌الاظاهر، صورت آرمانی شخصیت است که انسان برای خود آرزو دارد. در این جهان، مابهای «هیومنیسم»، یک ایدئولوژی جدید، طرح می‌شود با عنوان «آواتاریسم» و در کنار «سبک زندگی»، یک مفهوم کلیدی دیگر طرح می‌شود با عنوان «سبک زندگی دوم».

زندگی دوم، زندگی انسان مفلوکی است خسته از زندگی نخست خود و معتمد به اینترنت. تنها آنترناتیو در دسترس او، فضای سایبر است و این انسان، از جهان مادی به جهان مجازی، پناه می‌برد. این زندگی دوم، بر ستر یک ساختار ایدئولوژیک سیاسی تلفیقی، شکل می‌گیرد برآمده از دو حوزه‌ی «لیرالیسم ارتباطاتی» و «سوسیالیسم اطلاعاتی» که نتیجه‌ی آن، یک ایندیبویزوالیسم شدید و مقضی تکنولوژی است. همین فردیت، شاخصه‌ی کلیدی سبک زندگی دوم است که آینده‌نگاران شاخص غربی نظری ریچارد واتسون نیز، دو مکاترندهای اصلی افق این ۲۰۵۰ جهان غرب را همین Individualization و Personalization تبعات Digitalization شناخته می‌شوند و قطعاً قتل گاه این تمدن کفر را رقم می‌زنند.



سفارت سوئد:



(تفرج صنعت، ص ۳۰-۱۰). در همین راستا، وی مسئولان کشور را به حفظ اصل «اکل میته» صنعتی و حذف زاید فزون طلبانه تکنولوژی و منع تبلیغات محصولات صنعتی فرا می خواند. البته وی «مصنوعات معرفتی» را، یعنی مصنوعاتی که آدمی را در کشف اسرار طبیعت و تحصیل معلومات نوین و از مودن اندیشه های علمی یاری می دهد، از این قاعده مستثنی می کند، هر چند در نهایت در این حوزه نیز «حد تگه داشتن» را توصیه می کند. در حوزه قدرت نظامی، اما وی، احتمالاً متأثر از زمان جنگ ایران و عراق، مارانگزیز از پذیرش خوی فزون-خواهی صنعتی و نظامی می داند: «با اندوه تمام باید گفت که زیست در محاصره گرگان و خفتمن در پهنه خارزار، ما را با کراحت بسیار مجبور می سازد که خارمنشی و گرگ صفتی کنیم و آن قدرت اهریمنی را که انان دارند برای دفع و صفع اهریمنان تحصیل کنیم و به کار گیریم». با اینحال، وی در این حوزه نیز تذکر می دهد که «نه زیاده روی بلکه قناعت درونی و به تع آن قدرت راستین ماست که اجازه خواهد داد تا به تقویت بنیه دفاعی پردازم» (همان، ص ۳۱۷-۸).

نویسنده در این مقاله ضمن نقد رویکرد کسانی مانند هایدگر و هایدگری های ایرانی که تکنولوژی را حاصل «انکشافی از وجود» و بنابراین «تقدیر» زمانه ما می دانند، می کوشد تکنولوژی را پدیده ای بشری و محصول کار انسان معرفی کند و راههای چاره ای را برای مواجهه درست ما با این پدیده معرفی نماید. سروش تکنولوژی و صنعت را دارای صفاتی مانند سرعت گرا و فزون طلب و تعادل زدا و رقابت افکن می دارد که باعث زنده شدن شهوت «بیشتر طلبی» و حرص و طمع انسان می شود. در مقابل، وی کمال انسان را نه در طمع و لعل و آزمندی بلکه در قناعت و خویشتن داری می داند. بر این اساس، وی رشد و توسعه تکنولوژی را معادل سعادت و کمال بیشتر بشر نمی داند بلکه این دو را در مقابل هم قرار می دهد: «کمال ماضین در تیزتر دویدن و بیشتر بعلیدن و بی رحمانه تر مکیدن و تفاله کردن و افزون تر تولید کردن و بیشتر ویران کردن است، در تعادل زدایی و رقابت افکنی و فراتر رفتن از آدمی و طبیعت ... هوس جلو زدن از طبیعت و سبقت گرفتن بر خدا...». اما «حیات طیبه آدمی در خرسندي است نه در آزمندی». و «آدمیان آدمی ترند وقتی کاری را بتوانند و بخواهند اما نکنند، وقتی به خاطر حقی از پیروزی در جدالی چشم پوشند». بر همین اساس، سروش پیشنهاد می کند که باید اسب صنعت را به قلاطه قناعت رام کرد. سروش ایران انقلابی را توصیه می کند که برای جهانیان الگوی قناعت باشد نه الگوی صنعت: «عزت نه در عزلت است و نه در حراج شخصیت، بلکه در قناعت است و حریت. و این دو بآنایمندی ناسازگار نیستند. طمع ورزیدن در داشته های دیگران و دویدن برای رسیدن به دیگران و تقلا برای پشت سر نهادن انان هیچگدام عزت اور نیستند. این دویدن نفس گیر هیچگاه پایان ندارد و از این رو چنان عزت موهوم هیچگاه حاصل نخواهد شد. پای نمایشگاه شرکت کردند. سروش پس از بازگشت از این نمایشگاه مقاله مفصلی با عنوان «صنعت و قناعت: تأملاتی در بدی و نیکی نظام تکنیکی» نوشت که به حق می توان آن را عالمانه-ترین مقاله نظری در حوزه فناوری در در دهه ۶۰ دانست (این مقاله در کتاب «تفرج صنعت: گفتارهایی در اخلاق، صنعت و علم انسانی» چاپ شده است). این مقاله پرسش از مقوله بسیار اساسی «تکنولوژی» و نسبت آن با جمهوری اسلامی را وجهه همت خود قرار داده است. به نظر می رسد موضوع این مقاله همچنان یکی از اساسی ترین موضوعات نظری مرتبط با نظام جمهوری اسلامی است و جا دارد که بحثهای گسترده ای در این باره صورت گیرد. در این مختصر می کوشم ضمن مروری مختصر بر بحثهایی از این مقاله، راهکاری که نویسنده پیش روی جمهوری اسلامی قرار می دهد را شاقولی قرار دهم برای سنجش یکی از وجوه نسبتی که امروز بین جمهوری اسلامی و تکنولوژی برقرار شده است.

ابوالفضل مرشدی

«صنعت و قناعت» پس از ۲۶ سال

اشارة: جناب آقای ابوالفضل مرشدی دانشجوی دکتری جامعه شناسی و عضو پژوهشکده سیاستگذاری علم و فناوری شریف موهبت کرده یادداشتی را به بهانه موضوع شماره هفتم مهاجر، «توسعه تکنولوژی؟= پیشرفت» برای مارسال کردند که بی کم و کاست منتشر می شود.

طنز

مهدی خلیلی ا

دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه علم

اندر باب بر صدر نشستن تکنولوژی در ضیافت نوروزی و در تأمل شدن شیخ را!

در ایام عید خاندانی را با قلم که همگان به محلی شده بودند، پیران دور شمع تلویزیون جمع بودند و جوانان پر اکنده؛ یکی عب کار در کجاست؟ شاید بتوان ضعف کارگزاران و مجریان و کاستی آنان در پیاده کردن اینده های مطرح شده در مقاله را علت این مقامات یکی ایک محبانش سرک کشید، وان دیگری تبلیغ به دست داشت و تخدیانی در آن کاشت یکی شان را به حرف مشغول داشته که مجالی برای پرداختن به این امورات برایمان نمانده بوده است. می توان برای هر یک از این علل سهمی قاتل شد، اما به نظر می رسد مساله ریشه ای تراز اینهاست. آنچه در سطح نظر می توان گفت این است که رابطه «صنعت» و «قناعت» پیچیده تراز آن است که آقای سروش تصور کرده و اسب تکنولوژی چموش تر و جلاکتر از آن است که بتوان قلاude «قناعت» را بر گردنش آویخت و رامش کرد (البته اقای سروش آنچه که به توضیح خصلتهای تکنولوژی و صنعت می پردازد، به خوبی به پیچیدگی این پدیده و رام-نایپذیری آن اذعان دارد. اما وقی نوبت به چاره جویی می رسد، گویی همه آن نکات را فراموش می کند و از به بند کشیدن تکنولوژی سخن می راند). سید جواد طباطبائی در نقدی که بر مقاله «صنعت و قناعت» سروش نوشته، به این دقیقه توجه خوبی کرده است: عبدالکریم سروش به عنوان احیاگر می باشد که بحث اینکه به چهار ایجاده که بر اینکه سرانجام پرسش از ماهیت تکنیک پرداز، توضیح نسبت تحول در فکر دینی با پدیدارهای اجتماعی و اقتصادی را وجهه همت خویش فراز می داد، اما او با باز پرداختن از اخلاق زاهدانه و صوفیانه، دو واقع، با شمشیری چوبین به پیکار تکنولوژی رفت و بدیهی است که شکست محتمم در انتظار احیاگری است. می توجهی سروش به ماهیت روابط و مناسبات جهانی موجب شده است که او، در این باب، نصایحی خانمان برآورد از دهد. «طباطبائی، کتاب «بن خلدون و علوم اجتماعی»، ص ۳۴۸).

با اینهمه، سروش با این مقاله به مصاف یکی از بزرگترین پرسش‌های پیش روی جمهوری اسلامی، و اساساً جهان اسلام، رفته و کوشیده است پاسخی درخور و عملیاتی به این پرسش بدهد. به نظر می رسد بعد از گذشت سه دهه، و در شرایطی که موضوع رشد و توسعه اقتصادی، علمی و صنعتی ایران با چالش‌های جدی روپرورست، بازگشت به این پرسش می تواند ما را در ارزیابی مسیری که آمده ایم و افقی که می توانیم و باید در پیش بگیریم، یاری رساند و بیشترایی را در اختیارمان قرار دهد.

به نظر می رسد تا چندین سال جمهوری اسلامی مسیر پیشنهادی سروش را در پیش گرفته بود. اما چند سالی است که گویی نظام جمهوری اسلامی از آن طرف با افتاده و حداقل در عمل - هر چند نه در نظر - از نگاه حریصانه به تکنولوژی در افتاده و همواره به ذیبال «بزرگترین»، «بلندترین»، «اطولانی ترین»، «سریع ترین» و ... ابزارهای تکنولوژیکی است: از سد گرفته تا موشک تا هوایپما و توغل و اتوبان و برج و ماهواره. شبی نیست که از صدا و سیما نشویم که مثلاً فلان برج ما به لحاظ ارتفاع در جهان چندم است یا فلان توغل ما طولانی ترین توغل در منطقه است یا فلان موشک ما دوربرترین است و ... همزمان با این، تا آنجا که من اطلاع دارم ایران در زمینه محیط زیست و تخریب تنابع طبیعی وضع خوبی ندارد. در حوزه مصرف نیز که ایرانیان زیانزد عام و خاصند: از مصرف بنزین گرفته تا مصرف دارو تا مصرف وسایل آرایش و ... و البته در تلفات حاصل از ماشینی شدن نیز ایرانیان جزء صدرنشین ها هستند؛ کافی است به تعداد کشنه های جاده ها در ایران توجه کنید.

عب کار در کجاست؟ شاید بتوان ضعف کارگزاران و مجریان و کاستی آنان در پیاده کردن اینده های مطرح شده در مقاله را علت این امر دانست. شاید هم سینگ «اندازیهای اغیار و سلطه طبلان و نظام سرماهیه داری و فشارها و حیلت های آنان ما را چنان به امورات دیگر مشغول داشته که مجالی برای پرداختن به این امورات برایمان نمانده بوده است. می توان برای هر یک از این علل سهمی قاتل شد، اما به نظر می رسد مساله ریشه ای تراز اینهاست. آنچه در سطح نظر می توان گفت این است که رابطه «صنعت» و «قناعت» پیچیده تراز آن است که آقای سروش تصور کرده و اسب تکنولوژی چموش تر و جلاکتر از آن است که بتوان قلاude «قناعت» را بر گردنش آویخت و رامش کرد (البته اقای سروش آنچه که به توضیح خصلتهای تکنولوژی و صنعت می پردازد، به خوبی به پیچیدگی این پدیده و رام-نایپذیری آن اذعان دارد. اما وقی نوبت به چاره جویی می رسد، گویی همه آن نکات را فراموش می کند و از به بند کشیدن تکنولوژی سخن می راند). سید جواد طباطبائی در نقدی که بر مقاله «صنعت و قناعت» سروش نوشته، به این دقیقه توجه خوبی کرده است: عبدالکریم سروش به عنوان احیاگر می باشد که بحث اینکه سرانجام پرسش از ماهیت تکنیک پرداز، توضیح نسبت تحول در فکر دینی با پدیدارهای اجتماعی و اقتصادی را وجهه همت خویش فراز می داد، اما او با باز پرداختن از اخلاق زاهدانه و صوفیانه، دو واقع، با شمشیری چوبین به پیکار تکنولوژی رفت و بدیهی است که شکست محتمم در انتظار احیاگری است. می توجهی سروش به ماهیت روابط و مناسبات جهانی موجب شده است که او، در این باب، نصایحی خانمان برآورد از دهد. «طباطبائی، کتاب «بن خلدون و علوم اجتماعی»، ص ۳۴۸).

با اینهمه، سروش با این مقاله به مصاف یکی از بزرگترین پرسش‌های پیش روی جمهوری اسلامی، و اساساً جهان اسلام، رفته و کوشیده است پاسخی درخور و عملیاتی به این پرسش بدهد. به نظر می رسد بعد از گذشت سه دهه، و در شرایطی که موضوع رشد و توسعه اقتصادی، علمی و صنعتی ایران با چالش‌های جدی روپرورست، بازگشت به این پرسش می تواند ما را در ارزیابی مسیری که آمده ایم و افقی که می توانیم و باید در پیش بگیریم، یاری رساند و بیشترایی را در اختیارمان قرار دهد.



هدرفت یک فرصت استثنایی

درباره خوب و بدھای ساختاری قسمت دوم میراث آلبتا

در نقد مستند «میراث آلبتا» که در شماره‌ی سوم نشریه منتشر شد، اشاره گردید که نفس ساخت یک مستند اجتماعی با رویکرد واقع بینانه، پدیده‌ی بسیار مبارکی است که «میراث آلبتا» با تمام قوت آن را کلید زد. در اکثر مستندها ورود جدی ایدئولوژیک به مسائل اجتماعی دیده نمی‌شد و موضوع عمده‌ی مستندها سیاسی بود به مسائل اجتماعی هم از منظر سیاسی پرداخته‌ی شد. «میراث آلبتا» اولین مستند در این سطح بود که با دیدی واقع بینانه و به دور از جوزدگی روشنفکرگاه، سراغ یک مسئله اجتماعی رفته و سعی در کالبدشکافی آن کرده است. شروع «میراث آلبتا ۲» به همین مسئله و بازخوردهای «میراث آلبتا» می‌پردازد. نشان دادن اثرات اجتماعی مستند قبلی، نقطه‌ی قوت مستند جدید است و نشان می‌دهد خود سازندگان هم به این مسئله واقف‌اند. ساخت مستند دوم درباره‌ی «فرار مغزها» نشان از طرفیت اجتماعی بالای این پدیده دارد که امکان ساخت مستند دوم را فراهم ساخته است.

با آن که پدیده‌ی «فرار مغزها» ذهن خیلی از دانشجویان و خانواده‌هایشان، مسئولین و متفکران را به خود مشغول داشته است، باز هم مورد توجه واقع نمی‌شود و موضوع صحبت و بحث و بررسی قرار نمی‌گیرد. حسین (راوی مستند) همانند قبل، درباره‌ی پدیده فرار مغزها سوال دارد. این بار نمی‌خواهد سؤالش را از کسانی که می‌روند بپرسد، می‌خواهد به سراغ رفته‌ها برود.

ضمیمه...

نقدی ببر

کارگردان و راوی - حسین شمقدری
تیهیه کننده - محمد حسن مددی
تصویر بردار - محسن اخوان
کاری از مؤسسه فرهنگی آرمان مدیا

ALBERTA2
LEGACY

Director & Narrator -
Hosein shamaghdari
Producer -
Mohammad Hassan Madadi
Camera man -
Mohsen Akhavan



وحید ضرغامی

بک للاهی بدرهیلاه مذاله لللہ!

آیا میراث آلبرتا ۲ تصویر درستی از مهاجرت نشان می دهد؟

بدون شک هر مستندسازی هدفی را قبل از ساخت مستند برای مستند خودش اراده می کند. مستند بدون هدف در واقع تلف کردن وقت خود و بینندگان مستند است. می توان گفت مقدس ترین هدف هر فیلم مستندی نشان دادن حقیقت به طور کامل، آنچه در واقعیت می گذرد، است آنگونه که هست نه براساس تصورات و یا پر رنگ کردن برخی از ارزش ها، چون آنچه من از کار رسانه ای فهمیدم این است که هر حرکت این مدلی توی ذوق می زند و بیننده را متزجر می کند، از هر قشر و نوع فکری که می خواهد باشد. بعضی وقت ها مستندساز به دنبال مخاطب می رود. برایش مهم است که مخاطب از کارش تعريف کند. متناسب با کیمی مخاطب در مورد چگونگی مستند تصمیم می گیرد غافل از اینکه واقعیت محور حرکت کردن، فی نفسه مخاطب آور است و بیشترین مخاطب را جذب می کند. این اشتباه استراتژیکی است که خیلی از مستندسازها می کنند! گاهی مستندساز به دنبال حقیقت و واقعیت می رود اما برخی از افراد و ارکانی که لازم است در مستند ظاهر شوند، طفره می روند و همکاری نمی کنند یا اگر همکاری می کنند با توجه به خاصیت فیلم و دوربین، جلوی دوربین مصنوعی و شعاری ظاهر می شوند. هنر مستندساز این است که بیشترین تلاش را در رابطه با حقیقت به کار ببرد و خلاقیت و فکر خود را برای این هدف مقدس به کار بگیرد.

به بشریت امری واقعی است یا موهوم؟، «آیا درس خواندن جلوی رشد چند بعدی را در شما نمی گیرد؟»، «به عنوان یک ایرانی در اینجا (مثلاً فرانسه) درس می خوانید یا به عنوان یک (مثلاً فرانسوی)؟ و سوالهای زیاد دیگری که به ماهیت درس خواندن برمی گردد. همه آنها یقین دارند که «درس خواندن خوب است و باعث پیش رفت می شود». البته شاید کسی پرسد که «چرا باید مصالجه شوندگان را بر اساس این موضوع متنوع انتخاب کرد؟ چرا نباید نوع را در شاخص های فرهنگی در نظر گرفت؟ (يعني همان کاری که فیلم کرد).» پاسخ روشن است. زیرا آنها بر همین اساس مهاجرت کرده اند. چون دلیل مهاجرت درس خواندن بوده است، پس اولین شاخص دسته بندی نیز همین موضوع باید باشد. پس از آن نوبت به شاخص های دیگر می رسد، که یکی شان فرهنگ است. مهم ترین مشکل فیلم نداشتن خط سیر منطقی است. نبودن خط سیر باعث شد که تصاویر از یک روایت قوی را به مخاطب منتقل نکند. اصلاً معلوم نیست که چرا مستند به موضوع خود کشی می پردازد و جواب رئیس جمهور چه ربطی به مستند دارد؟ قطعه های فیلم موفق «آزانش شیشه ای»، وسط مستند چه کار می کنند؟ موضوع عوارض زیست محیطی صنعت نفت و گاز در عسلویه، چه ربطی به مهاجرت دارد؟ یا مفهوم پیش رفت که در چند جا به آن اشاره می شود، از مستند جداست. موضوع مرتبط هست، ولی داخل مستند نشده است. چسیده است، نه وارد آن شده و نه حذف گردیده است.

عدم وجود خط سیر بدان علت است که حرف اصلی پشت مستند، تفکر واضح و روشنی نیست. مسئله تنها حس غربت ناشی از دوری است، آن هم بیش تر اثری که این دوری بر حس آنها دارد و نه عقاید و افکار آنها. چندین گروه میل به مهاجرت دارند که این دوری بر هر کدام، اثری متفاوت می گذارد. نگاه به مسئله عمیق نیست و از این رو، امکان ارائه راه حل وجود ندارد. چرا از میان همه آنها، فقط یک نفر برمی گردد و در ظاهر، زندگی خوبی را هم پیدا می کند؟ چه چیز او را برگردانده است؟ فقط دل تکی ناشی از دوری؟ همین مسأله باعث شده است که پرداخت مستند به موضوع «مهاجرت» ضعیف باشد. هم بعضی چیزها که ربطی به مسئله نداشتند، در مستند قرار گرفتند و هم برخی مباحث که به قضیه ربط داشتند، فرصتی برای مطرح شدن پیدا نکردند.

به عبارت دیگر می خواهد وضع مقصد را بررسی کند و نه مبدأ را. نمایش کامل «جستجوی حسین چنین القا می کند که مسأله هنوز تازه است و موارد کشف ناشهدهی زیادی برای پیگیری و پرسش در این موضوع هست. باز هم مانند مستند قبل، حسین با خیلی ها صحبت می کند تا بتواند تصویری از آن جامعه هدف پیدا کند؛ از ایرانیان متخصص مقیم در خارج کشور. تغییر فضا و محل و مصالجه شوندگان، زمینهی خوبی برای جذب مخاطب ایجاد می کند و مستند را از افتادن به ورطهی کسل کنندی نجات می دهد. موسیقی فیلم باز هم خوب است و نقش مهمی در اثر دارد. استفاده به موقع از صدای واقعی صحنه ها در کتاب موسیقی می تواند تماشاگر را بیش تر با فیلم همراه سازد. همانند مستند گذشته و بلکه بیش تر و بتر از آن، تصاویر خوب و بکر و قابل توجه در فیلم زیاد است و توجه سازنده به فضاهای مختلف و تصویر برداری های متنوع در اثر مشهود است. موضوع اجتماعی فیلم بر محور حالات و تضمیمات افراد بنا شده است و همین مسأله، تصاویر مستند را محدود می سازد. ولی عوامل فیلم توانستند با تغییر مدام موقعیت افراد در مصالجه متناسب با سخنانشان، اثری به نمایش در آورند که دیگر کسل کنند نباشد. همین طور نشان دادن چند موقعیت زندگی (از جمله آن استاد و یا کار دو دانشجو) در کاهش بار کلامی محصول و افزایش جذابیت های هنری آن موثر بود.

تنها مشکل تصاویر، همانند میراث قبلی، حضور بیش از نیاز را دی در کادر دوربین است. درست است که این حضور، ماهیت جستجوگرانه ای را به خوبی نشان می دهد، ولی وقی از حد بگذرد، حضور مصالجه شوندگان را در موضوعی ذهنی که به آنها مربوط است، کم رنگ می سازد. انتخاب مصالجه شوندگان نیز مناسب نیست و به سیر منطقی اثر اشکال وارد کرده است. تنواع آن ها بسیار کم است. شاید کسی در وهله ای اول با نگاهی سطحی گمان کند که «خیر، اتفاقاً خیلی هم متنوع بودند». ولی دقت بیش تر نشان می دهد که همه آنها شیوه هم بودند. تقریباً همه شان شیوه ریات هایی بودند که کاری جز درس خواندن و فکری جز درس و هدفی جز پیش رفت درسی ندارند. انگار که برای «درس» برنامه زیز شده اند نه برای «زندگی». راوی هیچ گاه از آنها نمی پرسد که «چرا درس می خوانید؟»، «چرا این جا درس می خوانید؟»، «نتیجه درس خواندن شما چیست؟»، «خدمت

عقبِ لَلّٰهِ مُفْلِحٌ دَاهِ!!

میراث آلبتا ۲ روایتگرِ دوگانه‌ی ناصوابی دیگر!



(۱) میراث آلبتا را دوست دارم چون از سر دغدغه و درد متولد شده است. میراث آلبتا حرکتی مبارک است چون حاضر شده از غوغای هر زه سیاسی بگسلد و روایتی اجتماعی از واقعیت هر روزه ی ما مردمان سرگشته ایرانی در جدال میان «ست و مدرنیه» یا صورت نازلتر آن «اینجا و آنجا» ارائه دهد. میراث آلبتا از میان همین نسل و در میان همین درد جوشیده و به میان همین نسل و آماج همین مسائل می‌رود و این یکی بودن موضوع و مخاطب، ایشان امکان درمان فراهم نکرده‌اند؟ لابد بر خلاف مشور اخلاقی شان بوده است و نظم حرف اصلی را می‌زند و در نظام نظم غربی تعریف نشده است.

نماینده بچه ریشوهایی که رفته‌اند و علیه اسلام و انقلاب شده‌اند و به هیچ عنوان بر نمی‌گردند در این فیلم کیست؟ بجهه‌هایی که چند درصد این انتقام‌گیری و شخصیتی در غرب شده‌اند و به دنبال فرار از گذشته خودشان هستند کجا گردند؟

چرا هدف مقدس علم و علم آموزی در حاشیه مطرح شده است. آیا غیر از این بوده است که تعداد قابل توجهی از بچه‌ها چنین هدفی را دنبال می‌کنند. صرفاً بحث‌های پول و رفاه مطرح گردیده است. هر چند که کلیت داشتن رفاه بیشتر درست است اما کم هم نیستند کسانی که وضع شان تعزیزی ندارد.

چرا در مستند، در ارتباط با برخوردهای غربی ها با ایرانی ها سخنی رانده نشده است؟ آیا نخبه های ما شهروند در جهه یک آنجا هستند؟ قوانینی وجود دارد یا ندارد؟ عادلانه هستند؟ البته بنده اطلاع دقیقی ندارم اما حداقل که می‌توانم سؤال کنم! در مستند این خوبی‌ها مال ما نیست به صورت احساسی بیان شده است اما مستند باید به این سؤال نیز پاسخ بدهد که اگر بخواهید که مال شما بشود آیا اصلاً می‌گذارند مال شما بشود یا نظم استثماری نخبگان جهان سوم برقرار است! البته همه هزینه برای همین بوده است!

فرض کنیم برآسیس تحلیل های صورت گرفته از فضای ایرانی های مقیم خارج، نصف بچه‌های ما که می‌روند اتفاقاً به لحاظ اعمال دینی و مذهبی بهتر هم می‌شوند، آیا مستند میراث آلبتا ۲ بر این مبنای سکانس هایی دارد؟ نماینده این قشر کجاست؟

(۲) میراث آلبتا ۲ را که دیدم اول چیزی که به نظرم رسید یک چیز بود: «عقب‌نشینی مفترضه‌انه!» میراث ۲ اصلاً میراث‌دار میراث ۱ نبود و این لطفه‌ای نبود که بتوان به سادگی از آن گذشت. سرتاپی میراث ۲ به اعتقاد من، اعلام برائت سازندگان میراث بود از نسخه اول. میراث ۱ که «ماندگان» و «نهروندگان» به تحصیل فرنگی را در قامت رعنای مقاومان نشسته متعهد و آرمانگرایانی ملی و مذهبی تصویر می‌کرد که همچون مجاهدان چیزهای جنوب در میان شدائید دهر ایستادگی کرده و پل و سد و تونل ساخته تحويل ملت می‌دهند، اینک نه تنها امتناع خدمت در وطن و بی‌چارگی متعهدان و دلسوزان را اعلام می‌کنند بلکه پا را فراتر گذاشته محصولات صنعتی همان عده مجاهدان آبادانی میراث ۱ را نظیر مجتمعهای صنعتی عسلویه زیرسوال می‌برد! جالبتر آنکه دانشگاهی در محیطی نایس و آزاد، هنر دیگری جز رقصی و عشوه نداشتند اینک دانشمندان و پژوهشگرانی جماعت خارج رفته‌ای که در میراث ۱ از غرب تنها آدرس «ساحل» را گرفته بودند و جز تحصیل مدرک دانشگاهی در طلب علم مقدس به پرده در آمدند که چون وطن را لایق علم متعالی خویش نمی‌دانند و جز خدمت وارسته در طلب علم مقدس به پرده در آمدند که بالاتر اشاره شد، بنده صورم این بود که به علم مقدس سودای دیگری در سر ندارند، با غربت ساخته مجاهدت برای علم را در دیار بیگانگان دنبال می‌کنند. اینگونه است که میراث ۲ به جای آنکه ادامه‌ای منطقی برای میراث ۱ تلقی گردد، به آب مطهری برای تطهیر ننگ میراث ۱ مبدل می‌گردد!



آچه از سبک و سیاق این مستند برداشت می‌شود این است که میراث ۲ به دنبال نشان دادن وضعیت و مشکلات نخبگان در خارج از کشور در مقایسه با داخل است. سوال اصلی این است که آیا این مستند حقیقت را نشان می‌دهد؟ در تحلیل وضعیت دانشجویان خارج رفته باید بینیم آنچه در واقعیت می‌گذرد چیست؟ افراد به چه دسته های قابل تفکیکند؟ مثلًا چند درصد دچار افسردگی می‌شوند؟ چند درصد به دنبال علم هستند؟ چند درصد عشق وطن دارند که مورد تأکید فلی است؟ چند درصد به آینه‌های دیگر مثل یهود و ... گرایش پیدا می‌کنند؟ چند درس اهل عرق و دیسکو و ... می‌شوند؟ چند درصد بر می‌گردند؟ تا به حال چند درصد برگشته‌اند؟ آنها بی در خارج مانده اند چند درصد راضی‌اند؟ چند درصد ناراضی‌اند؟ و قس علی هذا.

این سوالات دسته بندی کلی افراد را مشخص می‌کند و گرا های آماری که می‌دهد یک کلیتی از واقعیت را به مستندساز و در نتیجه به مخاطب می‌دهد.

بعضی از موقع حقیقت و واقعیت خلی گسترده می‌شود و نمی‌توان همه آن را در یک مستند ۷۰-۸۰ دقیقه‌ای آورد. در عالم حرفه‌ای، مطلوب آن است که آنچه مخاطب می‌داند، دوباره بازگو نشود و به تصویر کشیده نشود چون رشدی در مخاطب ایجاد نمی‌کند و غیر از خستگی و احساس پوچی بعد از پایان مستند به مخاطب دست نمی‌دهد. هنر اصلی این است که زوایای پنهان موجود از واقعیت به تصویر کشیده شود. الان آنچه در ذهن بدنه عام دانشجویانی که رفته‌اند وجود دارد این است که ایرانی‌ها آنجا خوب می‌درخشند و به آنها هم خوب می‌رسند و همه چیز خوب است که مستند میراث ۲ هم همین را می‌گفت! خب سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که آیا هدف مستند این بوده است که آنچه دانشجویان می‌دانند را به تصویر بکشد و این همه هزینه برای همین بوده است!

فرض کنیم برآسیس تحلیل های صورت گرفته از فضای ایرانی های مقیم خارج، نصف بچه‌های ما که می‌روند اتفاقاً به لحاظ اعمال دینی و مذهبی بهتر هم می‌شوند، آیا مستند میراث آلبتا ۲ بر این مبنای سکانس هایی دارد؟ نماینده این قشر کجاست؟

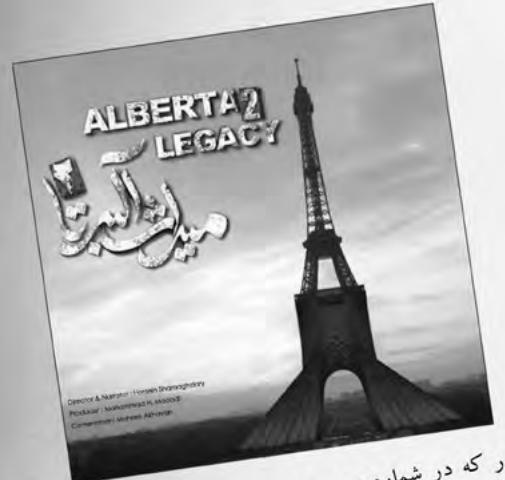
ایستاد این حرف را [که پژوهش باید بومی باشد] قبول ندارند. این حرف را مسخره می‌کنند. یعنی پژوهش بومی را دانشگاهیان ما اصلاً قبول ندارند. فقط ده یست درصد دانشگاهی‌های ما به معنای واقعی دانشگاهی هستند. متاسفانه هشتاد درصد فقط پر عالم و دانشگاهی بودن می‌دهند. هشتاد درصد دارند به علم ایران و ایران لطمه می‌زنند... ما دانشگاهیان داریم از مفهوم سنتی علم که همراه تقدیم هم هست سوء استفاده می‌کیم و به علم مدرن متصل می‌کیم. این ذاتی علم مدرن نیست. ما داریم از این وضعیت اجتماعی سوء استفاده می‌کیم.

دکتر رضا منصوری، استاد فیزیک دانشگاه شریف
و طراح آینین نامه ارتقاء ایستاد با معيار محوری مقالات ISI
در مصاحبه با مهاجر - شماره پنجم با موضوع «انتخاب رشته»



علیرغم تصور عوام دانشمندان در عصر حاضر حیاتی معرفتی ندارند... فردی که تحت این شیوه [نظام آموزشی تخصصی شده و جزء گرای] تربیت می‌شود، طبعاً تعامل به جزء‌نگری دارد و تا حدی توانایی کل نگری را از دست می‌دهد. همچنین رشد علم در نتیجه این سبک تربیت عالمان رشیدی عرضی و متکثر خواهد شد، و به همین دلیل است که در این روزگار شاهد خیل سرسام آور تئوریهای بی ارتباط بایکدیگر هستیم. تئوریهایی که دوام خود را نه در اتصال به درخت علم که در کاربرد خود می‌جویند... فرد متخصص در رشته خاص دانشگاهی توان فکری خود را صرف تخصص خود می‌کند و زمانی برای تنظیم نظام فکری برای خود ندارد...

مقاله آفت تخصص گرایی- علی سراج
شماره نهم نظریه مهاجر با موضوع «نقیضی بر نظام آکادمیک عاه



(۴) همانطور که در شماره سوم مهاجر در مطلبی نگاشتم دو گانه «وطن» و «آلبرتا ۲» هم ندا با نوعی مردم کور و غیرعقلانی عوامانه که همه چیزش را پای سه تن، «رفق و ناموس و وطن» می‌ریزد، رکن اصلی محتوای ناصوابترا! واقعیت به گمان من اینست که «آنها که می‌روند، آنهای نگاه آنها به مقوله تحصیل و زندگی آنان را بر آن داشته تا در غرب به ساده‌لوحانه بتوانند با ظناب سست و سخیف زندگی در وطن خشنا کند و آنهاست. دانشجوی ایرانی در رویای غرب است، چه اینجا باشد و چه همانطور که باشد به فکر رفتن می‌افتد و آنها که باشد به فکر ماندن. صورت ناقصی از زندگی علمی در غرب است پس چه بهتر که این نکه دست آویزی حداقلی برای مخاطبی که «رویای غرب» تمام وجودش را تسخیر کرده برجای بگذارد...

(۳) اساس میراث آلبرتا باز هم بر دو گانه‌ای استوار است که اینبار برای توضیح چالش دانشجویان ایرانی در حال تحصیل در اروپا برای تصمیم گیری میان ماندن در غرب / بازگشتن به وطن مطرح می‌شود. از نظر مصاحبه شوندگان فیلم، یا بهتر است بگوییم از نظر سازندگان فیلم، دانشجویان در دوراهی میان «نوستالژی وطن» و «اویایی بودن زندگی در غرب» گرفتارند. کیفیت بالای کار علمی، مزایای خوب محل وقتی در کنار طبیعت زیبا، نظم شهری و فرهنگ آزاد می‌گیرد زندگی، پول و رفاه نسبی، فرصت شغلی و در نتیجه آنده کاری تضمین شرایط ایده‌آلی را برای زندگی پیدا می‌آورد که تنها یک چیز گهگاه آنرا در هم می‌ریزد و آن چیز نیست جز حس غرب «غربت! میراث آلبرتا ۲ هم ندا با نوعی مردم کور و غیرعقلانی عوامانه که همه چیزش را بر نوعی وطن پرستی بسیار احساسی و مهم بنا می‌کند تا شاید خویش را بر آن داشته باشد و تبیخ زندگی در وطن خشنا کند و ساده‌لوحانه بتوانند با ظناب سست و سخیف زندگی در غرب «غربت! میراث آهنینی که در مجلد غرب و تبیخ زندگی در وطن خشنا کند و دست آویزی حداقلی برای مخاطبی که «رویای غرب» تمام وجودش را تسخیر کرده برجای بگذارد...

(۵) در میان تک‌های آراسته شده به مذاق نویسندهان و طراحان فیلم اما دو صحنه از طرح زده‌ی میراث بیرون مانده بود. این دو صحنه به گمان من روایتگر حقیقی زندگی در غرب بود. باکلاس اروپایی، که آن دانشجویان ترکی و مرگلی که چندصباحی میهمان هتل-یونیورسیتیهای نمایندگی می‌کند. دانشجوی آلمانی ترددست و آن استاد پیر در هم شکسته ایرانی تبلیغاتی شرکت «او تو» شده است و در اوقات غیردرسی با حرکات نمایشی تابلوی تبلیغاتی فروپاشیده مرد ایرانی مقیم آلمان قرار می‌گیرد به خوبی بردۀ از پیامدهای یک زندگی واقعی در نظام آهنین سرمایه‌داری مدرن برمی‌دارد، واقعیت‌هایی که البته به ندرت به چشم خطابوش جهان سومی ما می‌آیند....

معنای **سیاست** نزد ما چیست؟ واقعاً از دولت چه می خواهیم؟

آیا نظام **سیاسی** مردمی دموکراتیک است؟ آیا نظام **سیاسی** دموکراتیک مردمی است؟

دین در حکومت دینی و **سیاست** به دنبال چیست؟

نظام **سیاسی** جمهوری اسلامی بر اساس مصلحت است یا حقیقت؟

آیا جریانات **سیاسی** کشور مانظریه سیاسی دارند؟

آیا ایده حکومت دینی یا **سیاست** اسلامی شکست خورده است؟

شماره دهم- فروردین ۹۲
سال اول- قیمت ۵۰۰ تومان

